بولتن کنگره

شماره ۹

www.iran-archive.com

بها: ۸۵ ریال (۱٫۵ دلار آمریکا، ۲ مارک آلمان فدرال)

www.iran-archive.com

فهرست

دموکراسی و بازسازی موازین حزبی ——— مجید ——— ۱
راه طی شده: نگاهی دیگر (۲) ——— رحیم ——— ۲۱
سانترالیسم دمکراتیک یا سانترالیسم بوروکراتیک ——— حمیدتهران ——— ۳۶

دموکراسی و بازسازی موازین حزبی

مقدمه :

تلاشهای سنگین و چند ساله برای بازنگری روابط درون تشکیلاتی و نیز تحولات جنبش جهانی کمونیستی سرانجام مسئله اصول و معیارهای زندگی حزبی را هم به صفحات بولتن و بحث گسترده در داخل سازمان کشاند. هرچند با تاخیر چند ساله اما بازهم بسیار خوب است زیرا که بدون بازنگری بنیانی در شیوه‌های زندگی حزبی راهی برای دموکراسی و برخورد اندیشه‌ها باز نخواهد شد. بررسی این مسائل بویژه مهم است زیرا با شناخت ریشه‌های وضع فعلی سازمان، چگونگی گسترش بحران و به خصوص راههای برون رفت از آن ارتباط تنگاتنگ دارد. شیوه عمل رهبری سازمان و موازین تشکیلاتی آن، خود جزو عوامل پیدایش بحران بوده و در دامن زدن به بحران نقش جدی داشته است. این نقش باید مورد بازبینی قرار گیرد. مدافعان گرایش نوین بدرستی این را از همان سال ۶۲ گفتند و هرچه بیشتر پیش آمدیم و بیشتر در بحران فرو رفتیم، بیشتر بر آن پافشاری کردند و در این عرصه نیز مبارزه بین گرایش نو که خواهان تغییر وضع موجود در راستای ارتقا سازمان به طراز بالاتر بوده و تفکر کهنه که خواهان حفظ سازمان در همان سالهای ۶۰ و ۶۱ است، قدم به قدم ادامه یافته است. آنچه امروز طرح میشود نه افکاری ناگهانی که حاصل این مبارزه است. شرایط درون سازمان و جنبش جهانی کمونیستی امروز به جائی رسیده است که دیگر سخن نگفتن و خاموش ماندن درباره دموکراسی و علنیت واژه‌هایی که تا چندی پیش برای برخی نفرت انگیز بودند نامعکن شده است. امروز که در سازمان نیز، همگان از دموکراسی و علنیت سخن میگویند، باید ماهیت این اصول طلایی زندگی درون حزبی را به بحث گسترده نهاد. آنها را شناخت و به وجدان تشکیلات بدل کرد و ادعاهای گوناگون را بویژه در پرتو عملکرد ۵ ساله گذشته رهبران و اندیشه‌های متفاوت مورد قضاوت قرار داد. باید یاد گرفت که حرفهای زیبا را با عمل واقعی سنجید.

باید به علامات استتار نقطه نظرات متفاوت تئوریک، ایدئولوژیک و استراتژیک میان احزاب و در دستگاه رهبری احزاب پایان داد. باید جنبش کمونیستی را از زیر فشار برخی موازین کهنه و منجمد حاکم بر آن و از زیر چنبره سانترالیزم بوروکراتیک عملا موجود، بدر آورد. باید طلسم حصار کشیدن پیرامون اندیشه‌های متفاوت در مناسبات میان احزاب و در دستگاه رهبری احزاب را درهم شکست، بدون کار آشکار صحبت از دموکراتیسم مضحک است. چنان کار آشکاری که به اعضای سازمان محدود نشود. سرانجام اینکه با درجا زدن در چارچوب موجود نمیتوان به وظایف آنی و آتی حزبی پاسخ علمی همه جانبه و عملی داد. وجود سانترالیزم بوروکراتیک فقدان علنیت و شرایط دموکراتیک برای مقایسه و برخورد اندیشه‌های متفاوت، استتار گرایشات متفاوت فکری در دستگاه رهبری و در حوزه‌های حزبی، موسمی بودن انتقاد و انتقاد از خود جایگزین کردن انتصابات ارگانهای حزبی از بالا تا پائین و در همه سطوح بجای انتخابی بودن آنها بمدت طولانی و... در جنبش کمونیستی یک امر تصادفی و صرفا مربوط به این یا آن حزب و سازمان نیست، ویژگی ملی این یا آن حزب نیست، مربوط به ویژگی این یا آن رهبر نیست، بلکه در چندین دهه گذشته ابعاد جهانی داشته است. در عین حال تصادفی نیست که امروز خوشبختانه مبارزه‌ای گسترده و جهانی علیه این انحرافات و کمبودها آغاز شده است. اما ساده لوحی خواهد بود اگر فکر کنیم که موازین منجمد و کهنه بسادگی و براحتی از جنبش مارخت خواهد بست. متاسفانه جنبش ما در عرصه جهانی چندین دهه است که به این موازین عادت کرده است. باید با عادت کهنه مبارزه کرد. کهنه بدون نبرد تسلیم نمیشود باید پیش از همه و بیش از همه خود را از کهنگی ها بزدائیم. نمیشود مارکسیست لنینیست بود و چشم بر واقعیت بست. جسارت و شجاعت آنچه که وجود دارد، اعتراف به آن، تلاش برای تغییر آن وظیفه هر حزب مارکسیست لنینیست و هر عضو پذیرش چنین حزبی است و گریز از واقعیت و چشم پوشیدن بر آن، خود بدترین نوع اپورتونیسم است. امروز دیگر بیان این واقعیت که جنبش کمونیستی در چندین دهه گذشته در ابعاد جهانی در راه جویی و پاسخ یابی به ضرورتهای عینی برآمده از زندگی تغییر یابنده جهان معاصر، دچار رکود و جمود فکری و انفعال بوده است، شهامت چندانی نمی خواهد باید مسئولانه در صدد علت یابی این رکود و تنبلی فکری بود و در صدد برطرف کردن موانع و مشکلات برآمد. بی تردید سلسله مناسبات نادرست میان احزاب و نیز تسلط موازین نادرست در خود احزاب از عوامل اصلی این رکود و تنبلی و عقب ماندگی فکری و سدی عمده

www.iran-archive.com

دربرابر رشد وشکوفایی فکری جنبش کمونیستی می‌باشد. نگاهی برزندگی واقعی جنبش کمونیستی در زمینه موازین زندگی حزبی ومقایسه آن بامبانی نظری ساختمان حزبی، حزب طبقه کارگر از دیدگاه بنیانگذاران مارکسیسم لنینیسم، نشان میدهد که متاسفانه جنبش ما در این عرصه نیز نه تنها گامی بجلو برنداشته است بلکه به نظریات بنیانگذاران مارکسیسم نیز دچار انحراف گشته وآنها را بطرز خشن وغیرمسئولانه‌ای تهی از جوهر حقیقت جویی وآزاداندیشی کرده است. از نظر بنیانگذاران مارکسیسم، سوسیالیسم علم است و علم بنا به ماهیت خود نمیتواند بدون مباحثه آزاد ومجادله وانتقاد، تکامل یابد. انگلس خطاب به ببل می نویسد " برای شما، علم سوسیالیستی لازم است. دستیابی به آن بدون آزادی، رشد وتحقق نمی‌یابد. در اینجا لازم است با بسیاری از ناملایمات کنار آمد وبهتر از همه اینکه با شایستگی این کار را انجام داد، نه با عصبانیت." [1] مارکسیسم ـ لنینیسم آیه آسمانی نیست. علم زمینی است. علم رهایی بخش انسان از زیر یوغ هرگونه جهل وعقب ماندگی فکری وهرگونه ظلم وستم واستثمار است. علمی است برآمده از بطن زندگی مدام تغییر وتکامل یابنده وسرسبز. زندگی بشریت در هر مقطعی از تکامل تاریخ، مضمون وکیفیت وشکل نوینی بخود می‌گیرد ومارکسیسم ـ لنینیسم بمثابه علم نمی‌تواند ونباید پابه‌پای آن متکامل نگردد. زندگی بشری بویژه در شرایط تاریخی آستانه قرن بیست ویکم زنده‌تر، متنوع‌تر ومتحول‌تر از آنست که در چارچوب همان قالبها وفرمولهای ازقبل تعیین شده بگنجد. بشریت در پیشرفت خود بسوی زندگی متکاملتر ومتعالی‌تر، قوانینی را که دیگر پاسخگوی نیازهای آن نیست، کنار می‌گذارد وقوانین نوینی را که خود زندگی پدید آورده کشف می‌کند وجایگزین آنها می‌سازد. قوانینی که در هیچ کتابی نمیتوان آنها را یافت. تصور اینکه می‌توان با کاربست اهرم های مادی ومعنوی خشن وکهنه مانع انعکاس این قوانین عینی در ذهن انسانها شد، تصور باطلی است. روی سخنم با ارتجاع نیست، چرا که ارتجاع آگاهانه با کاربست تمامی اهرم‌های مادی ومعنوی غیرانسانی وضد انسانی در صدد نفی این قانونهای عینی است وبطور تاریخی مجبور به عقب نشینی است. روی سخنم با خودمان، با دوستانمان است. کاربست موازین متحجر در حزب وجامعه میتواند جلوی طرح اندیشه در حزب وجامعه را موقتا بگیرد، میتواند موجب تأخیر در شکوفایی آنها شود ولی نمیتواند جلو رشد اندیشه را بگیرد واندیشه را از بین ببرد. با کاربست موازین ظاهرا حزبی ولی در واقع غیرحزبی کهنه وخشن ممکن است بتوان ذهن اعضاء متفکر وخلاق را که حرفهای غیرمعمول میزنند، بست. آنها را تنبیه سازمانی کرد، یعنی سلب مسئولیت نمود، تعلیق کرد، بازنشسته کرد، اخراج کرد وحتی کُشت ولی نمیتوان "فکر" را تنبیه سازمانی کرد. شعور اجتماعی ناشی از وجود اجتماعی است" وهر شکل هستی همراه با جوانب مختلف آن در حرکت بررسی میشود. این اصل مقابل هیچ چیز تسلیم نمیشود بنا به ماهیت خود انتقادی وانقلابی است." (مارکس) از دیدگاه مارکسیسم ـ لنینیسم، حزب طبقه کارگر بمثابه ارگانیسم زنده، قبل از همه با وحدت در سیستم های بنیادین تئوریک معنی پیدا میکند وبدون چنین وحدتی صحبت از حزب سالم ورزمنده حرف بیهوده‌ای است. ولی وحدت حزبی از دیدگاه مارکسیسم برخلاف تفکر کهنه حاکم بر جنبش بهیچ عنوان بمعنای عدم اختلاف نظر، به معنای یکسان سازی اعضا حزب از نظر فکری نیست. مطلق کردن وحدت فکری ویکسان سازی همه اعضا به لحاظ فکری موجب بیماری حزب بمثابه ارگانیسم زنده خواهد بود. بدون وجود وحضور افکار مختلف ومتفاوت درباره فعالیت بشری در تمامی عرصه (نظری وعلمی) در راستای انطباق مارکسیسم ـ لنینیسم با شرایط زندگی بشریت بدون مقایسه و برخورد اندیشه‌های نوجو ونوگرا ونیز بدون مبارزه با افکار کهنه وکهنه پرست در حزب، حزب سالم ورزمنده نمیتواند وجود داشته باشد. در برابر هم قرار دادن حزب (بمثابه کل) واعضاء (بمثابه جزء) به معنای عدم درک پیوند دیالکتیکی این دو ودرک مکانیکی از ساختمان حزبی، طبقه کارگر است. وحدت فکری حزب، بمثابه ارگانیسم زنده که زنده بودنش تابع قانون جذب ودفع بطور کلی ودر زمینه فکری بطور مشخص است، تنها زمانی بطور خلاق وزنده حفظ خواهد شد، تنها زمانی دچار دلمردگی رکود ومرگ تدریجی نخواهد شد که این وحدت مدام خود را نوسازی کند. مدام عناصر نوین برآمده از فعالیت عملی ونظری بشریت را جذب وعناصر کهنه را دفع کند. جنبشی که مدام خود را نوسازی کند نیازی

---

۱ ـ نشریه کمونیست. ارگان تئوریک حزب کمونیست شوروی. ش ۱ ـ ۱۹۸۸

www.iran-archive.com

به‌بازسازی نخواهد داشت. جنبشی همیشه‌زنده، پویا و خواهد ماند، جنبشی همیشه برای رهایی زحمتکشان ازظلم وستم واستثمار نظام سرمایه‌داری وهرگونه‌استثمارد یگری درپیشاپیش‌آن خواهد بود که همیشه‌وهرلحظه چشمی برای دیدن پدیده‌های غیرمعمول، گوشی برای شنیدن حرفهای تازه‌وغیر جاری وظرفیتی برای جمع‌بست وداریست آنها در پراتیک داشته‌باشد. چگونه‌میشود با بستن دهان اعضایی که‌حرفهایی غیرازحرفهای متداول ورسمی وبه‌تصویب رسیده‌درکنفرانسها وکنگره‌ها دارند، حزبی شنوا، بینا وهوشیار داشت. آیا بدون وجود شرایط دموکراتیک برای ابراز نظراعضاروی عادی‌ترین مسائل عالیترین ارگانهای حزبی وا نعکاس‌آن نظردرسراسرحزب، میتوان ازحزبی "رهبر" سخن گفت؟؟ داریست موازین متحجروخشن وغیردموکراتیک اگرازیک سو جلوی انعکاس‌نمیرسد، پیشنهادات‌وانتقادات سالم، سازنده‌ونوین درسراسرحزب رامیگیرد، ازسوی دیگرموجب باقی ما ندن افکارعقب‌مانده انحرافی وغیرسازنده‌وناسالم درحزب می‌گردد. حزب باید هرلحظه‌بداند که‌کدام‌گرایش کهنه درکدام بخش ازحزب لانه‌کرده‌است. که‌کدام‌روشهای کهنه درکدام بخش‌حزب مانع‌رشد فکری وپراتیکی حزب گشته‌است. بدون اطلاع‌کل حزب (ونه‌تنها بخش‌رهبری آن) ازنظریات، پیشنهادات وانتقادات نا سالم وکهنه وخرابی که‌درحزب وجود دارد، حزب ازدرون دچارکندیدگی وپوسیدگی می‌گردد. نبود برخورد آزاد اندیشه‌ها وایجاد مانع درپراتیک بگرواج باندبازی، کینه‌های شخصی وکیش شخصیت درحزب می‌انجامد، استعدادهای نوین رامی‌کشد، شناخت اعضاازرهبران وپروسه‌طبیعی تغییروتکمیل رهبری راناممکن می‌سازد، انضباط حزبی راازمیان برمی‌دارد وپایه‌اطاعت کورکورانه‌سربازخانه‌ای منجرمی‌گردد ووحدت آگاهانه رانامکن می‌سازد.

انگلس تاکید می‌کند که "باید ازدیکتاتوری، حتی به‌شکل دیکتاتوری پرولتاریا" وی درنامه به‌لیبکنخت در دهم آگوست ۱۸۸۰ می‌نویسد "دیکتاتوری غیرضروری بدرست نکنید. نشان بدهید که‌نزد شما آزادی انتقاد حکمفرماست. واگرلازم‌شد کسی راازحزب تنها زمانی دست به‌این کاربزنید که "اقدام‌قاطع‌شندها ای" وجود داشته‌باشد ودرواقع فاکتهای واضح وکاملا اثبات‌شده‌ای پستی یاخیانت وجود داشته‌باشد." [1] بنیانگذاران مارکسیسم‌بطورخلاصه‌وانسانه‌وستانه‌عالیترین، علمیترین‌وانسانی‌ترین مبانی نظری‌ساختمان وموازین زندگی حزبی رادرزمان خود منعکس‌کرده‌اند. مارکسیسم‌به‌دورازآن است که‌بخواهد باجلوگیری ازبرخورد مبارزه‌اندیشه‌ها درحزب ودرجامعه‌وازطریق داریست موازین نهی ازروح انتقادی وانسانی، برای خود معنویت‌وعلمیت‌کسب کند. انگلس‌درنامه‌خود خطاب به‌بیبل تذکرمی‌دهد که‌طبقه کارگرباید دارای مضبوطاتی باشد که "امکان داشته‌باشد درچارچوب برنامه وتاکتیک حزبی، آزادانه‌علیه آنها یا آن مادهٔ‌توسط حزب پذیرفته‌شده‌است، موضع بگیرد وهمچنین بدون تخلف ازحدود موازین احزاب حزبی، برنامه‌وتاکتیک رامورد انتقادآزادانه‌قرارد هد. شمابعنوان هیئت مدیره‌باید چنین مضبوطاتی راتشویق کنید وحتی بوجود بیاورید. آنوقت شما دارای بیشترین تاثیرمعنوی خواهید بود." (تاکیدات ازنگارنده)

براستی اگرحزب ازطریق اعضای خویش‌است که‌بازندگی تماس‌زنده‌دارد ودرجریان زندگی توده‌ها ی میلیونی قرارمی‌گیرد واگرعناصرنوین نظری (فلسفی، علمی، اجتماعی وسیاسی) وپراتیکی ازطریق اعضااست که‌درحزب منعکس‌می‌گردد، اگردرست است‌که‌حزب بربستر فعالیت علمی ونظری تک تک اعضا وجمع بست مجموع فعالیتها وداریست مجدد آن جمع‌بست در پراتیک است که‌میتواند شاداب بماند ونوسازی شود، چگونه میتوان راه برمعایسه وبرخورد اندیشه‌های مایک حزب بست وانتظارداشت که‌حزب بازندگی تکامل پیدا کند ورهبرتوده‌ها شود؟؟!!! اگردرست است که‌اعضاحزب به‌لحاظ طبقاتی، موقعیت وروابط اجتماعی، شغلی وبه‌لحاظ استعدادها وظرفیتهای شخصی دارای تفاوتهای واقعی هستند، چگونه‌میتوان راه بربروز وانعکاس‌این تفاوتها درحزب بست وادعای خلق بودن وپویا بودن کرد.

با یک تئوری نخبه‌گان باید وداع کرد با این فکرنهفته وداع کرد

که‌احتلافات باید توسط آنها ودبرازچشم‌ها وگوشهای اعضا وکادرها وپشت میزها اگرداوازهرین صرفامشاوره

---

۱ ــ مجله دونیست ــ ش ۲ ــ ۱۹۸۸

حل وفصل گردد. باید به این تعمیم کارناعادلانه پایان داد که رهبران برنامه بنویسند واعضاآن را صرفا به اجرا بگذارند. راه برخورد اندیشه‌های متفاوت حقیقت جوی در حزب، راه برخورد با اندیشه‌های انحرافی وکهنه موجود در حزب، راه علمی ماندن تئوری وبرنامه حزب است. این راه راه حقیقت جوی ماندن وزنده ماندن حزب است. نمیتوان با بستن این راه بروی حزب، حزبی سالم وزنده داشت. بگذار شجاعانه سخن بگوئیم دیگر شمشیر شعور غلاف کهنه حوصله رخوت انگیز را ترک گفته است. باید غلافهای تنگ وکهنه را درهم شکست باید الگوی عملا موجود حاکم بر جنبش کمونیستی در زمینه زندگی حزبی را درهم شکست. بگذار تکرار کنیم. موازین عملا موجود حاکم بر جنبش کمونیستی یکی از عوامل اصلی وسدی عمده در برابر رشد وشکفتگی تئوری وبرنامه جنبش، در برابر رشد وشکوفائی وتوده گیر شدن جنبش کمونیستی بوده وهست، این موازین بویژه در شرایط تاریخی آستانه قرن بیست ویکم به سدی عمده در برابر دستیابی به درک علمی وهمه جانبه از زندگی بشریت جهان معاصر بدل گشته است. باید به اختفای مسائل تئوریک واستراتژیک در میان احزاب ودر دستگاه رهبری احزاب پایان داد. باید به محبوس کردن اندیشه‌های متفاوت در حوزه‌های حزبی پایان داد. آیا سازمان ما توانسته است بر روح بوروکراتیک وخشک ومتحجر حاکم بر زندگی حزبی غالب گردد؟! نگاهی کوتاه بر زندگی چند ساله واساسنامه سازمان خود بکنیم. مروری بر تاریخ چند دهه اخیر نه تنها سازمان ما بلکه مجموعه جنبش کمونیستی ایران نشان میدهد که مباحث مربوط به موازین زندگی حزبی بویژه دموکراسی یعنی علنیت وآزادی برخورد اندیشه‌ها، انتقاد وانتقاد از خود وبرگزاری کنگره وانتخابی بودن رهبری همواره زمانی مطرح شده وعمده‌گی یافته که فردی، محفلی، گروهی یا فراکسیونی از رهبری حزب یا سازمانهای کمونیستی خواسته است نظریات متفاوت با نظریات حاکم را به درون تشکیلات ببرد. این مباحث بویژه زمانی حساسیت پیدا کرده ومی‌کند که موقعیت رهبران به خطر می‌افتد. این واقعیت به خوبی نشان می‌دهد که موازین زندگی حزبی هنوز هم در میان کمونیستهای ایران امری ثانوی، فرعی وکم اهمیت تلقی میشود. من سعی می‌کنم تا آنجا که در یک مقاله می‌توان مسئله را از برخی زوایا بشکافم. امید است که دیگر رفقا در این زمینه نیز مثل دیگر مسایل برخورد فعالی داشته باشند.

نگاهی بر موازین زندگی حزبی در ۸ سال گذشته

الف ـ مروری بر سالهای ۵۹ تا ۶۱

یکی از مختصات ما رهبران سازمان در این سالها عدم پایبندی به مصوبات پلنوم‌های کمیته مرکزی وبه تعهداتی بود که این پلنوم‌ها در برابر تشکیلات بر عهده می‌گرفت. ما بدور از چشم اعضا وبدون اطلاع آنها خود تصمیم می‌گرفتیم، به اجرا می‌گذاشتیم وخود آنها را تغییر می‌دادیم. موضوع چنان روشن وآشکار شده است که دیگر نیازی به فاکت ندارد. زندگی سازمانی تک تک اعضا سازمان بزرگترین فاکتهای زنده وگویای این حقیقت تلخ هستند. من از سلسله‌های مصوبات پی در پی پلنوم‌های اواخر سال ۵۹ وسالهای ۶۰ و۶۱ فقط به یکی دو تا از آنها اشاره می‌کنم. در قطعنامه پلنوم اسفند ماه ۱۳۵۹ می‌خوانیم "کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اکثریت) در پلنوم ۱۲ تا ۱۵ اسفند ۱۳۵۹، پیشبرد یک مبارزه پیگیر واصولی وطبق نقشه را برای وحدت اصولی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اکثریت) وحزب توده ایران بمنظور تشکیل حزب واحد طبقه کارگر را در دستور کار رهبری، کادرها وتمام اعضا سازمان قرار می‌دهد." در همین قطعنامه اضافه می‌کنیم که "قطعنامه اسفند ماه که به تصویب کمیته مرکزی سازمان رسیده است با دستور کار کنگره ۵ سازمان افزوده می‌گردد. کمیته مرکزی متعاقبا برنامه وخط مشی خود را درباره وحدت جنبش کمونیستی ایران تصویب وآن را در برنامه کنگره سازمان قرار خواهد داد." از این نکته بگذریم که هیچ گاه صحبتی از زمان تشکیل این کنگره نشد وتنها مسلسل وار موضوعات جدیدی به دستور آن اضافه کردیم. از اینکه این کنگره چه زمانی تشکیل می‌شود هیچ صحبتی در میان نیست. اما مدام به برنامه ودستور کار این کنگره نامعلوم اضافه می‌شود. اما امروز دیگر برای همگان روشن است که ما چگونه وبا چه استدلالی از سازمان دادن بحثهای درون سازمانی برای دستیابی به وحدت اصولی وتشکیل حزب واحد، طبقه کارگر سرباز زدیم وچگونه وبا چه

---

۱ ـ اشاره به شعر مانی

www.iran-archive.com

استدلالاتی از برگزاری کنگره صفر رفتیم و بالاخره در نشریه کار شماره ۱۴۸ در مقاله‌ای تحت عنوان "در راه وحدت اعلام کردیم" بنا به تصمیم کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شعار پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر از زیر صفحه نشریه کار حذف می‌شود." و در عمل نیز این شعار را از زندگی سازمان حذف و مشی پیوستن و انحلال تدریجی سازمان در حزب توده ایران را انتخاب کردیم. البته این امر داوطلبانه و آگاهانه بود و ما همه تشکیلات را در این راه هدایت و رهبری می‌کردیم. اما بدون تشکیل کنگره و بالاخره "در آنسوی چهره انشعاب"، تایید ضرورت وحدت با حزب توده ایران از سوی پلنوم کمیته مرکزی را "در واقع پایان یک مرحله کیفی مبارزه و جدائی ایدئولوژیک" اعلام کردیم و نوشتیم "برای رسیدن به این نقطه که ما هیتا از عزیمت گاه بنیانگذاران سازمان دیگرگون بود ما کم رنج نبردیم، کم خون ندادیم، ... یافتن همزاد حزب توده ایران در زیر پوست خود آغاز نبرد نبود، پایان نبرد بود و ضرورت وحدت ما از تبدیل این مبارزه به وحدت برمی‌خواست..." بدین ترتیب وظیفه تشکیل حزب واحد طبقه کارگر "را که به تصویب پلنوم رسیده و در دستور کار کنگره قرار گرفته بود باز هم بدون تشکیل کنگره نه تنها تغییر دادیم بلکه آن را تماما حذف کردیم. اینها هیچکدام تصادفی نبود. این عادت دیرینه و کهنه ما بود که بشیوه فرماندهی و بوروکراتیک درباره سرنوشت سازمان تصمیم بگیریم. ما با همان شیوه اساسنامه موقت را نیز در پلنوم ۶۰ تصویب و به دستور کار کنگره اضافه کردیم. من دیگر ضروری نمی‌بینم درباره نحوه تصویب طرح برنامه و مشی شکوفائی جمهوری اسلامی و افزودن آن به دستور کار کنگره سخنی بگویم. بعضی از رفقا در توجیه رفتار امروز خود می‌گویند بدون برنامه نمی‌شود کنگره گذاشت. جا دارد از خود سوال کنیم ما که سال ۶۰ و ۶۱ برنامه داشتیم چرا کنگره نگذاشتیم؟ صرفا بدلایل امنیتی؟ بنظر میرسد که دیگر این دلیل آنقدر کهنه شده که حتی خودمان را نیز قانع نمی‌کند. من فکر می‌کنم برای رسیدگی به انبوهی از مصوبات که پلنوم‌های سازمان در دستور کار کنگره قرار داد و ما مدام آن دستورات را تغییر دادیم و نیز برای رسیدگی به همین شیوه برخورد رهبری سازمان با مصوبات خود و با تشکیلات و با کنگره، نه یک کنگره که چندین کنگره لازم است! انشعاب سال ۶۰ آینه‌ای است که تمام و کمال روش بوروکراتیک ما را در شیوه رهبری سازمان آشکار می‌سازد. جریان انشعاب گروه رفقا علی کشتگر و همایون و یارانشان را همه رفقای سازمانی و نیز خود آن رفقا بخوبی بیاد دارند. حالا باید هم ما و هم آنها از خود بپرسیم که چرا این اتفاق افتاد. (من قصد بررسی علل "طبقاتی" و تئوریک و ایدئولوژیک و برنامه‌ای این واقعه را ندارم) آیا این انشعاب امری اجتناب ناپذیر بود. اگر ما این حقوق را برای رفقا قائل می‌شدیم که آنها بتوانند آزادانه از طریق نشریه سازمانی، نظریاتشان را نسبت به مواضع تئوریک، ایدئولوژیک و برنامه‌ای و نسبت به روندهای جاری در زمینه وحدت با حزب توده ایران در کل سازمان منعکس کنند و به دفاع از نظریات خود بپردازند، اگر آنها مطمئن می‌شدند که ما کنگره‌ای بشیوه‌ای سالم و دموکراتیک برگزار خواهیم کرد، آیا باز هم انشعاب رخ می‌داد؟

درک رفقا از مبانی نظری موازین زندگی حزبی از دیدگاه مارکسیسم ـ لنینیسم هنوز پختگی لازم را نیافته و بجایی نرسیده بود که آنها بتوانند اختلافات فکری درون حزبی را از طریق مقایسه و برخورد و مبارزه فکری درون حزبی حل و فصل کنند ولی آیا ما آمادگی و توان و درک آن را داشتیم که چنین حقوق و شرایطی را تامین کنیم؟ از نظر من جواب منفی است. زندگی سالهای ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و اوایل ۶۵ نشان داد که ما نمی‌خواستیم و نمی‌توانستیم رهبری سازمان فقط در دیماه ۶۵، نشریه‌ای برای سازماندهی مباحث سازمانی تصویب کرد و دیدیم که پولتن و مدافعین آن بعد از انتشار یا چه تبلیغات زهرآگینی مواجه شدند. در یکدور پولتن از جانب برخی رفقا بورژوائی اعلام شد و حتی عملا بکوت شد و هنوز هم برخی می‌خواهند به آن روحیه دیگری نسبت دهند و تمامی تلاشهای چند ساله رفقا را پی بها کنند.

البته سال ۶۰ وقتی که آن رفقا همه با روبندیلها را بسته بودند، ماشینهای تکثیر را شناسایی کرده و قرار و مدارها را گذاشته بودند ما تشکیل کنگره را به آنها وعده دادیم ولی آنها قبول نکردند جا دارد بعد از گذشت ۶ سال، هم ما و هم آن رفقا مصالح گروهی و سازمانی را به کنار بگذاریم و بمثابه کمونیستها که به علم آشکار کردن، نه استتار کردن مجهز هستند صمیمانه و صادقانه به علت یابی بنشینیم. با برحق جلوه دادن خود و مدال دادن به خود، نمی‌توانیم طبقه کارگر ایران را به پیروزی برسانیم. اگرچه عوامل متعدد و اساسی‌تری در این جدایی نقش داشتند که بنوبه خود عوامل بسیار مهمی بودند ولی از نظر من یک عامل میان ما و آن رفقا نقش مهم و قطعی داشت و آن سطح نازل درک و عدم پایبندی مان نسبت به موازین اساسی و انقلابی زندگی حزبی بود. حال اگر با توجه به تحولات فکری که در عرصه موازین حزبی در

دیدگاههای ما وآنها پدید آمده به گذشته نگاه کنیم، صداقت انقلابی حکم می‌کند که هریک به سهم خود به نقد وانتقاد از اعمال و دیدگاههای خود در این زمینه پرداخته و با تاریست انتقاد وانتقاد از خود پویا، به سالمسازی و بارسازی خود وجنبش کمونیستی ایران کمک کنیم. بدون این سالم سازی و بازسازی صحبت کردن از تشکیل حزب واحد بیشتر به شوخی شباهت دارد. این را دیگر هیچ کس از ما وآنها نخواهد پذیرفت که خود را عیسی حقیقت ملمداد کنیم و خطاها و کجرویهای خود را به خاطر مصالح گروهی و سازمانی پرده پوشی کنیم. زندگی نشان داد که برخورد ما و نیز رفقا صحیح نبوده است. هم ما و هم آنها برای حل اختلافات فکری به اهرم های تشکیلاتی متوسل شدیم. از نظر من در زمینه فقدان دموکراسی درون سازمانی مسئولیت اصلی با ما بود ولی آنها علیرغم اینکه پرچم دموکراسی و را در ه اعضا را برداشته بودند، بشیوه غیر دموکراتیک و مخفیانه بجای اعضای سازمان و بدور از چشم آنها برای سرنوشت سازمان تصمیم گرفتند. ما کنگره‌ای را که هنگام رفتن آنها به آنها پیشنهاد کردیم، به فراموشی سپردیم. ما هم در خفا و بدور از چشم اعضا سازمان برای سرنوشت اعضا و سرنوشت سازمان، تصمیم گرفتیم. البته ما اولین بار نبود که کنگره را به فراموشی می‌سپردیم. وقتیکه ما به آنها کنگره را پیشنهاد کردیم، آنها بخوبی می‌دانستند که این پیشنهاد حتی اگر بانیت خیر هم باشد، بیشتر یک حرف است تا عمل. می‌دانید چرا. چون آنها به یاد داشتند که پلنوم وسیع سال ۵۸ تصمیم به برگزاری کنگره گرفت ولی رهبری سازمان، کنگره نگذاشت. به یاد داشتند که هنگام انشعاب اقلیت، کنگره مطرح بود ولی برگزار نشد. بخاطر داشتند که تا اواخر سال ۵۹ جهت اعلام موضع سازمان نسبت به اسناد کنفرانس احزاب برادر مصوب سال (۱۹۶۹ - ۱۹۶۰ - ۱۹۵۷) و نیز امر وحدت با حزب توده ایران و چند موضوع دیگر و همچنین پلنوم مردادماه همه جا با راحت وعده تشکیل کنگره داده شده و در اساسنامه موقت نیز ثبت شده است، اما هیئت سیاسی (که من هم عضو آن بودم) به این تصمیمات و اساسنامه پایبند نبود. نتیجه آن شد که انشعاب "مانند ماههای پیر تشکیلات فرود آمد و همه را حیرت زده و انگشت به دهان ساخت. اخراج "جناح چپ" نیز چنین بود. ما قبل و ما بعد انشعابیون هم علیرغم ادعاهایشان، هیچگاه در صدد برگزاری کنگره نبودند. حتی برای اعضا و هواداران سازمان، طبقه کارگر و توده‌های مردم که جای خود دارند. آیا این دردناکترین حقیقت نیست که تا آستانه هر انشعاب همه چیز از سازمان پنهان بماند و درست در حساسترین لحظه در حالیکه اعضای سازمان گیج و حیرت زده برجای مانده‌اند شبح مه‌آلودی از صف آرایی مادر یک طرف "سازمان" و در سوی دیگر "انشعابطلبان" در برابر آنان ظاهر شوند و بانگ بردارد که انتخاب کن! راستی کدام انتخاب؟ در این جا انتخاب آگاهانه‌ای، درمیان نیست. انتخاب بر پایه احساسات، عواطف، علایق و منتهاست. سخن بر سر درستی انتخاب اعضای سازمان ما و یا رفقای منشعب نیست. بلکه بر سر روشهای غیر دموکراتیکی که همه چیز را تا آخرین لحظه از همه کس پنهان ساخت و آنگاه که پنهان کاری غیرممکن شد، تنها عده‌ای اندازه‌ای آشکار ساخت که برای حقانیت خود ضرورمی‌دانست. این انشعاب گواه آنست که چگونه برخورد اندیشه، علنیت و دموکراسی در سازمان ما به بند کشیده شده و به طبیعی انتخاب رهبری به ناهنجارترین شکلی نقش بسته. البته این انحراف مختص ما نبود. رهبری رفقای منشعب نیز نشان داد که شعار دموکراسی درون حزبی و سانترالیزم دموکراتیک و کنگره برایشان بیشتر حرف بود تا عمل و همه‌مون عمل. هدف از بازگشت به این مسائل، هدف از "افشای" برخی "رازها" آن است که اعضای سازمان و دیگر کمونیستها ایران واقعیاتی تلخی را که در حساسترین شرایط مبارزه پیر سازمان و چند نفر حاکم بود بشناسند و اجازه تکرار آن را ندهند. هدف آن است که دموکراسی و علنیت در چنبر و سازمان نیروی مادی مدافع خود را بیابد. ما که برای دگرگون کردن شیوه‌های زندگی حزبی مبارزه می‌کنیم، نباید و نمی‌توانیم نسبت به تجربه سازمان خودمان بی تفاوت بمانیم و علیه‌نیا قسم آن مبارزه نکنیم. چنین است که می‌توان فرهنگ دموکراسی را در چنبر و سازمان رشد داد. فرهنگی که در برابر هرگونه بوروکراتیسم و خودسری ایستادگی کند و سانترالیسم دموکراتیک را در زندگی واقعی متحقق سازد.

www.iran-archive.com

برداشتن از

دموکراسی حزبی وانضباط واقعی تنها سخنان زیبا گفتن کافی نیست، باید نواقص را آشکار کرد. باید کارنامه گذشته وحال را بمیان آورد وآگاهانه انحرافات آن را در پیش چشم همه سازمان به نقد کشید وراه را بر تکرار آنها بست. باید نشان دهیم که کدام روشهای ما خطا بوده است وامروز باید آنها را ترک کنیم. این کار را بکنید رفقا، تا مردم مطمئن شوند که شعار "علنیت" و "دموکراسی حزبی" وسیله‌ای نیست برای حفظ موقعیت وتحکیم مجدد بوروکراتیسم وادامه روشهای رهبری گذشته در غالب حرفهای تازه!

ب ـ نگاهی به چند سال اخیر ـ از سال ۶۲ به بعد

برای هر عضو حزب وحدت حزبی ومبارزه در راه تامین وتحکیم این وحدت وظیفه همواره مقدسی ووالایی است. اما خود مفهوم وحدت نیز احتیاج به بازسازی دارد. وحدت بوروکراتیک باید به وحدت دموکراتیک ورزمنده آگاهانه، خلاق ویویا بدل شود. وحدت حزب با برخورد آزادانه اندیشه‌ها در تقابل نیست، بلکه تنها وتنها چنین برخورد آزادانه‌ای بنیان واقعی وحدت را فراهم می‌آورد. باید این اندیشه پوسیده را برای همیشه به کناری انداخت که علنیت ودموکراسی وحدت حزب را بخطر می‌اندازد، به "اقدام تشکیلاتی" وسازمانگری انشعاب می‌انجامد. در فضای دموکراسی وعلنیت خطر انشعاب کاهش می‌یابد. بعکس اما ایجاد حصار برای اندیشه، خود زمینه‌ساز "فراکسیونیسم"، "انشعاب" وتفرقه در صفوف حزب است. برای اینکه بتوانیم از وحدت سازمان بطور واقعی دفاع کنیم واسیر شعارهایی که تنها برانگیختن احساسات را مد نظر دارند، نشویم باید بتوانیم تشخیص دهیم که کدام فکر وروشها جلوی پروسه طبیعی برخورد اندیشه وپروسه طبیعی انتخاب وتغییر رهبری در سازمان وجنبش را گرفته است؟! کدام روشها به بحران سازمان دامن زده ووحدت سازمان را به خطر انداخت وکدام فکر وروشها در جهت شناخت واقعیات، در جهت جاری ساختن آن پروسه‌ها وارائه راه حل دموکراتیک برای بیرون آمدن از وضعیت کنونی مبارزه نمود. باید بتوانیم تشخیص دهیم که بوروکراسی پنهان کاری، انکار بحران وبستن راه برائد پیشه نوجوی چه ضرباتی بر سازمان وارد آورد. چگونه زمینه‌ساز از هم گسیختن سازمان وفراکسیونیسم وخطر انشعاب گردید. ومبارزه برای دموکراسی وعلنیت، مبارزه برای شناخت واقعیت بحران وراه حل آن، مبارزه برای جاری ساختن برخورد خلاقانه اندیشه‌ها ـ که انتشار بولتن ثمره آن ونقطه تحولی در آن بود، توانست وحدت سازمان را در بحرانی ترین شرایط حفظ کند وراه را بسوی حل دموکراتیک اختلافات بر مبنای اراده اعضا سازمان هموار سازد. مبارزه در راه دموکراسی وعلنیت یکبار دیگر در سالهای اخیر اینبار در درون سازمان نیروی عظیم خود را برای حفظ وحدت حزبی نشان داد. وحدت سازمان را تا به امروز همین مبارزه برای جاری ساختن اصول جاودانه زندگی حزبی حفظ کرده است. نیروی وحدت در سازمان نیروی مدافع سانترالیزم دموکراتیک، دموکراسی وعلنیت است نه نیروی سانترالیزم بوروکراتیک وبوروکراتیسم که امروزه نیز علیرغم تصدیق ظاهری دموکراسی وعلنیت برای آن هزار شرط وشروط گذاشته می‌شود. نگاهی به تاریخچه چند ساله اخیر سازمان، از سال ۶۲ تا کنون، صحت این حقیقت را به اثبات می‌رساند.

بیائیم یک لحظه در باره سالهای ۶۲ تا کنون فکر کنیم ومروری بر آنچه در این سالها رخ داده بکنیم. حقیقت اینست که انقلاب، برنامه وخط مشی شکوفایی جمهوری اسلامی ونظریه راه رشد مورد نظر ما همان اوایل انقلاب شکست خورده بود. این شکست را متاسفانه بخشی از رفقای سازمان در اوایل سال ۶۲ متوجه شدند ولی بخشی هنوز هم بر این باور بودند که انقلاب شکست نخورده. اعضا سازمان در فکر فرو رفته بودند. هزاران سؤال در ذهنشان بالا وپائین می‌شد، دیری نپائید که این احساسها وسوالات پراکنده به سوالات جدی وبنیادی فرا روئیدند. تقاضاهای رفیقانه بررسی علل شکست انقلاب وشکست سازمان وبرنامه ومشی، از طرف بسیاری از اعضا بسوی رهبری جاری گردید. ما که مسئول اصلی تدوین برنامه وخط مشی شکست خورده بودیم، هیچ پاسخ علمی وقانع کننده‌ای نداشتیم. سوالات وانتظارات مدام افزایش می‌یافت. در چنین وضعیتی بحثهای جدی، داغ وپرکشاکشی در دستگاه رهبری بی آنکه سازمان یافته باشد وبدور از چشم اعضا سازمان جریان داشت. رفیق محمد در مقاله خود تحت عنوان "علیه خطاها"، که فعلا میتوان بهمان بسنده کرد، تصویر تقریبا زنده وروشنی از وضعیت وموضع گیریهای مختلف ارائه داده است.

در چنین وضعیتی، طبق معمول ورسم دیرینه پلنوم مهرماه ۶۳ را برگزار کردیم. واعضا سازمان را با یک سلسله

مصوبات تازه‌ای گیر دیم و اجرای آن را در دستور کار قرار دادیم. بسیاری از اعضا سازمان که فلگیر شده بودند باز هم بیشتر و عمیقتر به فکر فرو رفتند. پاسخ های پلنوم هم درباره کذشته و هم آینده چند پهلو، مبهم و بعد تا در چارچوب همان سیستمی بود که شکست خورده بود. تصمیمات درباره کنگره نیز هیچگونه اعتمادی را برنمی‌انگیخت. چرا که صرفا بررسی امکان و تدارک کنگره در دستور کار رهبری قرار گرفته بود. که آن هم بطور رسمی اعلام نکردید. این بار تقاضاهای رفیقانه به انتقادات جدی و تندی بدل گردید. آنها مطرح می‌کردند که چرا مباحثی که مربوط به تعیین سرنوشت سازمان و تک تک اعضا سازمان است با ما در میان گذاشته نمی‌شود؟ چرا اساسنامه را اجرا نمی‌کنید و مباحث را سازمان نمی‌دهید؟ آنها می‌گفتند: رهبری سازمان چرا به ما اعتماد نمیکند و مسایل مربوط به سازمان و تک تکمان را با ما مطرح نمی‌کند؟ و حتی به شما به ما اعتماد نمی‌کنید ما چگونه و به چه دلیلی به شما اعتماد کنیم ولی گوش رهبری بدهکار این حرفها نبود. پلنوم مهرماه ۶۳ بررسی مشی گذشته را در دستور کار رهبری قرار داده بود.

این مصوبه بالاخره پس از یک سلسله کشمکش‌ها و با ۶ ماه تاخیر در اوایل سال ۶۴ در دستور قرار گرفت. این کار زمانی انجام گرفت که دیگر کار از کار گذشته بود. مباحث مربوط به برنامه و مشی و راه رشد غیرسرمایه‌داری و وحدت با حزب توده ایران بطور وسیع و خود بخودی در سراسر تشکیلات آغاز شده بود. اعضا سازمان جدا از رهبری و رهبری جدا از تشکیلات به بحث مشغول بودند. که در ستگاه رهبری به مباحثی که در تشکیلات جاری بود اهمیت میداد و نه اعضا می‌دانستند که در رهبری چه می‌گذرد. تا اواسط سال ۶۴ بالاخره سندی مربوط به نقد خط مشی گذشته از سوی هیئت سیاسی جهت نظرخواهی به تشکیلات داده شد. سندی که همه رقم نظر در آن یافت میشد. این سند قبل از اینکه کره گشا باشد، سند تاخیر و اغتشاش بود. در چنین شرایطی که نه شرایط برای سازمان دادن مباحث تصویب شده بود و نه کنفرانس برای بحث و تبادل نظر در نظر گرفته شده بود و نه برنامه‌ای وجود داشت، اندیشه بوروکراتیک با افکار بحرانی که سازمان را در بر می‌گرفت، به جای پذیرش واقعیت و چاره‌جوئی پیاپی همان فرمانهای قدیمی را صادر می‌کرد، هیچ عضوی حق ندارد خارج از حوزه سازمانی به بحث و تبادل نظر در زمینه برنامه و مشی سازمان با دیگر رفقا بپردازد. این نقض خشن ابتدائی‌ترین اصول و موازین حزب لنینی است. بیائید یک لحظه فکر نکنیم اعضا کدام برنامه را در سال های ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ باید اجرا می‌کردند؟

چه سانی ابتدایی‌ترین اصول و موازین حزب لنینی را بطور خشن نقض میکردند؟ چه چیز موجب آن گردید که مباحث بطور خود انگیخته و سازمان نیافته در خارج از حوزه‌ها جاری گردد؟ کدام عامل موجب شد که بخش قابل توجهی از اعضا سازمان در حوزه‌ها و خارج از حوزه‌ها به بحث و بررسی برنامه و خط مشی گذشته بپردازند و به فکر دست یابی به برنامه و خط مشی جدید بیفتند. بی انضباطی اعضا، هراس از شکست، ناپی‌گیری در دفاع از سازمان و آرمان آن؟ آیا اعضا سازمان در سالهای ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ می‌توانستند و می‌بایست این برنامه و خط مشی انحرافی مصوب پلنوم ۶۱ را دفاع کنند؟ ! چرا؟ به چه دلیل؟ آیا مسئولین میتوانستند در حوزه‌های تحت مسئولیت خود از آن برنامه و مشی بغایت انحرافی دفاع کنند؟ ! در شرایطی که رهبری هنوز هم برنامه و مشی شکوفایی جمهوری اسلامی را انحرافی اعلام نکرده است و هنوز هم برنامه و مشی انقلابی را که ندادهاست تکلیف اعضا و مسئولین چه بود؟ آیا مسئولیتی در برابر سازمان داشتند؟ به چه دلیلی مجاز نبودند در باره گفتار و رفتار سازمان و خودشان بیندیشند و در جستجوی برنامه و مشی انقلابی به تبادل نظر با رفقای سازمانی خود بپردازند. وقتیکه رهبری سازمان جدا و مستقل همان اساسنامه موقت سازمان را اجرا نمی‌کند و هیچ امکانی جهت برخورد اندیشه‌ها و انعکاس نظرات در اختیار تشکیلات قرار نمی‌دهد، اعضا سازمان به چه دلیلی حق ندارند جهت رهایی سازمان خود از چنگال فاجعه‌بار و سیاه برنامه و مشی شکوفایی جمهوری اسلامی به بحث و تبادل نظر بپردازند. طبق کدام موازین زندگی حزبی اعضا سازمان سیاسی طبقه کارگر حق ندارند نظرات خود را علیه برنامه و مشی انحرافی و غیرانقلابی مسلط بر سازمان در سراسر سازمان منعکس کنند؟ مگر نه اینست که طبق این موازین حزب مسئول تک تک اعضا و اعضا مسئول حزب است. کدام یک انقلابی بود دفاع از برنامه و مشی انحرافی حاکم بر سازمان یا مبارزه علیه آن انحرافات در راه دستیابی به برنامه و مشی انقلابی؟ کدام یک دفاع از سازمان بود، سکوت در برابر برنامه و مشی شکوفایی جمهوری اسلامی یا شکستن سکوت. وقتیکه رهبری وظایف خود را انجام نمی‌دهد و اساسنامه را اجرا نمی‌کند تقاضاهای

www.iran-archive.com

رفیقانه وانتقادات رفیقانه رابی پاسخ می گذارد اعضا چه باید بکنند ؟ به کدام مرجع بالاتر از کمیته مرکزی به کدام ماده اساسنامه آویزان شوند ؟ به ماده مربوط به سازمان دادن مباحث درون سازمانی ؟ ماده ایی که کلید استفاده از آن دست رهبری بود و تا دیماه ۱۳۶۵ هیچ امکانی جهت انعکاس نظرات، پیشنهادات وانتقادات در سراسر سازمان در اختیار هیچ کس قرار نداد مراجعه کنند ؟ ! به کنگره ؟ کدام کنگره ؟ همان که در اساسنامه موقت تصویب شد ولی بدون هیچ گونه ضمانت اساسنامه ای واجرایی ؟ امکانی که کلید استفاده از آن نیز طبق اساسنامه موقت وجدید فقط وفقط دست کمیته مرکزی مورد نظر اساسنامه است ؟ ! چیزی که ۹ سال است وعده میدهیم وتشکیل نمیدهیم ؟ ! آیا باز هم تردیدی در این حقیقت وجود دارد که تسلط برنامه ومشی انحرافی گذشته، فقدان برنامه ومشی علمی وانقلابی وتسلط سانترالیزم بوروکراتیک از عوامل اصلی پیدایش وضع کنونی سازمان واز موانع اصلی در برابر رشد وشکوفایی سازمان است ؟ آری، برنامه و مشی انحرافی گذشته در این سالها بر سازمان مسلط است، رهبری فاقد برنامه ومشی انقلابی است وموازین حاکم بر زندگی سازمانی، خشن وبوروکراتیک وکهنه است. دو راه پیش روی اعضا وجود داشت. یا باید رهبری خود در راس وپیشاپیش روند بازنگری وبازسازی وگرایش نوین قرار میگرفت ویا بسیج همه نیروهای سازمان و کاربست شیوه های دموکراتیک بحث و بررسی برنامه ومشی انحرافی گذشته در راستای دستیابی به برنامه ومشی جدید را در کل سازمان، سازمان میداد وآنرا رهبری میکرد (که نکرد) یا نقد وانتقاد برنامه ومشی انحرافی گذشته در راستای دستیابی به برنامه ومشی انقلابی از سوی اعضا وبطور سازمان نیافته شروع میشد (چیزی که اتفاق افتاد).

براستی کدام عضو صادق سازمان، در سالهای ۶۲ و۶۳ و۶۴ و۶۵ طالب بحثهای سازمان یافته و هدایت ورهبری شده نبود ؟ ! اگر رهبری سازمان بحثها را سازمان نداد ونشریه ای به این کار اختصاص نداد وآنها را هدایت ورهبری نکرد واگر رهبری فاقد برنامه ومشی انقلابی بود، مسئولیت با کیست ؟ با اعضا ! ! چرا ؟ به چه دلیلی آنها حق ندارند مبانی نظری وبرنامه ای وفرمولهای برنامه ای خود را در سازمان منعکس کنند ؟ ! چون رهبری فاقد برنامه است ؟ حقیقت اینست که از سالهای ۶۲ به بعد، وقتیکه شکست برنامه ومشی انحرافی حاکم بر سازمان آشکار شد، سانترالیزم بوروکراتیک نیز که حافظ همان برنامه ومشی انحرافی وحافظ وحدت با حزب توده ایران به همان سبک وشیوه ومحتوی قبلی بود، ترک برداشت

وبه تدریج ورشکستگی اش آشکار گردید.

بحثها اینبار نه تنها در حوزه ها وخارج از حوزه ها ودر چارچوب سازمان بلکه در خارج از سازمان و با دیگر گروه ها نیز بطور خود بخودی شروع شد.

برخی — از رفقا در برابر مدافعین برنامه گذشته ومدافعین حزب توده ایران که همه سازمان را برای حزب میخواستند تا آنجا پیش رفتند که رسما در حوزه ها وجلسات سازمانی ونیز خارج از آن بدفاع از سازمانهای دیگر در برابر سازمان وبه جمع آوری نیرو برای آنها پرداختند. آنها تحت پرچم دمکراسی برای پیش برد نظرات خود به لشکرکشی علیه مخالفین نظری خود وعلیه سازمان پرداختند وعلیرغم ادعاهایشان در عمل همان موازین وشیوه های کهنه را علیه سازمان ورهبری، ومخالفین فکری خود بکار گرفتند. من نمی خواهم به این ساده نگری دامن بزنم که علل وعوامل اصلی پیدایش این وضع تنها وتنها در عدم تحرک رهبری، در وجود سانترالیزم بوروکراتیک ودر فقدان برنامه جدید نهفته است. قطعا علل وعوامل متعددی از جمله تاثیر شکست انقلاب، شکست برنامه وخط مشی، تاثیر آنها روی اقشار وطبقات مختلف، ترکیب طبقاتی واجتماعی سازمان، کمبود دانش وتجربه، قرار گرفتن در شرایط جدید ودیگر عوامل در پیدایش این وضعیت، نقش مهم واساسی ایفا کرده اند ودارند. من در این مقاله قصد بررسی همه علل وعوامل وضع کنونی را ندارم. ولی بطور قطع میتوان گفت حقیقت اینست که موازین بوروکراتیک، خشن، خشک وکهنه حاکم بر زندگی سازمان در طول ۸ سال تاکنون، پاسداری بخشی از رهبری سازمان از آن موازین کهنه

و مقابله آنها با ایده علنیت و دموکراسی حزبی، از جانب مدافعان گرایش نوین در رهبری و ید نمتشکیلات طرح میشد یکی از عوامل اصلی پیدایش این وضعیت بوده و هست. حقیقت دیگر اینکه گرایشی نوین از همان اواسط سال ۶۲ پدید ارشده از موضوم نقد و انتقاد نسبت به موازین زندگی سازمانی حاکم بر سازمان حرکت میکرد. این گرایش از اواسط سال ۶۲ در رهبری پدید ارگشت که بدرستی خواهان تغییر وضع موجود دستگاه رهبری و کل سازمان در جاری شدن سانترالیزم دموکراتیک، بجای سانترالیزم بوروکراتیک، جاری شدن انتقاد و انتقاد از خود، جریان یافتن گزارش دهی و گزارشگیری، کنارگذاشتن فرهنگ عملا موجودی که اختلافات و تفاوت نظرهای موجود در دستگاه رهبری را سری تلقی میکرد و با انعکاس آن در تشکیلات مخالفت میکرد، جریان یافتن مباحث مربوط به مسایل ایدئولوژیک برنامه‌ای و خط مشی و انعکاس نظرات متفاوت بطور دائمی و مستمر در سراسر سازمان، کنارگذاشتن فرهنگ خودستایی و رنگ و لعاب دادن به خود، و خواهان جاری ساختن پروسه طبیعی تغییر رهبری بود و به حق در اینراه تلاش میکرد. ولی از آنجا که حامیان این گرایش بویژه در رهبری که خود سالیان درازی جزو طراحان و پایه‌گذاران موازین حاکم بودند با آن زندگی کرده و به آن الوده بودند و از آنجا که هنوز به درک همه جانبه و عمیق از مبانی نظری موازین زندگی حزبی از دیدگاه مارکسیسم ـ لنینیسم مجهز نبود، در آغاز مبارزه علیه موازین حاکم نتوانستند خود را از بایستگی‌ها رها سازند. گرایش نوین هنوز آمیخته با عناصر کهنه بود و نتوانسته بود تا حد یک سیستم نظری و یک فرهنگ در زمینه موازین مارکسیستی زندگی حزبی فرا روید. از این رو مدافعین این گرایش نتوانستند پیگیر و قاطعیت لازم را در زمینه مبارزه علیه سانترالیزم بوروکراتیک و فقدان دمکراسی و دفاع از سانترالیزم دموکراتیک و دموکراسی درون سازمان از خود نشان دهند تا بتوانند گرایش نوین و آلودگیش با عناصر کهنه اجازه ندادند که یک سیستم جایگزین موازین بوروکراتیک و خشک حاکم گردد. آیا واقعیات بیانگر این است که هنوز اینطور نیست و موازین کهنه در اشکال نوین و با بعاریت گرفتن عناصری از گرایش نوین، خود را با شرایط دینامیک جنبش (هنوز هستی در عرصه جهانی و ملی و داخل سازمان دمساز میکند. خطری که امروز سازمان را تهدید میکند اینست که نیروهای سازمان نتوانند دمسازی بوروکراتیسم با دموکراتیسم حزبی را تشخیص دهند. باید برای جاری ساختن کامل موازین زندگی حزبی مارکسیستی لنینیستی و تا تسلط آن بر سازمان به نبرد ایدئولوژیک علیه موازین کهنه ادامه داد. از نظر من یکی از معیارهای واقعی وفاداری به علنیت و دموکراسی حزبی، برخورد صریح و علنی با موازین زندگی حاکم بر حزب توده ایران و گذشته و حال سازمان است. نمیشود در سازمان شعار علنیت را بدست گرفت و در برابر فقدان علنیت و دموکراسی در حزب توده ایران و گذشته سازمان دم بر نیاورد و یا تمکین کرد.

صحبت از موازین حزبی مارکسیستی در حزب توده ایران دشوار است

رفقای توده‌ای در چند سال گذشته، برای برون رفت از بحران و تحکیم صفوف حزب دست به تلاشهای سنگینی زده‌اند ولی متاسفانه راه حلها و شیوه‌هائی که از طرف رهبری حزب و نیز رفقای منتقد در حزب بکار گرفته شده، نتوانسته به تحکیم صفوف حزب منجر گردد بر عکس به تفرقه و انشعاب انجامیده است.

با کمال تاسف باید گفت که بر خلاف آخرین تصویر رسمی که رهبری حزب سطور سنتی از انسجام درونی و فقدان بحران و بیماری در حزب انعکاس میدهد، بحران و تفرقه در حزب نه تنها از بین نرفت که تشدید هم شد.

تضاد بین آنچه که ادعا میشود ـ هرچند صادقانه ـ با آنچه که در واقعیت است البته نه عجیب است ونه تصادفی، بلکه از قانونمندی خاصی برخوردار است. فقدان علنیت و آزادی برخورد اندیشه‌ها وفقدان پروسه طبیعی تغییر رهبری از طریق اعمال عالیترین سطح دموکراسی حزبی یعنی کنگره بمدت چند دهه در حزب توده ایران، نتیجه‌ای جز وضعیت کنونی و تداوم آن نمیتوانست ونمی‌تواند داشته باشد.

در حزب توده ایران، رسم و عادت بر این بوده که وقتی، فردی یا افرادی بخواهند اندیشه‌ها و نظریاتی مغایر با نظریات رهبری را در حزب منعکس کنند و عملا دست به این کار بزنند از طرف رهبری به نقض "اساسنامه" و عدم رعایت پرنسیپهای "حزبی" که "انضباط" در راس همه آنهاست متهم میشوند. دیگر اتهامات نیز از قبل روشن است و تقریبا چند دهه قدمت دارد: دسته‌بندی فراکسیونیسم، سازمان شکنی، ضد انترناسیونالیستها، ضد حزبی ها و وازدگان سیاسی.

حقیقت اینست که فقدان دموکراسی حزبی و تسلط سانترالیزم خشن و بوروکراتیک، جاری بودن موازین خشن و خشک تهی از مضمون انسانی در حزب، یکی از عوامل اصلی انحراف حزب و انفصالها و انشقاق بوده و هست. بخاطر فقدان شرایط سالم حزبی، وقتی که مخالفین نظری در حزب پیدا میشوند، جنگ و گریز در ابتدا به شکل عمدتا مخفی، سپس مخفی ـ علنی، و بتدریج علنی بصورت شفاهی و ندرتا کتبی ادامه پیدا میکند. اهرمها و شیوه‌های طرفین شناخته شده است.

رهبری پاسخ های همیشگی و معمولی را از اساسنامه تا دیروز بر طاقچه مانده و گرد گرفته بیرون می‌کشند و راهها و شیوه‌های همیشگی را که گوئی برای تمام "اعصار و قرون" ثابت و بلا تغییر هستند بکار میگیرند.

قدغن کردن بحث میان اعضا و در خارج از حوزه‌ها، مراقبت از اعضایی که در خفا نظریات انتقادی خود را نسبت به نظریات حاکم با دیگر اعضا در میان میگذارند، متهم کردن مخالفین نظری به محفل بازی و فراکسیونیسم بی انضباطی، سازمان شکنی، متهم کردن به ضدیت با انترناسیونالیسم پرولتری، متهم کردن آنها به اینکه سرشان به آخور دیگری بند است، تخریب شخصیت، پرونده سازی، دعوت به اصطلاح به تصحیح خطاهای خود و بالاخره تنزل تعلیق سلب مسئولیت و اخراج. این ها اهرمهایی است که سالیان درازی است رهبری حزب برای حل اختلافات نظری بکار میگیرد. تنها چیزی که در حزب نیست روش و اهرمهای دموکراسی حزبی است. اما متاسفانه منتقدین درون حزب علیرغم اینکه بدرستی در راه دموکراسی حزبی، برخوردهای سالم و سازنده و انقلابی، انتقاد و انتقاد از خود صریح، علنی و جاری ساختن پروسه طبیعی تغییر رهبری مبارزه میکنند ولی هنوز نتوانسته‌اند بطور همه جانبه از موازین کهنه بگسلند و به یک سیستم نوین مجهز شوند. اما آیا کاربست این موازین از جانب رهبری حزب، توانسته است حزب را از بحران عمیق و دیرینه نجات بخشد؟ رهبران حزب فردای جدا شدن بخش مهمی از حزب، ظاهرا صفرمندانی هستند که گام بلند در سالم سازی حزب و در تعمیق انترناسیونالیسم و در تحکیم وحدت حزبی و ... برداشته‌اند و حزب را از چنگال عناصر وابسته به اقشار و طبقات غیرپرولتری و وازدگان سیاسی رها ساخته‌اند.

اما چند صباحی نمی‌گذرد که ناتوانی و نااستواری این گامهای "استوار" و ظفرمند "برملا میگردد. بحران چون اژدها، مجددا دهن باز میکند و حزب که همچنان بشیوه گذشته حرکت میکند از انجام وظایف انقلابی باز میماند و باز در فلاکت و بحران بیشتری فرو میرود.

باز هم "فراکسیون ها"، "محافل" و "وازدگان سیاسی"، آنها که سرشان به آخور دیگری بند است، مخالفین انترناسیونالیسم پرولتری، پی گیر و استوار حزب توده ایران و "ضد حزبی ها" سر بیرون میآورند. براستی که رهبری حزب، در امر پرورش این همه فراکسیونیست، محفل باز، یازده سیاسی، و غیر انترناسیونالیست و ... مهارت و درایت و توانایی از خود نشان میدهد. طبیعتا رهبران حزب توده ایران درباره شیوه‌های خود، خود تصمیم خواهند گرفت چنان که تا امروز تصمیم بر ادامه همان شیوه‌ها دارند و هیچ نشانی از تغییر آن در دست نیست در حالیکه صحبت کردن از وجود موازین زندگی حزبی مارکسیستی در حزب توده ایران بسیار دشوار است اما تاسف بارتر اینست که عده‌ای از رفقای سازمان ما بجای درس گیری از این شیوه‌ها به درس دادن آن شیوه‌ها میپردازند.

البته فقدان دموکراسی درون حزبی، انجماد سانترالیزم بوروکراتیک، کاربست شیوه‌های ناسالم در

www.iran-archive.com

حل مسایل نظری در حزب توده ایران بحدی رسیده و آنچنان عریان و آشکار است که روند فاصله گیری از این شیوه ها سرعت گرفته و وسعت این روندها افزایش یافته است.

این روزها برخلاف چند سال گذشته، صحبت کردن از دموکراسی وعلنیت ووحدت حزبی در عین تنوع افکار به مد روز بدل میگردد. اما حقیقت اینست که نمیتوان به دفاع از دموکراسی حزبی وعلنیت در سازمان پرداخت ولی با شیوه های غیر دموکراتیک، بوروکراتیک وناسالم حزب توده ایران برخورد علنی، صریح و قاطع نکرد. کسانی که در سازمان ما از دموکراسی وعلنیت دم میزنند ودر برابر شیوه های غیر دموکراتیک وبوروکراتیک رهبری حزب بطور صریح وعلنی موضع گیری نمیکنند نمیتوانند مدافعین اصیل وراستین سانترالیزم دموکراتیک، انتقاد وانتقاد از خود صریح وعلنیت باشند. شاید گفته شود که ما با توجه به اصل عدم مداخله واحترام متقابل در مناسبات میان سازمانهای مارکسیستی، نباید در امر داخلی حزب توده ایران دخالت کنیم ولی این توجیهی بیش نخواهد بود. من ضمن محکوم کردن شیوه مداخله در احزاب وسازمانهای مارکسیستی معتقدم که سانترالیزم دموکراتیک، علنیت، دموکراسی درون حزبی، شیوه های سالم وانقلابی در حل معضلات درون حزبی، چیزی نیست که ما نسبت به آنها در این یا آن حزب، این یا آن سازمان بتوانیم بی تفاوت باشیم. اینها جزو اصول اعتقادی ماست.

این موازین به امر ساختن وتشکیل حزب واحد طبقه کارگر، به امر زندگی سالم، پویا وشاداب حزبی، به امر پیوند جنبش کمونیستی ایران با توده های میلیونی زحمتکشان ومردم ترقیخواه ایران ونیز به امر استراتژی طبقه کارگر مربوط است. ما نمیتوانیم ونباید در برابر هرگونه اجحافی نسبت به این اصول وموازین سکوت کنیم. دفاع از سانترالیزم دموکراتیک، دفاع از علنیت ودموکراسی دفاع از انضباط حزبی بدون برخورد آشکار با برخوردهای غیر دموکراتیک وبوروکراتیک رهبری حزب توده ایران در بهترین حالت تنها نشان گرناپیگیری والتقاط فکری، تردید وتزلزل افراد است. نمیتوان مدافع سانترالیزم دموکراتیک ودموکراسی حزبی و علنیت وانضباط بود ودر برابر خود سریها وبرخوردهای غیر دموکراتیک وخشن در گوشه ای از جنبش کمونیستی بی تفاوت ماند یا سکوت کرد. ما از اصول سانترالیزم دموکراتیک، علنیت ودموکراسی حزبی گامی به عقب نخواهیم گذاشت.

بازسازی موازین زندگی حزبی، مبرمترین وظیفه سازمانهای کمونیستی ایران

بحران ساختاری وموازین زندگی حزبی، البته، صرفا به سازمان ما وحزب توده ایران مربوط نیست بلکه ابعاد وسیعتری داشته وکل سازمانهای مارکسیستی ایران را دربرمیگیرد. در همین مدت کوتاه تشکیل ـ ـ سازمان فدائیان خلق ایران (۱۶ آذر)، سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) ورفقای سازمان آزادی کار کارنامه شان درخشان تر از ما نیست. دیگر نمیتوان با استتار کردن اختلافات تئوریک وبرنامه ای ومشی سیاسی، خود را خیلی خیلی سالم وبی بحران معرفی کرد. صدای امواج بحران این سازمان ها، دیوارهای آنها را نیز فروریخته است.

صداقت حکم میکند که این رفقا نیز به بازسازی دیدگاهها وروشهای خود در زمینه موازین زندگی سازمانی بپردازند.

سخن بر سر موازین زندگی حزبی حاکم بر صفوف جنبش کمونیستی است. این موازین آنقدر غیر دموکراتیک منجمد وخشن است که چشم دیدن عناصر نو وظرفیت شنیدن حرفهای غیر از حرفهای جاری وحاکم را نداشته وندارد. تصادفی نیست که پیدایش هر فکر جدید ویا انعکاس فکری که مسلط نیست با خشونت وبرخوردهای غیر دموکراتیک مواجه میشود. ما کمونیستهای ایران باید به این سئوال پاسخ بدهیم که تا کی میخواهیم از

www.iran-archive.com

طریق شقه‌شقه‌کردن خود، به‌رویش جانسوز و دردناک جدا از هم ادامه بدهیم؟ آیا فقدان سانترالیزم دموکراتیک، بویژه فقدان پروسه طبیعی مقایسه و برخورد اندیشه‌ها و پروسه طبیعی تغییر رهبری از طریق انتخاب ارگان رهبری کننده یکی از عوامل اصلی انفصال و انشقاق و انشعاب نبوده و نیست؟!

از نظر من تا زمانیکه سانترالیزم بوروکراتیک بر سازمان های کمونیستی ایران حاکم است، تا زمانیکه پروسه علنیت و آزادی مقایسه و برخورد اندیشه و پروسه طبیعی تغییر رهبری در زندگی واقعی آنها جریان نیافته، تا زمانیکه سانترالیزم دموکراتیک، دموکراسی حزبی در نظر و در عمل این سازمانها جریان نیافته، جنبش ما باز هم شاهد شقه شقه شدن خواهد شد.

حقیقت اینست که هیچکدام از سازمانهای مارکسیستی ایران تاکنون نتوانسته‌اند سرمشقی و راهنمای عمل دیگران باشند. آری رفقا! بیهوده بخود مدال ندهیم. مردم قبول نخواهند کرد.

جنبش کمونیستی ایران در زمینه موازین زندگی حزبی نیز باید بازسازی شود. بدون این بازسازی سخن از دستیابی به یک برنامه واحد و حزب واحد و دستیابی به قلوب توده‌ها در راستای تامین نفوذ و رهبری کمونیستها در جنبش دموکراتیک و سخن از جنبش رهبر، سخن بیهوده است. بازسازی این موازین سراغ ما آمده است. باید مسئولانه و شجاعانه به آن پاسخ مثبت داد.

موازین حاکم بر سازمانها یکی از عوامل اصلی فقدان برنامه واحد، یکی از عوامل انشقاق اصلی و تفرقه و سد عمده در برابر شکفتن جنبش ما و در برابر وحدت یابی آنست. از این رو بازسازی این موازین، مبرمترین و مقدمترین وظیفه تمامی کمونیستهای ایران است.

من آگاهانه از میان مجموعه موازین زندگی حزبی، اصل علنیت و آزادی مقایسه و برخورد اندیشه و اصل انتخابی شدن رهبری سازمان های کمونیستی را انتخاب کردم. فقدان پروسه طبیعی و قانونمند علنیت و آزادی مقایسه و برخورد اندیشه‌ها، فقدان پروسه طبیعی انتخاب رهبری در سازمان های کمونیستی ایران از عوامل اصلی فقدان برنامه واحد، از عوامل اصلی وجود محافل و گروه‌ها و فراکسیون، توطئه‌ها و انفصال ها و انشعابها بوده و هست.

هر سانترالیزمی اگر در عمل و نظر در برابر این دو اصل قرار بگیرد، متکی بر آن نباشد، اگر خود راهبر آن و برآمده از آن نباشد، سانترالیزمی بوروکراتیک، انحصارطلب، سکتاریست، خشن و عاری از عالیترین خصایل انسانی خواهد بود.

نمیتوان مدافع سوسیالیسم علمی بود و خود را مترقی‌ترین، پیشروترین، دموکرات‌ترین جنبش و سازمان نامید و نظرا یا عملا با جاری شدن پروسه‌های فوق به مخالفت برخواست. طبیعتا وقتیکه در یک سازمان کمونیستی، جلو پروسه طبیعی مباحث درون سازمانی گرفته میشود و برای حل اختلافات فکری و یا شکست فکرهای ناسالم و انحرافی اهرمهای تشکیلاتی بکار گرفته میشود، وقتیکه جلو پروسه طبیعی تغییر رهبری گرفته میشود، این پروسه‌ها از آنجاکه عینیت دارند و جزو خصایص زندگی حزبی هستند، بطور قانونمند راه خود را باز خواهند کرد. اما قطعا، این راه با درد و رنج و گاه با خونریزی همراه خواهد بود. مگر استالینیسم، این راه را نیست. مگر این راه از میان خشونت خونبار استالینیسم راه خود را باز نکرد؟

وقتیکه رهبری یک سازمان مارکسیستی، راسا سازمانگر برخورد اندیشه در سازمان خود نمیشود و امکانات لازم جهت انعکاس پیشنهادات، نظرات و انتقادات اعضا در اختیار سازمان نمی‌گذارد و بدتر از آن به تهدید و محدود کردن و جلوگیری از انعکاس آنها میپردازد، وقتیکه هیچ مرجعی بالاتر از کمیته مرکزی در عمل (نه در اساسنامه‌ها) وجود ندارد که اعضا بتوانند به آن مراجعه کنند، اعضا متقعد (چه آنان که در جهت تکامل تئوری و برنامه و مشی و پراتیک حزب هستند و چه آنان که در جهت انحطاط و تخریب ره می‌سپارند) بخودی خود بسوی گروه‌بندی فکری، دسته‌بندی، فراکسیون های مخفی و نیمه مخفی و گاه علنی کشیده میشوند. بیراهه رفتن آغاز میگردد. مسلم است که گام گذاشتن در این بیراهه آنهم در خفا، فرصت را از رهروان حقیقت برای جستجوی حقیقت می‌رباید. چراکه دیگر مبارزه درون حزبی از بعد فکری و نظری فراتر میرود و ابعاد تشکیلاتی بخود میگیرد. این رفقا

www.iran-archive.com

برای حفظ و یا کیزگی صفوف حزب و برای غلبه بر انحرافات خرده‌بورژوایی مقابله با رفقای خود که تمامی اهرمها را در دست دارند به اهرمهای تشکیلاتی دست می‌یازند یعنی به جمع‌کردن نیروی می‌پردازند. آخر بازی معلوم است. آنها که مسلط هستند از طریق تصفیه تشکیلاتی (یعنی تنزل، سلب مسئولیت، تعلیق، اخراج) دست به تسویه میزنند و آنهائی از این اهرمها محرومند، جزء تشکیلاتی یعنی جمع‌آوری نیرو وجداعی را هستی نخواهند داشت.

www.iran-archive.com

" اساسنامه جدید گامی در راه دموکراسی حزبی "

" پوششی نوین بر سانترالیسم بوروکراتیک "

پلنوم مهر ماه ۱۳۶۶ ،طرح اساسنامه جدید را به اتفاق آرا" تصویب کرد . این اساسنامه نسبت به طرح اساسنامه مصوب پلنوم ۱۳۶۰ ،البته گامی بجلو بود . ولی آیا توانست موازین بوروکراتیک و غیر حزبی عملا موجود و حاکم بر سازمان را دگرگون کند ؟ از نظر من جواب منفی است.

سازمان در گذر از ساختار موازین زندگی چریکی به ساختار موازین حزبی در سالهای ۵۹ و ۶۰ گام بلندی به جلو برداشت. این تغییر نه یک تغییر ساده و صرفا شکلی ،که یک تحول کیفی بود . برای اولین بار در تاریخ سازمان ، موازین مارکسیستی ـ لنینیستی ساختار زندگی حزبی پذیرفته شد و گامهای عملی در راستای پیاده کردن آن برداشته شد .

این تحول برای سازمان این امکان را فراهم کرد که پیوند ارگانیک و حزبی میان کل ارگان‌های سازمان ، از جمله دستگاه رهبری با ارگانهای دیگر و نیز با کل اعضا" برقرار گردد .همچنین این امکان را فراهم ساخت که به لحاظ سازماندهی در سمت اصولی پیوند با طبقه کارگر وتوده‌ها قرار گیرد .

اما متاسفانه بدلایل مختلف از جمله بخاطر درک سطحی از مبانی نظری موازین زندگی حزبی درک بوروکراتیک و غیر حزبی از اساسنامه حزب طبقه کارگر ، نداشتن تجربه زندگی حزبی ترکیب سازمان ،به غلبیت گرفتن موازین کهنه بوروکراتیک و خشن عملا موجود حزب توده ایران و تقلید از آن ، این تحول نتوانست تا حد دستیابی به یک اساسنامه واقعا حزبی وعملا متعهد به سانترالیسم دموکراتیک فرا روید .

اساسنامه مصوب پلنوم ۶۰ ،از یکسو منعکس کننده اصول ساختار و موازین زندگی حزبی بود که فی نفسه امکان سمتگیری اصولی زندگی حزبی را فراهم میساخت ،از سوی دیگر منعکس کننده درک سطحی وانحرافی ما از مبانی و اصول زندگی حزبی بود . از اینرو ،این طرح با تمام نقش مثبتی که در مرحله گذار از ساختار و موازین چریکی به ساختار حزبی ،ایفا کرد ،ولی نتوانست راه گشای سازمان بویژه در مراحل پیچیده تر زندگی حزبی سازمان گردد و به سدی در برابر رشد سازمان بدل گشت. زندگی ۶ سال گذشته بخوبی موید این ادعاست. اما آیا طرح اساسنامه جدید مصوب پلنوم ۱۳۶۶ توانسته است روح بوروکراتیک و اندیشه ای و ذهنه اساسنامه مبلی را در هم شکند ؟ !

از نظر من ،این اساسنامه اگر چه برخی نمبودها را بر طرف کرده ولی از آنجا که در پای بندی به سانترالیسم دموکراتیک و دموکراتیسم حزبی تا پیگیر است از آنجا که به لحاظ ساختار اندیشه‌ای است و ... در تحلیل نهائی هنوز نتوانسته است الگوی ذهنه رابشکند اساسنامه مصوب پلنوم مهر ماه ۶۶ ، آمیزه دو تفکر در عرصه موازین زندگی حزبی است. یکی تفکر بوروکراتیک مانده از گذشته که مجبور به دمسازی با شرایط موجود گشته و برخی عناصر نوین را وارد اساسنامه کرده است ،دیگری ،تفکر حقیقت جو و نوگرا که هنوز به حد یک سیستم کامل فرا نروئیده است. از اینرو طرح مصوب پلنوم ۶۶ اگر چه نسبت به طرح مصوب ۱۳۶۰ گامی بجلو در راستای دستیابی به یک اساسنامه حزبی است اما متاسفانه در تحلیل نهائی هنوز نتوانسته است به آن حد فرا روید .

افکار کهنه همیشه با نیرنگهای مختلف اسکولاستیکی ، اشکال جدید دمسازی با دینامیسم پویای زندگی را پیدا می کند و پیروزی اندیشه های حقیقت جو و نو را دشوار می کند . تشخیص

www.iran-archive.com

این اشکال و نیرنگها و مبارزه علیه افکار ذهنهٔ مزین شده با عناصر و اشکال جدید ،مرکزیترین مسئلـــه جنبش و سازمان ما در امر دستیابی به موازین زندگی حزبی از دیدگاه مارکسیسم ــ لنینیسم است . من در این مطلب ،قصد بررسی همه جانبه موازین زندگی حزبی حاکم بر جنبش ما در تمامی ابعاد آنرا ندارم. بلکه صرفا از زاویه نوع برخورد با علنیت و آزادی مقایسه و برخورد اندیشه هـا ی حقیقت جو و مبارزه با افکار ذهنه و دگماتیسمی موجود به مسئله می پردازم.

برای دستیابی به یك اساسنامه حزبی ،درست این بود که ما از همان سال ۶۲ و ۶۳ ،بجا ی بحثهای شفاهی مباحث درون سازمانی را از طریق مطبوعات سازمانی سازماندهـی میکردیم. هم اکنون با اینکه بسیار دیر شده است ، سازماندهی مباحث مربوط به موازین زندگی حزبی ضرورت حتمی دارد .

دستیابی به یك اساسنامه ، چیزی که ما تا کنون پیش برده ایم جز ادامه همان شیوه های فرماندهی و بوروکراتیك گذشته حاصلی نخواهد داشت. باید در اساسنامه آتی راه را بر بوروکراتیسم بست.

www.iran-archive.com

اساسنامه جدید ، علنیت و آزادی مقایسه و برخورد اندیشه‌ها

در چند سالی که گذشت ، تلاشهای سنگینی از طرف رفقای سازمان در راه جاری ساختن و قانونیت بخشیدن به علنیت و آزادی مقایسه و برخورد اندیشه بعمل آمد . این تلاشها اگر چه تا حد معینی در زندگی سازمانی منعکس گردیده است و سازمان را بجلو سوق داده است ولی از آنجا که اصل علنیت بمثابه یک اصل راهنما برای سالم سازی و نوسازی دائمی فکری و ساختاری سازمانی و در اساسنامه جدید تصویب نشده این اساسنامه در تحلیل نهائی نتوانسته به سانترالیسم دموکراتیک و دموکراتیسم حزبی وفادار بماند .

در فصل سوم مربوط به حقوق اعضاء میخوانیم :

ب ــ هر عضو حق دارد در بحثهای مربوط به مسائل ایدئولوژیک ، سیاسی و فعالیت عملی سازمان در جلسات سازمانی ، کنفرانس‌ها و کنگره ها و در مباحثی که در مطبوعات سازمانی مطرح میشود ، شرکت جسته و نظریات و پیشنهادات خود را ارائه کرده و از آن دفاع کند .

ج ــ هر گاه عضوی در مواردی با تصمیمات ارگانهای سازمانی پیرامون سیاست و فعالیت عملی سازمان نظر مخالف داشته باشد ، حق دارد نظر خود را در ارگانی که عضو آنست طرح کرده و از آن دفاع نماید و به ارگانهای بالاتر از جمله کمیته مرکزی ارائه دهد . در چنین مواردی عضو موظف است تا زمان تصمیمات سازمان را اجرا و انضباط سازمانی را رعایت کند و ارگانهای تحت مسئولیت خود و در جامعه مواضع سازمان را نمایندگی کند . اختلافات باید از طریق بحثهای رفیقانه و در جریان عمل حل شود .

د ــ هر عضوی حق دارد از ارگانهای حزبی ، و مسئولین سازمانی صرفنظر از موقعیت آنها در اجلاسهای سازمانی ، کنفرانسها و کنگره ها انتقاد نماید . عضوی که جلو انتقاد را بگیرد و منتقدین را تحت فشار قرار دهد ، مورد تنبیه انضباطی قرار میگیرد .

بدین ترتیب ، با تصویب این حقوق در اساسنامه و نیز امکاناتی که جهت عملی کردن آن در اختیار اعضاء قرار گرفته است ، شرایط دموکراتیکی تصویر میشود که اعضاء بتوانند در آن شرایط ، بطور مستمر در حیات سازمانی خود موثر واقع شوند . قطعا با جاری شدن همه این مواد اساسنامه‌ای در زندگی واقعی سازمان ، این امکان در اختیار سازمان قرار خواهد گرفت که نه تنها در جریان مسائل تئوریک ، ایدئولوژیک و سیاسی و فعالیت عملی کلیه بخشهای خود خود قرار گیرد ، بلکه از آن طریق قادر خواهد شد ، همه توان و استعدادهای خود را بکار بگیرد . با جاری شدن تمامی آنها ، کلیه حزب ، تمام اجزاء آن ، همیشه در معرض مبارزه و داوری همگان قرار خواهد گرفت . حزب بمثابه یک ارگانیسم زنده ، از هر طرف ، هم از طرف رهبری و هم از طرف تک تک اعضاء مورد کنترل دائمی قرار خواهد گرفت .

ولی آیا اساسنامه توانسته است ، تضمین لازم قانونی جهت اجرای بی خدشه این مواد و بندها ارائه کند ؟ متاسفانه جواب منفی است .

اساسنامه جدید ، ۵ امکان در جهت تحقق عملی حقوق مندرج در فصل سوم در اختیار اعضاء سازمان قرار داده است .

این امکانات عبارتند از :

۱ ــ ارگان حزبی ــ ۲ ــ ارائه نظرات به ارگانهای مافوق (به شکل کتبی یا شفاهی)
۳ ــ کنفرانسها ــ ٤ ــ کنگره ۵ ــ شرکت در مباحثی که در مطبوعات سازمانی مطرح میشود .

اولا برای بکار گیری بسیاری از این امکانات که برشمردیم هیچ تضمین اساسنامه‌ای موجود ندارد .

یعنی کمیته مرکزی مورد نظر اساسنامه ، سالهای مدیدی میتواند اعضاء را از این امکانات محروم سازد . در چنین صورتی اعضاء طبق اساسنامه جز تقاضا و انتقاد و شکایت چاره دیگری ندارند .

www.iran-archive.com

اساسنامه هیچ راه عملی و هیچ ضابطه‌ای پیش پای اعضاء نگذاشته است.
ثانیا از مجموعه آن امکانات تنها دو امکان بطور واقعی و روز مره در اختیار اعضاء است :

۱ ــ ارکانی که عضو آنست ۲ ــ ارائه نظرات و انتقادات و پیشنهادات به ارگانهای مافوق.
برای روشن شدن مطلب کنگره را در نظر میگیریم : کنگره سازمان از جمله امکاناتی است که طبق اساسنامه ،اعضاء میتوانند از آن استفاده کنند.

در بند ٤ ماده ٤٤ اساسنامه جدید میخوانیم : کنگره سازمانی هر ٤ سال یکبار تشکیل میشود. بند ب : کنگره فوق العاده به درخواست کمیته مرکزی و یا به تقاضای یکسوم کل اعضاء سازمان حداکثر تا یکسال تشکیل میشود.

۲ ــ زمان و محل تشکیل کنگره عادی و فوق العاده توسط کمیته مرکزی تعیین میشود.

در برخورد اول چنین بنظر میرسد که ماده ٤٤ با روح دموکراتیسم حزبی نوشته شده است ولی اندکی مکث روی آن نشان میدهد که چنین نیست. چرا که کلید استفاده از این امکان فقط و فقط در دست کمیته مرکزی مورد نظر اساسنامه است. اگر این کمیته مرکزی به هر دلیلی نخواهد کنگره را برگزار کند ، اعضاء سازمان حتی اگر دو سوم کل سازمان را نیز در برگیرند (۱/۱ که محال است) نمیتوانند از این امکان استفاده کنند و نظرات و پیشنهادات و انتقادات خود را عملی سازند.

شاید برخی رفقا پاسخ بدهند که طبق بند ب ماده ٤٤ ، ۱/۱۰ اعضا سازمان حق تقاضای کنگره فوق العاده را دارند. در پاسخ باید گفت : اولا این ماده صرفا مربوط به حق تقاضاست نه حق استفاده عملی از حقوق اساسنامه‌ای. اگر کمیته مرکزی که معمولا با اکثریت آراء شناخته میشود ،با این تقاضا موافقت نکرد. متقاضیان (۱/۱۰) چه باید کنند ؟ به قدام ماده اساسنامه متشبث شوند ؟ یا اتکاء به قدام ماده اساسنامه جدید از حقوق خود استفاده عملی کنند ؟ اساسنامه جدید هیچ ماده ای ندارد. یعنی طبق اساسنامه جدید یکسوم اعضاء جز تقاضا از دیگری نمیتوانند بکنند. ثانیا امکان برگزاری کنگره فوق العاده نیز توسط کمیته مرکزی تعیین میشود.

براستی اگر کمیته مرکزی به اتفاق آراء یا با آراء اکثریت شکننده ، کنگره عادی را برگزار نکند و به تقاضای یکسوم اعضا پاسخ مثبت ندهد ، یا بدلایل مختلف برگزاری کنگره را مدام تاخیر بیندازد این یکسوم و یک دوم کل اعضاء سازمان چه باید بکنند ؟ به دجای این شب تیره بیاویزند قبای ژنده خود را ؟ آیا میتوانند راساً اقدام به برگزاری کنگره کنند ؟ اگر چنین کنند کمیته مرکزی مورد نظر اساسنامه ،آنها را به جرم قانون شکنی و شورشگری و اقدام ضد سازمانی و ضد رهبری و به جرم فراکسیونیسم و دسته بندی ، تنبیه سازمانی نخواهد کرد ؟

بیائید یک لحظه تجسم کنیم که صاحبان چنین طرز تفکری که بر اساسنامه ما حاکم است بقدرت سیاسی دست یافته اند. با مردم چه خواهند کرد ؟ آیا چنین رهبرانی با چنین طرز تفکری بنام حفظ وسلامت حزب و دولت و کشور ،با صبّه و توده و حزب همان نخواهد کردکه استالین کرد ؟ آیا برای حفظ رهبری حزب و دولت و کشور در دست خود و پیشبرد نصرات و سیاست خود نقش مؤثر حزب و توده های میلیونی در اداره امور حزب و دولت و کشور را حذف نخواهد کرد ؟
آیا حزب و جامعه را به رکود و تنبلی فکری نخواهد کشید ؟

از نظر من ، روح حاکم بر ماده ٤٤ قبل از اینکه بیانگر دموکراتیسم حزبی باشد منعکس‌کننده بوروکراتیسم غیر حزبی است. چرا که عمق این ماده اساسنامه کمیته مرکزی که فقط بخش رهبری

www.iran-archive.com

کننده سازمان است ،فعال مایشاء است.

وقتیکه کلید برگزاری کنگره یعنی تنها ارگان مافوق کمیته مرکزی بطور قانونی صرفا دست کمیته مرکزی باشد طبیعی است که هیچ نیروی بجز کمیته مرکزی نمیتواند از آن کلید استفاده کند .لذا کمیته مرکزی به فعال مایشاء و در عمل به ارگان مافوق کنگره بدل میشود . ولی آیا بوروکراتیسم تنها در ماده ٤٤ تجلی یافته است ؟ از نظر من متاسفانه چنین نیست.

در اساسنامه جدید در بند ب ماده ١٢ میخوانیم :

" هر عضوی حق دارد در بحثهای مربوط به مسائل ایدئولوژیک ، سیاسی و فعالیت عملی در... و در مباحثی که در مطبوعات سازمانی مطرح میگردد شرکت جسته و نظریات و پیشنهادات خود را ارائه دهد . و از آن دفاع کند .

متاسفانه این بند نیز دچار همان سرنوشتی شده که ماده ٤٤ دچار گشته است.

اولا در هیچ جای اساسنامه ،هیچ ماده یا بندی مبنی بر انتشار دائمی نشریه‌ای که اعضا بتوانند در بحثهای فوق الذکر شرکت کنند و نظرات و پیشنهادات خود را مطرح کنند وجود ندارد .

از نظر من بجای نوشتن فرمولهای کشدار و ظاهرا دموکراتیک مثل بند ب باید فرمولهای دقیق و عملی نوشته شود .

ثانیا حقوق و امکانی به اعضاء داده شود بی آنکه تضمین اساسنامه‌ای و اجرائی داده شود اگر کمیته مرکزی مطبوعاتی را که مباحث سازمانی میتواند در آنها مطرح میگردد منتشر نکند اعضاء چه کنند ؟ نظرات و پیشنهادات و انتقادات را در کجا منعکس کنند ؟ فقط در حوزه های سازمانی ؟ اگر خارج از حوزه مطرح کنند تنبیه نخواهند شد ؟

از نظر من هر حزب سالم باید بطور مستمر و مداوم نشریه‌ای جهت انعکاس نظرات و پیشنهادات و انتقادات اعضاء نسبت به مسائل ایدئولوژیک ، سیاسی و فعالیت عملی حزب منتشر کند و انتشار چنین نشریه‌ای باید جزو وظایف اساسنامه‌ای کمیته مرکزی قرار گیرد و در اساسنامه به تصویب برسد .

البته تنها تصویب چنین ماده‌ای کافی نیست باید تضمین اساسنامه‌ای نیز داشته باشد .

ثالثا طبق فصل نهم ماده ٦٤ اساسنامه جدید بحثهای سازمانی فقط در سه حالت میتوانند در سازمان جاری گردد *اکثر* فقط یک حالت آن مربوط به تقاضای اعضاء است. آنهم تنها در صورتی متحقق میشود که باز هم رهبری تصمیم بگیرد .

در فصل نهم ماده ٦٤ میخوانیم : کمیته مرکزی برای حفظ و تحکیم صفوف سازمان در راستای تامین دموکراسی درون سازمانی بحث های درون سازمانی را در موارد زیر سازماندهی می کنند .

الف : چنانکه کمیته مرکزی سازمان مشورت با اعضاء پیرامون برخی مسائل ایدئولوژیک سیاسی و فعالیت عملی را ضرور تشخیص دهد .

ب – در مواردیکه کمیته مرکزی در تصمیم گیری پیرامون مسائل ایدئولوژیک ، سیاسی و فعالیت عملی سازمان با اکثریت ناچیز مواجه شود .

ج – چنانکه دوم سوم اعضاء بخواهند

معنای دیگر این ماده و بند ها ،اینست که اعضاء فقط در سه حالت حق دارند پیشنهادات و نظرات خود را در قبال سازمان منعکس کنند که به اجرا در آوردن هر سه حالت در اختیار رهبری است.روشن است که اگر رهبری مورد نظر اساسنامه جدید مشورت با اعضاء را ضرور تشخیص نداد اکثر اگر با اکثریت ناچیز مواجه شد و مباحث را سازمان نداد و اگر یکسوم اعضاء تقاضا کردند و رهبر پاسخ مثبت نداد (مثل سالهای ٦٣ و - ٦٤ و اوایل ٦٥) سازماندهی مباحث انجام نخواهد گرفت. راستی اعضاء سازمان با اتکاء به کدام بند اساسنامه از حقوق مصروحه در بند ب ماده ١٢ استفاده

www.IranArchive.com

کنند ؟ در صورت عدم اجرای ماده ٦٤ از جانب رهبری پلنوم حتی دوسوم اعضاء چگونه از حقوق اساسنامه‌ای استفاده کنند ؟آیا خود مباحث را بیرون از حوزه ها سازمان بدهند ؟ در چنین صورتی رهبران مورد نظر اساسنامه جدید آنها را به جرم تار غیر قانونی وتخطی از اساسنامه وایجاد دسته وفراکسیون ، تنبیه سازمانی نخواهند کرد ؟ آن پلنوم و (دوسوم) به کجا مراجعه کنند ؟

به دنگره یعنی تنها ارگانی که میتواند کردار وگفتار کمیته مرکزی را مورد بررسی و قضاوت قرار بدهد ؟

این ارگان قضاوت کلیدی در دست کیست ؟

از نظر من این در ست است که در این سه حالت هم مباحث درون سازمانی بطور ویژه‌ای سازمان بیابد و قصدا هر حزب سیاسی در جریان فعالیت خود با یک سلسله مسایل ومشکلات تئوریک ایدئولوژیک ، سیاسی وعملی مواجه میگردد که تاریست یکی از این حالتها را ضرور میسازد . ولی محدود کردن مباحث درون سازمانی در این سه حالت ، آنهم بدون تضمین اساسنامه‌ای ، تنها بیانگر درک مکانیکی وغیر علمی از حزب بمثابه ارگانیسم زنده است.

هر حزب زنده‌ای ، تا زمانی که با زندگی ومردم تماس دارد ومیخواهد رشد وگسترش یابد وتوده گیر بشود باید مکانیسم ها واهرم هائی بکار گیرد که نظرات و پیشنهادات وانتقادات اعضا و نیز مردم نسبت به گفتار وکردار حزب بطور مستمر در سراسر حزب منعکس گردد . این کاملا درست است که حزب طبقه کارگر ، باشگاه بحث روشنفکران گریزان از پراتیک انقلابی نیست بلکه ستاد رهبری رزم و نبرد علیه دشمن طبقه کارگر وتوده‌هاست و باید مستقیما در میدان نبرد حضور فعال ورهبری کننده داشته باشد . ولی این اصل خدشه ناپذیر ومسلم به هیچ عنوان مغایرتی با این ندارد که حزب شرایط وامکاناتی را فراهم کند که اعضاء رزمنده بتوانند نظرات ، پیشنهادات وانتقادات خود را در نشریه‌ای که مختص این امر است ، منعکس کنند .

یکبار دیگر این سخنان زیبا ، آزادمنشانه ،انسانی وانقلابی انگلس را تکرار کنیم ، " طبیعه کارگر باید دارای مشروعاتی باشد که امکانات داشته باشد در چارچوب برنامه وتاکتیک حزبی ،آزادانه علیه این یا آن قدم که توسط حزب پذیرفته شده است ،موضع بگیرد وهمچنین بدون تخلف از حدود موازین اخلاقی حزبی ، برنامه وتاکتیک را مورد انتقاد آزادانه قرار دهند . شما بعنوان هیئت مدیره باید چنین مشروعاتی را تشویق کنید وحتی بوجود بیاورید آنوقت شما دارای بیشترین تاثیر معنوی خواهید بود ".

اما متاسفانه هستند رفقائی که علیرغم پذیرش اصول علنیت،هنوز هم ، موضعگیری علنی علیه این یا آن قدمی که توسط حزب پذیرفته شده وطرح علنی انتقاد در مطبوعات سازمانی نسبت به برنامه وسیاست واقدامات حزب را ، تبلیغ علیه حزب ،انفرادمنشی ،نقض‌خشن موازین زندگی حزبی وبورژوائی قلمداد می‌کنند . این امر نشان میدهد که این رفقا هنوز دچار اغتشاش فکری هستند . امروز دیگر برای هر کمونیست نواندیشی روشن است که تاریست شیوه‌ها وموازین کهنه عملا موجود چه لطمات وزیانهای بزرگی نصیب جنبش جهانی کمونیستی وجنبش کمونیستی ایران کرده است.

از نظر من جاری کردن پروسه طبیعی وقانونمند مقایسه وبرخوراندیشه در جنبش کمونیستی در تک تک سازمانهای کمونیستی وقانونیت بخشیدن به آن از مهمترین وظیفه همه سازمانهای کمونیستی ایران‌است. باید به‌استثنار تفاوت نظرات پایان داد . باید به لحاظ قانونی ودر واقعیت زندگی مکانیسم واهرم هائی را بکار گرفت وشرایطی فراهم کرد که نه تنها اعضاء سازمانهای کمونیستی بلکه مردم نیز بتوانند بطور مستمر نظرات ، پیشنهادات وانتقادات خود را نسبت به گفتار وکردار این سازمانها در سراسر حزب منعکس کنند .

مجید اردیبهشت ٦٧

www.iran-archive.com

راه طی شده: نگاهی دیگر (۲)

در شماره هفتم بولتن، آغاز سخن و فصل اول این مقاله درج شد. در این شماره فصل دوم آن نشر می‌یابد. دیگر فصول مقاله در شماره‌های آتی بولتن انتشار خواهد یافت.

*

درباره ضد امپریالیسم

مقارن پایان قرن نوزده، سرمایه‌داری به مرحله تازه‌ای از تکامل تاریخی خود گام گذارد. این یک چرخش تازه تاریخ بود که پرولتاریای بین‌المللی و مجموعه بشریت را در برابر مسائل و وظایف تازه‌ای قرار می‌داد. مسائل و وظایفی که بدون شناخت علمی و عینی آنها پیشبرد و رهبری روند انقلابی ناممکن بود.

در این زمان مرکز ثقل روند انقلابی جهان به روسیه منتقل شده بود و پرولتاریای روسیه و بلشویک‌ها نقش پیشروی پرولتاریای بین‌المللی را ایفاء می‌کردند. بر این زمینه لنین در جستجوی یافتن پاسخ مبتنی بر مارکسیسم برای مسائل و وظایف زمان توفیق آنرا یافت که اصول اساسی مارکسیسم را غناء ببخشد و به بسط مارکسیسم و تکامل تاریخی آن نایل آید.

تئوری لنینی امپریالیسم از جلوه‌های بارز بسط و تکامل تاریخی مارکسیسم است که در پس جلوه‌های خیره کننده رشد و تکامل سرمایه‌داری، ناموزونی رشد، تشدید آنتاگونیزم‌های ذاتی آنرا مستدل کرد و قوت گرفتن کورکتان سرمایه‌داری را در متن امپریالیسم نتیجه گرفت.

"امپریالیزم از لحاظ ماهیت اقتصادی خود سرمایه‌داری انحصاری است. تنها همین موضوع مقام تاریخی امپریالیسم را معین می‌کند زیرا انحصار که بر زمینه رقابت آزاد بوجود آمده و همانا زائیده رقابت آزاد است یک دوران انتقالی از نظام سرمایه‌داری به نظام اقتصادی ـ اجتماعی عالیتر است" (۱). استنتاج اساسی لنین عبارت از این بود که "امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریاست". این نتیجه‌گیری عمیقا انقلابی در نقطه مقابل اپورتونیسم و ارتدادی قرار داشت که با تکیه بر واقعیت‌های مربوطه به رشد و تکامل سرمایه‌داری "عمق تضادهای امپریالیسم و ناگزیری بحران انقلابی را که زائیده امپریالیسم است پرده پوشی می‌کرد". (۲)

آموزش لنین درباره امپریالیسم دارای اهمیت دورانساز بود. اولا اثبات میکرد که سمت تکامل تاریخی جهان معاصر توسط نیروهائی تعیین میشود که در راه دگرگونی سوسیالیستی جامعه علیه امپریالیسم مبارزه می‌کنند. ثانیا برای پرولتاریای انقلابی که در راه هدف سوسیالیستی علیه امپریالیسم می‌رزمید چشمانداز مطمئن پیروزی گشود زیرا با اثبات ناموزونی رشد در دوران امپریالیسم و ژرفش تضادهای درونی آن امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور ـ ضعیف‌ترین حلقه زنجیر امپریالیستی ـ را مدلل ساخت و ثالثا ارتباط متقابلی را که میان جنبش رهائی بخش ملی خلقها و پیکار پرولتاریا در راه انقلاب سوسیالیستی وجود دارد آشکار کرد و بر این پایه برای مبارزه خلق‌ها علیه امپریالیسم در جهت رهائی ملی و اجتماعی مسیر تاریخی نوینی ترسیم کرد.

لنین در تعریف امپریالیسم به مثابه آستان انقلاب سوسیالیستی، تکوین انقلابهای اجتماعی در کشورهای رشد نایافته را نیز در نظر داشت و پیوند رهائی ملی و امر رهائی اجتماعی را با مبارزه خلق‌ها علیه امپریالیسم تاکید می‌کرد. تقسیم جهان توسط سرمایه مالی این کشورها را در مدار سرمایه‌داری جهانی قرار داده و به درجات گوناگون آنها را به زائده امپریالیسم مبدل می‌کرد. هم پیوندی فزاینده میان انحصارات و ساختمار اقتصادی ـ اجتماعی کشورهای رشد نایافته، مبارزه علیه امپریالیسم بمنظور دستیابی به استقلال ملی را با مبارزه در راه انتخاب مستقلانه راه رشد اجتماعی بدرجات گوناگون در پیوند قرار می‌داد. فروپاشی سیستم استعماری، رو آوردن امپریالیسم به استعمار پنهان ـ نیوکلنیالیسم ـ بر ابعاد و عمق هم پیوندی مبارزه در راه رهائی ملی و

۱ـ لنین: امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری ـ ص ۴۳۸ ـ منتخب آثار در یک جلد.
۲ـ همانجا، ص ۳۹۴.

و رهائی اجتماعی افزود تا آنجا که میتوان گفت پیوند ارگانیک این دو وجه مبارزه از جمله قانونمند یهای عـــام انقلاب های ملی ــ دموکراتیک معاصر می باشد .

اصل بنیادین در تئوری لنینی امپریالیسم ــ در آنجا که موضوع انقلابهای ضد امپریالیستی ــ دموکراتیک در میان است ــ عبارت از این است که راه رهائی ملی و اجتماعی خلق ها با پیکار علیه امپریالیسم و نیروهای اجتماعی پاسدار سلطه آن گشوده می شود . " ریشه های کجروی" این اصل لنینی را نادیده می گیرد . این غفلت بـــزرگ موجب شده است موقعیت تضاد خلق با امپریالیسم را درک نکند «از مبارزه مردم ما در انقلاب بهمن علیه امپریالیسم و پایگاههای اقتصادی ــ اجتماعی سلطه آن از سر تحقیر سخن گوید و در عمل از آن درگذرد .

برای نشان دادن این حقیقت تلخ به واقعیت های مشخص جامعه در آستانه انقلاب بهمن رجوع میکنیم؛ در کشور ما رشد شتابان سرمایه داری از بالا و در پیوند ارگانیک با انحصارات امپریالیستی صورت گرفت. ویـژگی بارز سرمایه داری در کشور ما وابسته بودن همه جانبه آن به امپریالیسم بود . همین ویژگی به ساختار اقتصـــادی ــ اجتماعی بشدت ناموزون ، گسیخته و بیمارگونه انجامید بطوریکه میتوان گفت وابستگی ارگانیک اقتصاد کشور بـه امپریالیسم عمده ترین عامل عقب ماندگی اقتصادی ــ اجتماعی میهن ما بوده است . ایران در دهه های آخر سلطنت پهلوی از مصادیق بارز وابستگی نو استعماری به امپریالیسم بود . منابع، ذخایر و ثروت های ملی و همچنیـن طبقات و اقشار خلق به شیوه نو استعماری تحت غارت و استثمار امپریالیسم قرار داشتند . جامعه تحت تاثیـر عملکرد کلاف پیچیده ای از تضاد ها ، حامل بحران های حاد سیاسی و اجتماعی بود . ترکیب تضاد اساسی نظام اقتصادی ــ اجتماعی غالب در کشور (نظام سرمایه داری) ، تضاد کار و سرمایه با تضاد های ناشی از ساختارهای سنتی ماقبل سرمایه داری ، تضاد میان مالکیت بزرگ ارضی و توده دهقانان که اشکال بهره کشی غیرسرمایـه ــ داران (مزارعه ــ نصفه کاری ــ اجاره بها) در رحمت آن نقش بزرگ ایفاء می کرد بر شدت استثمار کارگران و ادبار زحمتکشان و دهقانان می افزود . سلطه غارتگرانه امپریالیسم یوغ استثمار نو استعماری را بر دوش کارگران ــ می نهاد ، ورشکست و فلاکت دهقانان و خرده بورژوازی شهرها را دامن می زد ، رشد اقشار ملی بورژوازی را محصور می کرد و مانع رشد اجتماعی مترقیانه و دمکراتیک جامعه بود .

تضاد خلق با امپریالیسم و پایگاه داخلی سلطه آن ، بمثابه شکل عمده بروز تضاد های اجتماعی ــ اقتصادی جامعه ما عمومی ترین محرک انقلاب بهمن و حل آن از آماج های مقدم انقلاب ضد امپریالیستی ــ دمکراتیک مـردم ایران بود که با سرنگونی رژیم شاه در دستور روز انقلاب بهمن قرار گرفت .

در جامعه ما بر زمینه تشدید تضاد خلق با امپریالیسم و پایگاه داخلی سلطه آن سرمایه داری انکشـــاف می یافت به همین دلیل نیز راه دستیابی طبقه کارگر ایران به هدف سوسیالیستی با بسط تحولات دمکراتیکی هموار می گردید که دارای خصلت عمیقا ضد امپریالیستی بودند . چنین تحولاتی برای سازمانیابی طبقه کارگر ایـران ، بسط نفوذ پیشاهنگ آن و جلب متحدین از میان دهقانان و زحمتکشان و خرده بورژوازی شهرها و روشنفکـــران خلقی و قشرهای ضد امپریالیست بورژوازی در مبارزه علیه بورژوازی بزرگ وابسته و بزرگ مالکان بمنظور پیشروی؛ در راه دمکراسی و رشد اجتماعی ترقیخواهانه و دمکراتیک جامعه راه می گشود . در میهن ما خط گذر سرمایه داری به سوسیالیسم از چنین مسیری می گذشت .

" ریشه های کجروی" می پذیرد که " تکیه بر مبارزه ضد امپریالیستی بمثابه یکی از سمت های بنیادین و پایدار هر پیکار انقلابی در مقیاس ملی و بین المللی " است و نیز تاکید می کند که " امروزه در کشورهای زیـــر سلطه و وابسته این نبرد عمدتا از طریق نبرد علیه رژیمهای وابسته پاسدار منافع امپریالیسم و ارتجاع داخلی و با هدف جایگزین کردن دولت های واقعا ملی ، انقلابی و خلقی پیش می رود که خود بنیادی ترین وظیفـــه ضد امپریالیستی شان براندازی پایگاههای اقتصادی ــ اجتماعی امپریالیسم یعنی ایجاد تحولات بنیادین اقتصادی ــ اجتماعی بسود طبقه کارگر و توده های رنجبر است " . متاسفانه این تاکید ها در حد سخنان کلی مجـــرد باقی ماند و به سطح بیان سیاست عملی مشخص فرا نمی رویند . در تحلیل " ریشه های کجروی" از انقـلاب بهمن ، موقعیت عینی آن نیروهای اجتماعی که پایگاههای اجتماعی ــ اقتصادی سلطه امپریالیسم در میهن ما

بودند معلوم و مشخص نیست. از آن مهمتر روشن نیست که در مبارزه سازمان برای پیشبرد انقلاب بهمن ستیز با این نیروها کدام جا را اشغال می‌کند و آیا اصولا ستیز ــ در کردار و نه فقط در گفتار ــ با این نیروها مطرح هست یا نه!! وجود چنین ابهام و ناروشنی دلایل منطقی دارد. عمده‌ترین دلیل این است هر اندازه که جایگاه واقعی این نیروهای اجتماعی ــ سرمایه‌های بزرگ وابسته و بزرگ مالکان سلطنت طلب ــ در پیکار مردم ایران و سازمان ما عینی‌تر و مشخص‌تر تحلیل شود بهمان اندازه ریشه‌ها بنیادین "ریشه‌های کجروی" دایر بر شناسایی رژیم جدید از فردای پیروزی انقلاب بمثابه ستیزگاه عمده نبرد در راه اهداف ضد امپریالیستی ــ دمکراتیک انقلاب بهمن بیشتر رنگ خواهد باخت! و این آن چیزیست که "ریشه‌های کجروی" قویا از آن گریزان است.

امپریالیسم بمثابه دژ ارتجاع بین‌المللی یک نیروی واقعی است و منافع غارتگرانه آن نیز در کشور توسط نیروهای اجتماعی واقعی پاسداری می‌شد. سلطه غارتگرانه امپریالیسم در میهن ما بر اساس منافع ارتجاعی‌ترین نیروهای اجتماعی در داخل کشور تحکیم یافته بود. این نیروهای اجتماعی خاستگاه طبقاتی رژیم شاه را تشکیل می‌دادند و در بیان مشخص‌تر عبارت بودند از بورژوازی بزرگ وابسته و بزرگ مالکان. رژیم شاه حاکمیت طبقات ارتجاعی مذکور، پاسدار منافع امپریالیسم در ایران و ژاندارم آن در منطقه بود. سلطه امپریالیسم بر شالوده شیوه تولیدی و مناسبات مالکیتی استواربود که در وهله نخست موجودیت انگلی سرمایه‌های کلان وابسته را حراست می‌کرد. پیوند ارگانیک امر رهائی ملی و رهائی اجتماعی که قانونمندی عام انقلابهای ضد امپریالیستی ــ دمکراتیک معاصر است در شرایط مشخص میهن ما از طریق براندازی سلطه سیاسی و نظامی امپریالیسم و سلب مالکیت از سرمایه‌های کلان وابسته و بزرگ مالکان که نزد یکترین متحدین امپریالیسم در کشور بودند تبارز می‌یافت. در این براندازی و سلب مالکیت طیف وسیعی از نیروها، با علایق و گرایشات متفاوت و متضاد شرکت داشتند که رژیم جدید حلقه‌های بورژوائی و قسما خرده بورژوائی آنرا نمایندگی می‌کرد.

متاسفانه استنکاف "ریشه‌های کجروی" از بررسی عینی، تاریخی و طبقاتی پدیده‌های اجتماعی موجب آن شده است که مفهوم امپریالیسم و ضد امپریالیسم نیز از محتوای مشخص طبقاتی خالی گردد؛

اولا ــ آن نیروهای اجتماعی بطور عینی موجودی که پایگاه اجتماعی مقدم سلطه امپریالیسم در کشور بودند ستیزگاه نبرد "ریشه‌های کجروی" نیستند و به پشت صحنه رانده شده‌اند در حالیکه انقلاب بهمن برای هر اندازه پیشروی بسوی اهداف ضد امپریالیستی و دمکراتیک ناگزیر از آن بود که به حیات سیاسی و اقتصادی این نیروها پایان ببخشد. در منطق "ریشه‌های کجروی" سرمایه‌های کلان وابسته و مالکیت بزرگ ارضی (بزرگ بورژواها و بزرگ مالکان سلطنت طلب) از تعرض‌شده‌های خلق و انقلاب بهمن مصون نگاهداشته می‌شوند.

ثانیا ــ ضد امپریالیسم بورژوائی و خرده بورژوائی ــ که اقدامات شورای انقلاب در براندازی سلطه سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا و سلب مالکیت‌های رژیم در دوران اول انقلاب بهمن بیانگر آن است ــ بی اعتبار اعلام شده و در عمل تخلف و حتی ستیز با آنان طریق پیشروی انقلاب بهمن بسوی اهداف ضد امپریالیستی و دمکراتیک توصیف شده‌اند.

نتیجه منطقی این نحوه برخورد پرده‌پوشی تضاد امپریالیسم و پایگاه داخلی سلطه آن با خلق و روی گرداندن از مبارزه علیه دشمن اصلی و طبقات متحد آن در انقلاب بهمن است که در پوشش تز "مبارزه متحد خلق با امپریالیسم" توجیه و استتار شده است،

"مبارزه ضد امپریالیستی که میتواند در این و یا آن شرایط مشخص عمده‌ترین میدان رزم باشد، مبارزه‌ای است متحد که در تمام روندهای مبارزه برای صلح، استقلال و دمکراسی، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم جاری است". ص ۱۳

اگر معنای عبارت فوق این بود که بشریت در پیکار برای دستیابی به صلح، در مبارزه برای تامین استقلال، در نبرد برای تحقق دمکراسی، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم، همواره دشمن مشخصی بنام امپریالیسم را پیش‌روی خود دارد که می‌باید از سر راه برداشت، البته جای هیچ حرفی نبود زیرا چنین برداشتی با واقعیات روند انقلابی جهان معاصر و مآلا با واقعیات انقلاب بهمن هیچگونه تباین و تعارضی پیدا نمی‌کرد. متاسفانه تز "مبارزه متحد خلق با امپریالیسم" حامل اندیشه بکلی متفاوتی است. هدف

اینست که مفهوم ضد امپریالیسم جدا از متن مبارزه بطور عینی جاری‌تود ه‌های خلق و بیرون از صف آرائی عینی طبقات تعریف و تفسیر شود تا رویگردانی در عمل از مبارزه علیه امپریالیسم و پایگاههای اجتماعی ـ اقتصادی سلطه آن توجیه پذیر از کار درآید . تز " مبارزه متحد خلق با امپریالیسم " با تحلیل بردن عنصر ضد امپریالیسم در تمام پروسه تحولات دمکراتیک و سوسیالیستی مناسبات متقابلی را که در هر مرحله مشخص میان امپریالیسم و طبقات جامعه بطور عینی وجود دارد محو میکند و آنرا به " شرایط " و " میدان رزم " نامعلوم ، آنهم بگونه‌ای که اساسا نه عوامل عینی بلکه عامل ذهنی تعیین کننده آن است حواله می‌دهد . مطلب اخیر گریز از نشان‌دادن مناسبات امپریالیسم با طبقات اجتماعی را در انقلاب بهمن توجیه پذیر میکند . استنتاجی که از تز مذکور بعمل آمده خود گویای مطلب است : " در آن شرایط تعیین مبارزه علیه توطئه‌ها و مداخلات امپریالیسم آمریکا بعنوان شکل اصلی مبارزه ضد امپریالیستی و لاجرم نزدیک شدن به رژیم در عوض تشدید نبرد با آن ، مبارزه طبقاتی و دموکراتیک را عملا تابع وظایف ملی میکرد و وظایف ملی ـ ضد امپریالیستی را در ضد امپریالیسم جمهوری اسلامی محصور میساخت " .

اشتباهات فاحش‌اند ، نخستین اشتباه گریز از تعیین جایگاه تاریخی پیکار ضد امپریالیستی در انقلاب ـ بهمن است . " در آن شرایط " ـ یعنی در فردای ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ـ جنبش مردم علیه دیکتاتوری شاه به یک انقلاب تمام عیار ضد امپریالیستی و خلقی فرا روئیده بود . مردم رژیم شاه را ساقط ساخته بودند و براندازی سلطه امپریالیسم در دستور بیکار آنان قرار گرفته بود . " توطئه‌ها و مداخلات امپریالیسم آمریکا " متوجه همین واقعیت و برای متوقف ساختن روندهای انقلابی بود که در کشور در حال گسترش بود .

دومین اشتباه : خالی کردن مبارزه ضد امپریالیستی از مضمون اجتماعی و طبقاتی آن ، خلاصه کردن امپریالیسم در سیاست تجاوز و الحاق و یا آنگونه که گفته شده است " توطئه‌ها و مداخلات امپریالیسم آمریکا است " . البته این تصادفی نیست . وقتی مفهوم امپریالیسم در ماهیت ـ اقتصادی و نیروهای اجتماعی پاسدار سلطه آن در کشور درک نشود به لحاظ تئوریک آن انحرافی سرمیاورد که عبارت از خلاصه کردن امپریالیسم در سیاست توطئه‌گری و مداخله جوئی است و لاجرم ضد امپریالیسم نیز مفهومی جز " مقابله با توطئه‌ها و مداخلات " پیدا نمی‌کند .

امپریالیسم بمثابه " سرمایه‌داری انحصاری " اندامهای خود را در همه شئون اقتصادی ـ اجتماعی کشور گسترده بود . این درهم تنیدگی سلطه‌گرانه با نظام مالکیت خاص و نیروهای اجتماعی معینی پاسداری می‌شد . " در آن شرایط " طبقه کارگر برای تحقق نزدیکترین آماج‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک مبارزه می‌کرد و مضمون اتحادهای طبقاتی او نیز بر این پایه شکل میگرفت و از آنجا که متوجه براندازی سلطه سیاسی و نظامی امپریالیسم و سلب قدرت و مالکیت از بزرگ مالکان و بزرگ سرمایه‌داران بود محتوای دمکراتیک داشت . دمکراتیزه کردن قدرت و ساختار سیاسی بر زمینه همین مبارزه و با تبیل و بسط تحولات دمکراتیک فوق که عمیقا خصلت ضد امپریالیستی داشتند امکان تحقق پیدا میکرد . وظایف ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلق " در آن شرایط " خارج از این کادر وجود نداشت و نمی‌توانست وجود داشته باشد . بهمین دلیل نیز شعار مرگ بر امپریالیسم یگانه شعار " پایه‌ای " و " اساسی " اتحادهای اجتماعی و سیاسی ـ نه "تنها" و " یگانه " شعار ما ـ را در آن شرایط تشکیل میداد .

اشتباه سوم : مطلق سازی در رابطه انقلاب بهمن و رژیم جدید است . " در آن شرایط " میان انقلاب و رژیم جدید نه یگانگی مطلق وجود داشت و نه بیگانگی مطلق حاکم بود . رابطه میان اقدامات رژیم جدید در نخستین دوران انقلاب و اهداف ضد امپریالیستی و دمکراتیک انقلاب مردم ایران مبتنی بر هم ـ وحدت و هم تضاد بود . در نتیجه از نقطه نظر طبقه کارگر که وظایف استراتژیک و تاکتیکی خود را " در انطباق کامل با تمام خطوط اصلی جهان بینی مارکسیستی دیالکتیکی‌اش " تعیین میکند ، در ارتباط با " ضد امپریالیسم جمهوری اسلامی " تنها می‌توانست پشتیبانی مشروط و موقت راهنمای عمل پیشاهنگ طبقه کارگر ایران باشد .

باین ترتیب روشن میشود که تز " مبارزه متحد خلق با امپریالیسم " تنها این خصلت را دارد که

سمت ضربت خلق را در انقلاب بهمن بطرف آماج های دلبخواه برمی‌گرداند و برای سمتگیری‌های انحرافی توجیه نظری می‌تراشد. این به لحاظ تئوریک یک پس‌رفت ۹ ساله است زیرا ما از پلنوم وسیع مهر ماه ۱۳۵۸ به این شناخت مجهز بودیم که "جنبش گستردهٔ میهن ما از همان آغاز، در جهت قطع سلطهٔ امپریالیسم سیر می‌کرد و این هدف پیوسته بطور عمده سمت مبارزهٔ مردم میهن ما را تعیین می‌کرد". (۱)

سیر قهقرائی در شناخت تئوریک از روش برخورد "ریشه‌های کجروی" با تجربه "راه طی شده" برمیخیزد آگاهی، پدیده‌ای تاریخی است. وقتی گذشته بطور علمی مورد بازتبیین قرار نگیرد آگاهی‌های غیر علمی و چه بسا ضد تاریخی رواج می‌یابند. نقادی راه طی شده اگر یکسویه و پیرایهٔ تبری و نفی مکانیکی صورت گیرد خصلت سازنده و آموزندهٔ خود را از دست می‌دهد و نه تنها نمی‌تواند نقش ارتقاء دهنده بازی کند بلکه به تخریب آگاهی می‌انجامد. تخطئهٔ باورها و آموزشهای انترناسیونالیستی که سازمان ما طی راه طی شده بدان تجهیز شد از جانب "ریشه‌های کجروی" مصداق این حقیقت تلخ است.

می‌نویسد: "... یک رشته شبه تئوری‌ها پدیدار شدند... این تحلیل‌ها و تئوریها از همان آغاز جنبه توجیه‌گرانه‌ای بخود گرفتند و رفته رفته یکجانبه‌تر شدند. در این زمینه یکی از نخستین آثار که در واقع نطفه تحلیل تئوریک ما تحت عنوان "حول شعار مرگ بر امپریالیسم" بود ـ با نام "نظری بر صف آرائی های جهانی دوستان و دشمنان جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران در کار شماره ۳۸ ((۲۸ آذر ماه ۵۸) درج شد".

بسیار خوب! ببینیم این مقالات حاوی کدام آموزش‌ها بودند. آموزش‌هائی که یک قلم خط بطلان بر آنها کشیده شده است!

بر زمینه رشد مشی چریک شهری و پذیرش مشی سازمانگری جنبش‌تودهها که عالی‌ترین دستاورد پلنوم وسیع مهر ۵۸ بود، زمانی که ما در جریان تسخیر سفارت آمریکا سیاست یختیانی از افشاگری "دانشجویان مسلمان پیرو خمینی" همراه با انتقاد از جنبه‌های ارتجاعی و ضد دمکراتیک خمینی و پیروان او را راهنمای فعالیت سازمان قرار دادیم امکانات بزرگی در جهت ارتقاء آگاهی ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم و تحکیم پیوندهای سازمان با تودهها ی مردم بدست آوردیم. فعالین ما در محیط های کار و زندگی این امکان را یافتند ارتباطات خود را با توده مردم گسترش دهند و باتکاء تجربهایکه خود توده مردم از سر می‌گذراندند به روشنگری انقلابی اذهان آنها مبادرت بورزند. بر اثر نزدیکی با مردم و شرکت فعال در جنبش‌تودهها علیه امپریالیسم امریکا نفوذ سیاسی سازمان در میان توده کارگران، دهقانان و زحمتکشان کشور رو به افزایش گذاشت و ما بیش از پیش امکان یافتیم که در جهت ارتقاء آگاهی آنان و سازمانگری مبارزات طبقاتیشان فعالیت انقلابی خود را گسترش دهیم. در اینده ورد تیراژ نشریه کار و دیگر اوراق تبلیغی ـ سیاسی سازمان با مقیاسهای بزرگ بالا گرفت و برای نخستین بار از میان تودهها ی عادی مردم شماری بر خوانندگان نشریات ما افزوده شدند. نشریه کارگران کمیته مرکزی با ضمیمه‌های افشاگرانه آن حتی به مساجد نیز راه یافت و در چند نمونه از منابر برای مردم عادی خوانده شد.

تحکیم پیوندهای ما با توده زحمتکشان بنوبهٔ خود به تعمیق خصلت مردمی و انقلابی سازمان یاری رساند و به سیر تکامل ایدئولوژیک ـ سیاسی در صفوف ما شتاب بخشید. صفحات نشریه کار و در اینده ورد بیانگر اندیشه هائی است که حاکی از تعمیق نگرش انقلابی و ارتقاء کیفیتا نوین سطح تکامل ایدئولوژیک ـ سیاسی سازمان می‌باشد. برای نمونه میتوان از مقاله "نظری بر صف آرائی‌های جهانی، دوستان و دشمنان مبارزهٔ ضد امپریالیستی دمکراتیک خلقهای ایران" یاد کرد که در ۲۸ آذر ماه ۵۸، یعنی در نخستین هفته‌های تسخیر سفارت آمریکا تحریر و نشر یافت. مقاله با الهام از ستیز کینتوزانه سران کشورهای امپریالیستی و رژیمهای ـ ارتجاعی منطقه و همبستگی برادرانه اتحاد شوروی، کوبا، ویتنام و چند رژیم و جنبش انقلابی و ترقیخواه نسبت به مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران اهمیت همبستگی انترناسیونالیستی را نتیجه می‌گرفت و بدرستی آموزش می‌داد که: "بدون توجه به پیوند مبارزه ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک خلقهای ایران با جبهه جهانی پیکار

(۱) ـ "چرا مرکز جاسوسی امریکا تسخیر شد". کار شماره ۳۵.

علیه امپریالیسم امریکا ، بدون درک اینکه انترناسیونالیسم پرولتری واقعا وجود دارد و مبارزه ضد امپریالیستی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران از پشتیبانی پرولتاریای جهان برخوردار است قادر نخواهیم بود در موضعگیری سیاسی مشی درستی را اتخاذ کنیم " . این نتیجه‌گیری با آموزشهای لنین درباره جایگاه تاریخی مبارزه ضد امپریالیستی خلقهای خاور کاملا انطباق داشت .

لنین مبارزه خلقهای تحت سلطه امپریالیسم را به مثابه جزء همبسته پیکار پرولتاریای بین‌المللی در راه سوسیالیسم ارزیابی می‌کرد . زیرا چنین مبارزه‌ای بر ارکان امپریالیسم آسیب می‌رساند و موقعیت نیروهائی را که در راه دگرگونی سوسیالیستی پیکار می‌کردند تحکیم میکرد .

پیروزی اکتبر وضعیت نوینی در جهان پدید آورد ، مناسبات متقابل ملتها و تمامی سیستم جهانی کشورها را مبارزه دو نظام اجتماعی ـ اقتصادی متضاد ـ سوسیالیسم و امپریالیسم ـ تعیین می‌کرد . لنین معتقد بود ، " اگر ما این نکته را از نظر دور داریم ، نخواهیم توانست حتی یک مسئله ملی و یا مستعمراتی را حتی اگر صحبت از دورد ست‌ترین گوشه جهان باشد ، بدرستی حل کنیم . تنها به پیروی از این نقطه نظر مسائل سیاسی می‌تواند از طرف احزاب کمونیست چه در کشورهای متمدن و چه در کشورهای عقب‌مانده ، بدرستی مطرح و حل شود " . (۱)

پنج ماه بعد از " نظری بر صف‌آرائی ها ... " در اردیبهشت سال ۵۹ ، مقاله " پیرامون شعار اساسی مرکز بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا ... " در کار شماره ۵۶ انتشار پیدا کرد . این مقاله علیرغم نواقصی که بدان خواهیم پرداخت ، حاوی شناخت تئوریک بطور نسبی ارتقاء یافته سازمان از عام‌ترین قانونمندیهای رشد و شکوفائی انقلابهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک دوران معاصر و آموزش مربوط به انترناسیونالیزم پرولتری بود .

سازمان ما نخستین بار در مقاله " پیرامون شعار اساسی ... " به بیان تئوریک مضمون اساسی دوران ، گذار جهانی از سرمایه‌داری به سوسیالیزم دست یافت . همچنین در این مقاله برای نخستین بار موضوع همبستگی ۳ گردان روند انقلابی جهان معاصر ، جامعه کشورهای سوسیالیستی ، جنبش کارگری در کشورهای امپریالیستی و جنبش رهائی بخش ملی و نیز این حقیقت که انقلاب بمثابه جزئی از روند انقلابی جهان معاصر است بیان تئوریک پیدا کردند . این آموزشها در اذهان اعضاء و هواداران سازمان راه یافت ، آگاهی مارکسیستی ـ لنینیستی و بینش انترناسیونالیستی آنان را قوام بخشید و در جهت ارتقاء سطح آگاهی کارگران و مجموعه جنبش خلق اثر کرد .

مقاله " پیرامون شعار اساسی ... " بر پایه تئوری لنینی امپریالیسم پرسش و پاسخی بدست میداد که ستگیری ضد امپریالیستی سازمان را استحکام می‌بخشید ، به تحکیم ستگیری پرولتاریائی و قوام انترناسیونالیزم پرولتری در صفوف ما مساعدت میکرد و دارای اهمیت علمی و سیاسی قطعی بود ،

" کدامین ملاک عینی ، مادی و دیالکتیکی است که در عرصه پیکارهای طبقاتی ستگیری ترقیخواهانه را از ستگیری واپسگرایانه متمایز می‌سازد ؟

آنچه به مثابه یک ملاک عینی در شناخت هویت شرقی یا ارتجاعی این یا آن جریان باید مورد استفاده قرار گیرد ، همانا ستگیری متمین آن جریان است نسبت به روند عینی تکامل جهان ، یعنی روندی که طی آن زنجیرهای اسارت طبقه کارگر از هم ـ دریده شده و بنای آزادی انسان معاصر در سراسر جهان پی افکنده می‌شود . سمت گیری متمین آن جریان است نسبت به امپریالیسم جهانی و سوسیالیسم " .

با تاسف باید گفت " ریشه‌های کجروی " یا یک چرخش ساده قلم همه آموزش‌های " نظری بر صف‌آرائی ها ... " و " پیرامون شعار اساسی ... " را " شیفته تئوری " و " توجیه‌گرانه " می‌خواند و یکجا مرده و داعلام میکند! این نه تخریب آگاهی بلکه دردناکتر از آن ، ویرانگری ایدئولوژیک تمام عیار است .

باورهای انترناسیونالیستی از بنیان های ایدئولوژیک و از عناصر اصلی تشکیل دهنده ماهیت ماست .

---

(۱) ـ آثار منتخب در ۱۲ جلد ، جلد ۱۱ ص ۵۱ .

" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب پرولتری تنها در آن است که از یکسو در مبارزات پرولترهای ملتهای گوناگون منافع مشترک مجموعه پرولتاریا را که به ملیت بستگی ندارد برتر و معتبرتر میشمارند و از سوی دیگر در مراحل گوناگون گسترش مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی بیانگر منافع جنبش در مجموع آن هستند ". (۱)

" ریشههای کجروی " درست در نقطه مقابل آموزش مارکس ، آموزشهای انترناسیونالیستی " صفآرائی ... " و " پیرامون شعار اساسی ... " را " تعمیم موضعگیری بین‌المللی همچون یک الگو برای صف‌آرائی داخلی " و " یکسان سازی روندهای پیکار ضد امپریالیستی در مقیاس ملی و بین‌المللی " تفسیر کرده و همانگونه که گروههای " چپ " ما را متهم میسازند ــ حال به سهو یا به جد ــ مواضع انترناسیونالیستی سازمان را با منافع طبقه کارگر و مصالح انقلاب ضد امپریالیستی ــ دمکراتیک مردم ایران در تقابل و تعارض قرار داده و از آن استنباطی دایر بر نفی استقلال سیاسی ما بدست میدهد . این واقعا ویرانگری ایدئولوژیک تمام عیار است . ما مجاز نیستیم در جستجوی ریشههای کجروی از چاله به چاه بیفتیم !

پیشتر گفتم طبقه کارگر برای نابودی ارکان امپریالیسم یعنی نظام سرمایهداری علیه امپریالیسم پیکار میکند . این مشخصهٔ ضد امپریالیسم پرولتاریائی است . سازمان ما گرایش به آن داشت که این مشخصهٔ ضد امپریالیسم پرولتاریائی را به ضد امپریالیسم اقشار غیرپرولتری خلق تعمیم دهد و حدوداً هرنوع ضد امپریالیسم را با محتوای جهتگیری سوسیالیستی درک و تحلیل نماید . این یک اشتباه فاحش تئوریک بود که از کودکی ما در کمونیزم مایه میگرفت .

ما در کار شماره ۳۵ ، در مقاله " چرا مرکز جاسوسی امریکا تسخیر شد ... " قطع نظر از تفاوت و تمایز طبقاتی شرکت کنندگان در پیکار ضد امپریالیستی تأکید داشتیم : " در عصر کنونی مبارزه با امپریالیسم نمیتواند جدا از مبارزه با سیستم سرمایهداری صورت گیرد " . این اندیشه در کار شماره ۵۶ ، در مقاله " پیرامون شعار اساسی مرگ بر امپریالیسم ... " بسط داده شد و بیان تئوریک پیدا کرد .

نقص بزرگ آموزشهای مقاله " پیرامون شعار اساسی ... " که تا حد یک اشتباه تئوریک امتداد پیدا کرد یکسونگری آن از محتوای طبقاتی پیکار ضد امپریالیستی و مشروط کردن مضمون هر نوع ضد امپریالیسم با سمتگیری سوسیالیستی است . مقاله بطور یکجانبهای این اندیشه را مورد تأیید قرار میداد که " مبارزه علیه امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا در راستای وصول به سوسیالیسم ، سمت و سوی مشترک همه نیروهای انقلابی در سراسر گیتی است " . برداشت مقاله از عبارت " همه نیروهای انقلابی " ، همه شرکت کنندگان در پیکار ضد امپریالیستی ، قطع نظر از تفاوت و تمایز طبقاتیشان بود . چنین برداشت یکسویهای در راه شناخت ناپیگیری ضد امپریالیسم اقشار بورژوائی و خرده بورژوائی سد ایجاد میکرد و سازمان ما را مستعد آن میکرد که در این زمینه به توهم و خوشبینی درغلطد . آنگاه که خمینی علیه امپریالیسم امریکا مبارزه میکرد و ضرورت اصلاحات اجتماعی ــ اقتصادی بسود زحمتکشان توسط بخشی از پیروان خمینی مورد تأکید قرار میگرفت این نارسائی ــ تئوریک زمینه ذهنی مساعدی در جهت رشد خوشبینی کاذب نسبت به ظرفیتهای ضد امپریالیسم جمهوری اسلامی در صفوف ما بوجود میآورد . توهم ناگزیری اتحاد " خط امام " با گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر ایران از جمله از این سرچشمه سیراب میشد ؛ توهم ناگزیری سمتگیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی در جهت دوستی با جامعه کشورهای سوسیالیستی نیز بدرجات معین از نارسائی تئوریک تأثیر میپذیرفت .

تجربه نشان داد اندیشهای که هر مبارز ضد امپریالیستی را لزوما نیروی ضد سرمایهداری ارزیابی و درک میکند به آسانی میتواند مغلوب توهماتی گردد که به از میان برداشتن مرز میان دمکراتیسم پرولتری و دمکراتیسم خرده بورژوائی تمایل دارد . بر پایه چنین انحراف تئوریکی بود که دنباله روی ما از " خط امام " قوام گرفت . *

تجربه انقلاب بهمن نیز اثبات کرد ضد امپریالیسم بورژوائی در حدودی که منافع خود غرضانه او اجازه میدهد در پیشرفت پیکار ضد امپریالیستی ذینفع است و متناسب با گسترش و تعمیق مبارزهٔ طبقات زحمتکش قویا این گرایش را از خود بروز میدهد که از خلق رو برتابد و به بند و بست با امپریالیسم و پایگاههای اجتماعی ــ اقتصادی سلطه آن دست پیدا کند . همین تجربه نشان داد ضد امپریالیسم خرده بورژوائی نیز که گریزان از امپریالیسم و ترسان از سوسیالیسم است همواره حامل تردید و نوسان و دوگانگی است و هر اندازه از نیروهائی

---

(۱) ــ مارکس و انگلس ، مانیفست ص ۸۸ ، چاپ سال ۵۴ .

* ــ این مثالی زنده از خویشاوندی " چپ " و راست است و نشان میدهد که در شرایط کشت مساعد چگونه این یک به آن دیگری تغییر می‌یابد .

که در راه هدف سوسیالیستی مبارزه می‌کنند بیشتر ترسان و گریزان باشد برای کنار آمدن با امپریالیسم و همزیستی با کلان سرمایه‌داران و بزرگ مالکان اشتیاق بیشتری از خود بروز می‌دهد. واقعیات پیش‌گفته بار دیگر بر ضرورت پایبندی به متد ولوژی لنینی اتحادهای اجتماعی و سیاسی در مراحل مختلف رشد جنبش گواهی میدهد که بدون آن پیشروی ظفرمندانه بسوی اهداف دمکراتیک و سوسیالیستی طبقه کارگر امکان پذیر نیست.

انحراف رایج امروز اینست که از بررسی تاریخی ــ طبقاتی پدیده‌های اجتماعی سرباز می‌زند، مفهوم ترقی و ارتجاع را از مضمون عینی، تاریخی و طبقاتی آن خالی میکند تا بطور دلبخواه ارتجاع را بجای ترقی و یا ترقی را بجای ارتجاع بنشاند. می‌خواهم بگویم انحراف امروز تعمیق اشتباه دیروز و رساندن آن به سطح یک انحراف متد یک است. اعتقادم بر اینست که ما به لحاظ تئوریک معیار اصولی برای شناخت ترقی و ارتجاع در دست داشتیم اما در پراتیک سیاسی نتوانستیم تئوری را که بدان تجهیز شده بودیم بر واقعیات زنده و در حال گسترش مبارزه طبقات در کشور خلاقانه تطبیق دهیم. علت عمده عدم احاطه ما به تئوری و تفسیر دگماتیک ما از تئوری بود. علت نشناختن دلخواه بجای واقعیت بود.

دیالکتیک هم در طبیعت و هم در جامعه و نیز در تفکر تداخل خطوط و رنگها را می‌بیند، به وحدت اضداد ضمن مبارزه‌ای که میان آنها جریان دارد معتقد است، پدیده‌ها را در حال تغییر و تحول و شدن مورد مطالعه قرار می‌دهد. در حالی که متافیزیک به تجرید بیروح، به مطلق ساختن جنبه‌های متضاد پدیده‌ها به انجماد و سکون گرایش دارد. گمراهی گرانبار ما در عدم تشخیص کیفیت انکشاف دیالکتیک ترقی و ارتجاع در جمهوری اسلامی از گرایش اخیر برمیخاست باین ترتیب که ضد کمونیسم "خط امام" را با مطلق ساختن ضد امپریالیسم آن در محاق قرار دادیم و در پراتیک سیاسی به تغییر و تحولی که در مقابل چشمان ما گسترش می‌یافت بی اعتناء باقی ماندیم. باید بیاموزیم که پروسه‌های مربوط به رهائی ملی و اجتماعی در مکان و زمان جریان می‌یابند و با اوضاع و احوال مشخص و آرایش سیاسی و طبقاتی معین که دائما دستخوش تغییر و دگرگونی است مشروط می‌گردند. از این جاست که ترقی و ارتجاع بر زمینه هر تحول تاریخی ــ طبقاتی بمثابه مفاهیم و پدیده‌های نسبی رخ می‌نمایند. تعریف ترقی و ارتجاع بدون در نظر گرفتن روند تحول معین تاریخی و انکشاف آن، بدون در نظر گرفتن سطح تکامل جامعه و جنبش انقلابی و تضادها، مسائل و وظایفی که همین سطوح تکامل در برابر طبقه کارگر و در مقابل سایر طبقات اجتماعی قرار می‌دهد ناشناختنی و غیر قابل درک است در همین زمینه یادآوری سخن لنین بجاست که می‌گفت: "یک سوسیال دموکرات هرگز وحتی یک لحظه هم نباید مبارزه ناگزیر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم بر ضد دمکرات‌ترین و جمهوریخواه‌ترین بورژوازی و خرده بورژوازی از یاد ببرد ... از اینجا چنین برمی‌آید که تنها حاکی از اینکه با تفاق بورژوازی" باید با هم کوبید "دارای جنبه موقتی است". (۱)

آنجا که سخن از اشتباهات ما در عرصه پیکار ضد امپریالیستی است نمی‌توان نکات زیرین را نادیده انگاشت. امروز آشکار است که ما مطابق دلخواه خود شتاب روندهای انقلابی را در جهان بیشتر از آنی که در واقعیت جریان داشت و دارد تصور می‌کردیم. آهنگ پرشتاب پیروزی انقلابهای رهائی بخش در دهه ۷۰ در ظهور خوش‌بینی کاذب در این باره تاثیر بسزائی داشت. روشن است که برداشت نادقیق از واقعیات ها و روندهای جهان معاصر و بویژه برداشت مبالغه‌آمیز از توازن قوای جبهه انقلاب و ضد انقلاب در مقیاس جهانی بر عدم دقت علمی و عینی تحلیل‌های ما از چشم انداز انقلاب بهمن و گسترش روندهای انقلابی در میهن ما می‌افزود و خوش‌بینی ناموجه نسبت به آینده انقلاب بهمن را در اذهان ما تقویت می‌کرد.

برای سازمان ما که اندیشه در باره مقولات سیاست جهانی را تازه آغاز کرده بود تبیین دقیق وضعیت جهان امروز واجد اهمیت بسزائی است. کیفر ذهن گرائی و منزه‌بینی دیروز می‌تواند در شرایط کنونی که توانائی نیروهای انقلابی جهان "... برای اندیشیدن نه تنها با مقولات ملی، بلکه همچنین با مقولات جهانشمول ــ گلوبال ــ و مقولات سیاست جهانی اهمیت عظیمی کسب میکند". (۲) باینصورت بروز کند که

(۱) ــ لنین: دو تاکتیک، آثار منتخب در یک جلد، ص ۲۶۹.
(۲) ــ کراسین، اکتبر و روند انقلابی جهان معاصر.

ما جهان امروز را در نقطه معکوس ارزیابی دیروز، تنها در جلوه‌های آراسته پیشرفت و پیشروی سرمایه‌داری معاصر نظاره‌گر باشیم.

جهان، بویژه در دو دهه اخیر با تغییرات شگرفی روبرو بوده است. این امر سیمای آن را بطور بنیادین دگرگون ساخته و جهان را در مرحلهٔ چرخشی تازه‌ای قرار داده است. برای شناخت این سیمای دگرگون شده و مضمون چرخش نوین جهان قبل از هر چیز درک درست تحولی که سوسیالیسم از سر میگذراند و دگرگونی‌هائی که امپریالیسم با آن روبرو است ضرورت دارد.

رشد پدیده‌های منفی در اواخر سالهای ۷۰ و اوایل سالهای ۸۰ که جامعه شوروی را به رکود کشاند به معنی آن نیست که راه اکیپ "دروغین" و به "ناکجاآباد" بود. تا آنجا که در حوصلهٔ این مقاله است باید خاطر نشان کرد، بر اثر کیش شخصیت و سیستم اداری ـ فرماندهی که در سالهای ۳۰ شکل گرفت و به قانونیت حزبی و دمکراسی سوسیالیستی ضربات گرانباری وارد آورد، در نتیجه تحریفات بوروکراتیک، دگماتیسم و ارادهٔ گرایانه در امر ساختمان سوسیالیسم، بر اثر بوروکراتیزه کردن مدیریت اقتصادی کشور، نیروهائی ظهور و تحکیم یافتند که بر شکوفائی سوسیالیسم و رشد حیات مادی و معنوی کشور سد راهها تریز گذاردند.

تجربه سوسیالیسم در شوروی که مداخله نظامی امپریالیسم، جنگ داخلی و مبارزه طبقاتی حاد بدان ـ سیمای سوسیالیسم جنگی بخشیده بود نشان میدهد که مکانیزمهای واقعی و مؤثر شرکت توده‌های مردم در حیات جامعه، نقش کلیدی در رشد سوسیالیسم ایفاء میکند بطوریکه هر خللی در دمکراسی سوسیالیستی بمرشد و تکامل سوسیالیسم بطور جدی آسیب میرساند. این امر از ماهیت سوسیالیسم برمیخیزد که با خودآگاهی زحمتکشان زاده شده و با تکامل خودآگاهی‌های آنان نیز قادر به پیشروی است. سوسیالیسم آفرینش آگاهانه تاریخ انسان زحمتکش توسط خود توده‌های زحمتکش است از اینرو کیش شخصیت و محدودیتهای بوروکراتیک در خود گردانی سوسیالیستی خلق با سرشت سوسیالیسم بیگانه است.

سوسیالیسم اتوپی نیست، یک پدیده تاریخی است، از اینجا دو نکته مستفاد می‌شود اول اینکه سوسیالیسم توسط انسانها ی واقعی و با مصالحی که از جامعه کهنه به ارث رسیده است پی افکنده میشود. اشکال سوسیالیسم و آهنگ ساختمان آن در هر کشور معین، ضمن تبعیت از قانونمندیهای عام ساختمان سوسیالیسم از واقعیت‌های خود، ویژهٔ آن کشور ناشی میشود. دوم اینکه سوسیالیسم یک مرحله کامل تاریخی است، یعنی فازها و مراحل گوناگون رشد را می‌پیماید.

مسئله مرکزی در سوسیالیسم انسان و نیازمندیهای اوست، مسئله اینست که انسان باید آنگونه که شایسته اوست کار و زندگی کند. این مضمون اصلی سوسیالیسم بر بنیان مادی جامعه با حفظ و تسریع برتری آهنگ رشد اقتصادی ـ اجتماعی در سوسیالیسم نسبت به سرمایه‌داری (*) و با تغییرات رادیکال در نیروهای مولده، و متناسب تولید بطور کامل تحقق می‌یابد.

در پروسه ساختمان سوسیالیسم و شکوفائی آن هر عنصر تاریخ کهنه که حامل ظرفیت‌های مثبت مشخص برای رشد اجتماعی کشور است هرآینه بطور مصنوعی و به شیوهٔ ارادهٔ گرایانه از حیات جامعه حذف شود. در تحلیل نهائی به امر سوسیالیسم آسیب میرساند. میتوان و باید از این ظرفیت‌های مثبت برای تسریع رشد اقتصادی ـ اجتماعی سوسیالیسم سود جست. این امر را نه تنها در شکل زیر ساخت اقتصادی بلکه در اشکال روبنائی سیاسی سوسیالیستی کشور نیز باید ملحوظ داشت.

با پیروزی اکثریت خلق شوروی در راهی ناپیموده گام گذارد، مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید برقرار گردید، طبقات، نابرابری طبقاتی و استثمار فرد از فرد برانداخته شد، بیم فقر، گرسنگی، بیکاری و بی‌سرپناهی از زندگی زحمتکشان رخت بربست. بیسوادی ریشه‌کن شد و همه زحمتکشان تحت پوشش درمانی و تأمین اجتماعی قرار گرفتند. "روسیه عقب‌مانده" در کمتر از ۵ دهه به ابرقدرت دوم جهان فرا روئید. قدرتی در توازن نظامی

(*) ـ سوسیالیسم در کشورهائی به پیروزی رسید که از نقطه نظر درجه رشد اقتصادی ـ اجتماعی در مقایسه با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در سطح عقب‌ماندهتری قرار داشتند. مشخص برتری نظام سوسیالیستی بر نظام سرمایه‌داری از جمله اینست که آهنگ رشد اقتصادی ـ اجتماعی آهنگ رشد نیروهای مولده در سوسیالیسم در مجموع برتر از آهنگ رشد در سرمایه‌داری می‌باشد.

با امپریالیسم ، با عالیترین سطح دانش‌تئوریک ، علم و تکنولوژی حتی در موارد ی برتر از سرمایه داری معاصر . اما با اینهمه سوسیالیسم نتوانست طی ۷۰ سال عمرخود در تمام جهات از سرمایه داری معاصر سبقت بگیرد . سطح زندگی و کیفیت تولید نیز مادی در سوسیالیسم از آنچه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در مجموع آن دیده میشود پائین تر و نازلتر باقی مانده است .

یك واقعیت تلخ هم وجود دارد ، در پروسه ساختمان سوسیالیسم ، رگه‌ها و ناهنجاریهائی نیز بظهور رسیدند . در نتیجه عدول از برخی قانونمندیهای عینی ساختمان سوسیالیسم ، براثر تحریفات دگماتیستی ، بوروکراتیك و ارادگرایانه در امر ساختمان سوسیالیسم که مشوق در جازدن تئوری ساختمان سوسیالیسم در مرز سالهای ده ۳۰ شد و در نتیجه عملکرد دیگر عامل داخلی و خارجی ، اصول لنینی نظام اجتماعی جدید تا حد کمال تحقق نیافت . در اواخر دهه ۷۰ پدیده های منفی رشد کردند و پدیده های رکود در حیات مادی و معنوی جامعه شوروی پدید ار شدند .

پدیده های رکود در شوروی خصلت عینی دارند ، در حیات مادی و معنوی جامعه ، در روبنای سیاسی و زیر بنای اقتصادی سوسیالیسم حضور دارند و علیه پیشرفت موفقیت آمیز آن نیرو اعمال میکنند . آهنگ پیشروی سوسیالیسم را کند میکنند و از تلالؤ جذبه‌های سوسیالیسم می‌کاهند .

از سال ۱۹۸۵ شناخت همه جانبه پدیده های رکود و پیشبرد مبارزه وقفه ناپذیر علیه عوامل ترمز کننده ، پیشرفت سوسیالیسم در شوروی رو به آغاز نهاد . اکنون با نوسازی انقلابی حیات مادی و معنوی جامعه شوروی این ترمزها یك به یك از سر راه پیشرفت سوسیالیسم برداشته می‌شوند .

تکامل سوسیالیستی ساختار روبنای سیاسی — خود گردانی سوسیالیستی — با رشد و تکامل تز لنین در مورد ضرورت تاریخی گذار تدریجی از حکومت برای مردم به حکومت خود مردم و جستجوی خلاقانه راه تحقق آن در تمام سطوح سیستم سیاسی سوسیالیسم راه باز می‌کند . دمکراتیزاسیون بمثابه روح نوسازی ، روند عملی و آغاز شده تحقق اندیشه " قوق است و " آینده سوسیالیسم در مجموع خود بسته به آن است که این دمکراتیزاسیون چگونه پیش‌برود " . (۱)

تکامل سوسیالیستی ساختار زیربنای اقتصادی با هدف ایجاد " تغییرات رادیکال در نیروهای مولده ، و مناسبات تولید " (۲) از طریق کاربست نتایج انقلاب علمی — فنی متوجه بظهور رساندن ظرفیت های عظیم رشد اجتماعی در سوسیالیسم است و شالوده مادی مطمئنی برای گذر جامعه به " وضعیت کیفیتا نوین " بوجود می‌آورد .

در واقع امر طبقه کارگر و آفریده ان سوسیالیسم ، بمثابه پیشروترین و انقلابی ترین عنصر جهان معاصر نشان میدهد که در مقام " قدرت حاکم " و " نظام مسلط " نیز برای حل انقلابی مسائل مربوط به تسریع رشد اقتصادی — اجتماعی کشور و تکامل بالنده ، مترقیانه و دمکراتیك حیات مادی و معنوی جامعه پیکار می‌کند . سوسیالیسم از چنان زیر ساخت دانش‌تئوریک ، علم و تکنولوژی برخوردار است که سبقت گرفتن نمونه زندگی سوسیالیستی از نمونه زندگی سرمایه داری معاصر — در تمام جنبه های آن — یك چشم انداز واقعی است .

سوسیالیسم تحت شمول قانونمندی وحدت و مبارزه اضداد که عنصر آگاهی و هدفمندی نقش تعیین کننده در سیر آن ایفاء می‌کند در مرز قرن بیستم و بیست و یکم به مرحله بطور عینی ضرور رشد و تکامل ساختاری خود پاگذارده است . پیشروی موفقیت آمیز در این مرحله به سوسیالیسم امکان میدهد تا بمثابه تنها آلترناتیو جامعه استثماری در قلوب و اذهان میلیاردها مردم زحمتکش و ستمدیده ، که هنوز در پنجه استثمار سرمایه داری معاصر فشرده میشوند بیش از پیش جا باز کند و قوای لازم برای نوسازی انقلابی جهان کهنه را به طرز عالیتری ارتقاء دهد .

---

(۱) — گرباچف — اکتبر و نوسازی : انقلاب ادامه دارد .
(۲) — گرباچف — گزارش پلنوم فوریه ۱۹۸۸ .

www.iran-archive.com

اما جهان کهنه جان سخت‌تر از آن چیزی که تصور می‌شد از کار درآمده است. در حقیقت نباید فراموش کنیم که هیچ فروپاشی تا زمانی که ظرفیت های خود را به پایان نبرده از صحنه تاریخ خارج نمی‌شود. توانائی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در استفاده از دستاوردهای انقلاب علمی ـ فنی نشان داد "در هر حلقه از حلزون تاریخ نیروهای جهان کهنه امکان آنرا دارند که خطرناکترین تضادهای لحظه معین را بوطرف کنند و سیادت خود را تمدید نمایند". (۱)

تمدید سیادت سرمایه به چه معناست و ما چه تلقی از آن داریم. این بمعنای تکمیل استثمار با راه و روش‌های تازه به تازه است. محرک اساسی بهره‌گیری سرمایه‌داری معاصر از انقلاب علمی ـ فنی "سود بیشتر" است. از این رو آنتاگونیزمهای ذاتی آنرا حدت می‌بخشد، تبعیض طبقاتی و نابرابری اجتماعی را عمیقتر میکند و مشوق "بازهای سرمایه" به گسترش تعرض علیه آزادیهای سیاسی و حقوق فردی و اجتماعی است.

طی سالهای اخیر "در ایالات متحده امریکا شمار افرادی که در حد اقل فقر زندگی می‌کنند از ۲۴/۵ میلیون نفر به ۳۲/۴ میلیون افزایش یافته و بعبارت دیگر به ۱۳/۵٪ کل جمعیت رسیده است... در اروپای غربی ۹۳ میلیون نفر در وضعیتی پائین تر از حد اقل مرز فقر زندگی می‌کنند.

... این تشدید بی عدالتی ها همراه با یک تعرض همه جانبه علیه آزادیهاست". (۲)

در شرایط انقلاب علمی ـ فنی، ابعاد استثمار و ستمگری نوستمماری سرمایه‌داری انحصاری علیه خلقهای جهان فزونی گرفته است. ارقام نجومی بدهی برخی از این کشورها تنها یک جلوه از این فشار خرد کننده است. جلوه دیگر تشدید مداخلات و سیاستهای تضییقی و نیز شرکت فعالتر امپریالیسم در سرکوب جنبشها و رژیمهای مترقی و انقلابی در سراسر جهان است. امپریالیسم نمایانتر از پیش بمثابه دشمن اصلی خلقهای سراسر جهان رخ می‌نماید.

باید تاءکید کرد که منطق سلطه‌جوی "سود بیشتر" موجبات تشدید تضاد میان خصلت فراملی سرمایه انحصاری با شکل ملی سازمان دولتی را فراهم می‌آورد. جنگ بازرگانی و مالی میان مراکز عمده سرمایه‌داری ـ معاصر نه تنها پایان نمی‌گیرد بلکه ابعاد حادتری نیز پیدا می‌کند. بحران اخیر بورس تجلی این واقعیت بود.

واقعیات نوظهور مرز قرن بیستم و بیست و یکم بر وفق تحلیل لنین از سرشت امپریالیسم، سرشتی که هرگز "خوب" نخواهد شد بر تشدید تضادها و آنتاگونیزم‌های سرمایه‌داری انحصاری و ناگزیری بحران انقلابی که زائیده امپریالیسم است گواهی می‌دهد. امپریالیسم به یک گردآب بحران ساختاری نزدیک می‌شود.

در راستانه قرن بیست و یکم در حالی که جامعه عادلانه نوین می‌رود که اعتبار فزونتری بیابد جامعه استثماری بی‌اعتبارتر می‌شود. این بمعنی آغاز فرایندهائی است که به درهم شکستن کهنه ضرورت قطعی تر می‌بخشد. اما این ضرورت از طریق حل مسائل حاد زمان ما، مسائل ناشی از کاربست خودغرضانه و نظامی گرایانه انقلاب علمی ـ فنی راه می‌گشاید و قطعیت می‌یابد.

در هشت نابودی زمین، خطر انهدام تمدن بشری در فاجعه جنگ گرما ـ هسته‌ای حادترین مساله جهان امروز است. می‌توان و باید زندگی انسان را از کابوس نابودی زمین و تمدن بشری رهانید. این عالی ـ ترین و مقدم ترین خواست عموم بشری است که علیه میلیتاریسم و منافع انحصارات صنعتی ـ نظامی نیرومندی در مقیاس همه جهان اعمال می‌کند.

بهره‌گیری نابخردانه بشر از طبیعت و بی اعتنائی به عواقب آن، خطرات عظیم اکولوژیک بهار آورده است. که می‌توان انرا خطر مرگ تدریجی انسان نام نهاد. منطق "سود بیشتر" در کاربست انقلاب علمی ـ فنی محیط زیست انسان را مسموم و مرگ زا ساخته است. ضرورت بهسازی محیط زیست بمثابه نیازی که خصلت عموم بشری دارد نیروی عظیمی را علیه ارتجاعی ترین محافل نظامی گرای سرمایه‌داری انحصاری به صحنه پیکارهای سیاسی و اجتماعی می‌راند.

انقلاب علمی ـ تکنولوژیک به عالی تر شدن خصلت بین‌المللی تولید که همه کشورهای جهان را در بر

---

(۱) ـ گربا چف اکتبر و نوسازی: انقلاب ادامه دارد.
(۲) ـ گزارش گروه مارشه به کنگره ۲۶ حزب کمونیست فرانسه (فوریه ۱۹۸۸).

البته اندیشه فوق را باید با غنای امروزین آن درک کرد . اکنون انترناسیونالیزم ضد امپریالیستی مفهوم نوینی پیدا کرده است که عبارت از توانائی اندیشیدن به ارزشهای ملی و طبقاتی در پیوند با ارزشهای عموم بشری است .

در حقیقت امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم متحده امریکا زیر تأثیر نیروهای عظیمی که در مقیاس سراسر جهان علیه آن در راستاهای واحدی به نبرد برخاسته و پرمی خیزند ناگزیر از انتخاب می‌شود . انتخاب بودن یا نبودن ! باید فهمید که دیالکتیک زوال امپریالیسم از جمله احتمال دارد چنین تبارز پیدا کند که بر بستر ظرفیت قدرت مانور و تطابق سرمایه‌داری انحصاری با شرایط متحول زمان ، بارزترین گرایشات نظامی ـ گرایانه و سلطه جویانه امپریالیسم بطور جدی در حیطه مهار روند انقلابی جهان درآید .

" ریشه‌های کجروی " ادعا می‌کند که در راه طی شده محتوای مبارزه ضد امپریالیستی سازمان ما در حدود " مقابله با توطئه های مستقیم و تقریبا مستقیم امپریالیسم محدود مانده " . این داوری نیز درست نیست . راست اینست که سازمان ما بنا به سرشت ایدئولوژیک و سمتگیری طبقاتی خود مبارزه ضد امپریالیستی را در رابطه با براندازی پایگاههای اقتصادی ـ اجتماعی سلطه امپریالیسم و در راستای نابودی ارکان سلطه آن ، یعنی در مسیر گذار سرمایه‌داری به سوسیالیسم پیش برده است . بنظر من میرسد ایراد به خود " ریشه‌های کجروی " وارد است که امپریالیسم را بمثابه سرمایه‌داری انحصاری مورد انتقاد قرار نمی‌دهد . اندیشه‌ای که نتواند پیوند مشخصی که میان منافع انحصارات با گروههای اجتماعی معین و شکل مشخص مالکیت در داخل کشور ما وجود داشته و دارد نشان داده و آماج مبارزه خویش قرار دهد بهمین آن است که امپریالیسم را ـ تازه در بهترین حالت ـ تنها بمعنی سیاست تجاوز و الحاق طلبی درک و تحلیل می‌کند .

جمع بست درست تجربه سازمان در مقابله با توطئه‌های امپریالیسم در انقلاب بهمن حائز اهمیت تئوریک ـ سیاسی بسیزرگی است . ما هنوز هم اهمیت و ابعاد این بخش از پیکار ضد امپریالیستی را در مقیاس ملی و منطقه‌ای و بین‌المللی درک نکرده‌ایم . داوری " ریشه‌های کجروی " نیز نشانه عدم بلوغ ما در این عرصه است .

تجربه ثابت کرد که برای طبقه کارگر و گردان پیشاهنگ او اتخاذ سیاست صحیح در این باره دارای اهمیت بزرگ است . تصادفی نیست که امروز بر حساسیت مواضع اصولی کمونیستها در قبال سیاست‌های تضییقی و جنگ افروزانه امپریالیسم تأکید ویژه صورت می‌گیرد .

توطئه‌ها و دسایس امپریالیسم اهرم کارسازی در تخریب روند های انقلابی و مبارزه طبقاتی در کشور و ویرانگری آگاهی طبقاتی کارگران و توده‌های زحمتکش است . جنگ ایران و عراق که دسایس امپریالیستی در شعله ور ساختن و تداوم آن نقش جدی بازی کرد در این زمینه نمونه وار است .

تأثیر مخرب جنگ ایران و عراق در گسترش انحرافات در صفوف سازمان ما نشان داد که نیروهای انقلابی هم در برابر عوارض منفی و مخرب توطئه‌های امپریالیسم در امان نیستند .

بدون تردید ما تا آن هنگام که جنگ از سوی رژیم عراق با خصلت تجاوزکارانه علیه انقلاب و مردم ما تداوم یافت ـ توطئه‌ایکه با پشتیبانی امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه متوجه تخریب روند های انقلابی در کشور بود ـ در مقابله با آن محق بودیم . اما ما در این مرحله نیز محق نبودیم که دا عیه صلح خواهانه خود را در پرتو استتار و ابهام نگاه داریم ، کوتاهی در امر روشنگری انقلابی در این برقطع بلاد رنگ جنگ تجاوزکارانه صدام و حل مسائل فیمابین از طریق مذاکرات صلح آمیز زیانبار بود .

و اما سخن آخر :

هم تجربه دیروز و هم تجربه امروز سازمان می‌آموزد که این سخن لنین را آویزه گوش سازیم : " ... اگر مبارزه علیه امپریالیسم بطور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیسم توأم نباشد جز عبارت پردازی پوچ و دروغین چیزی نخواهد بود " . (۱)

---

(۱) ـ لنین : امپریالیسم بمثابه ... ، ص ۴۳۹ ، منتخب آثار در یکجلد .

www.iran-archive.com

جنبش کارگری و کمونیستی مراحل نوینی را در تکامل دانش تئوریک از سرگذراند ... بسیار محتمل است که برخی ارزیابی ها که درباره انکشاف روند های انقلابی در جهان معاصر در آغاز دهه ۷۰ موجود بود و در زمان خود نقش انقلابی و پیش‌برنده ای ایفاء نمودند اکنون نارسا و چه بسا از جنبه‌هایی نادقیق تحلیل شوند و بالاتر از آن با تحولات جهان امروز غیرقابل انطباق محسوب گردند. چنین روند ی را که بر حقانیت دیالکتیک ـ تاریخ گواهی می‌دهد بهیچ وجه نمی‌توان بحران یا بطلان تئوریک نام نهاد".

از اهم وظایف ما است که این دیالکتیک ـ دیالکتیک عموم بشری و طبقاتی ـ را درک کنیم و بر وفق آن در راه نوسازی تئوری تطبیقی و عمل انقلابی سازمان ما اهتمام بورزیم. آموزنده خواهد بود اگر متذکر شویم که این دیالکتیک ـ درست در نقطه مقابل روش شناسی "ریشه‌های کجروی" ـ خواستار تحلیل و کشف اکید اعینی مناسباتی است که در هر مرحله از رشد جنبش میان امپریالیسم و طبقات اجتماعی در جامعه وجود دارد. مثلا سوسیالیسم نیاز جدی جوامع پیشرفته سرمایه داری است. اما این نیاز از طریق حل تضاد هائی که از جانب امپریالیسم بطور عینی حدت یافته‌اند راه می‌گشاید. تضاد هائی که حدت آنها محصول کاربست انقلاب علمی ـ فنی بر اساس منطق "سود بیشتر" سرمایه داری انحصاری و تمایلات نظامی‌گرایانه مجتمع‌های صنعتی ـ نظامی است.

احزاب کمونیست در کشورهای پیشرفته سرمایه داری خواستار حل مسائل ناشی از کاربست انقلاب علمی ـ فنی بگونه‌ای دمکراتیک و منطبق با منافع زحمتکشان و بروفق مصالح خلق‌های جهان هستند. مبارزه در این راستا با منافع عموم خلق سازگاری دارد و به بسط نفوذ کمونیستها در میان اقشار غیر پرولتری جامعه مساعدت می‌نماید. کمونیست‌ها در جریان این مبارزه به کارگران، زحمتکشان و اقشار ترقیخواه و دمکرات جامعه کمک می‌کنند تا بر پایه تجربه مستقیم مبارزات خود، بی اعتباری "جامعه استثماری" را درک کنند و برای تحقیق آلترناتیو سوسیالیستی بمثابه یگانه بدیل سرمایه داری انحصاری متشکل و آماده گردند. در شرایط کنونی این مبارزه متوجه خلع ید از مرتجع‌ترین محافل نظامی گرای سرمایه داری انحصاری است اما برای تحولات دمکراتیکی راه می‌گشاید که شرایط را برای تحول سوسیالیستی جامعه مساعدتر می‌کند. در همین رابطه برخی متفکرین اظهار نظر کرده‌اند که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مسئله گذار به سوسیالیسم "از راه بغرنج تر رفع سرمایه داری بر پایه خود آن و با طی مراحل نسبتا طولانی تر انجام وظایف دمکراتیک گذار که بتدریج به مرز تحولات ریشه‌ای سوسیالیسم نزدیک می‌شوند انکشاف خواهد یافت". (۱)

در اینجا نیز اندیشه رهائی اجتماعی از طریق مبارزه علیه امپریالیسم در راجتماعی ترین حلقه‌های اجتماعی آن مورد تاکید است. بوضوح تمام می‌توان دید که اندیشه‌هائی از این دست از همان اندیشه لنینی الهام میگیرد که می‌گفت رهائی ملی و اجتماعی خلق‌های جهان از طریق مبارزه علیه امپریالیسم و مقدم‌ترین پایگاههای اجتماعی ـ اقتصادی سلطه آن راه می‌گشاید. همان اندیشه‌ای که "ریشه‌های کجروی" چنانچه در صفحات پیشتر دیدیم مطلقا بدان بی التفات است.

واقعیت‌های نوظهور جهان معاصر حاکی از آن است که عامل ضد امپریالیسم در مقیاس کلی جهان، هم در مقیاس کشورهای پیشرفته سرمایه داری و هم در مقیاس کشورهای جهان سوم از وزن مخصوص بیشتری برخوردار شده است. در مجموع مفهوم ضد امپریالیسم اکنون دامنه وسیعتر و عمق بیشتری یافته است، اولا صفوف جنبش ضد امپریالیستی با نیروهای اجتماعی و سیاسی جدیدی گسترده‌تر می‌شود. ثانیا محتوای اقتصادی و اجتماعی این مبارزه شاخص‌تر شده است.

نکته با اهمیت اینست که در شرایط کنونی صد بار بیشتر از آن چیزی که در سال ۵۸ گفته بودیم این اندیشه محل اعتبار یافته است که "بدون توجه به پیوند مبارزه ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک خلق‌های ایران با جبهه جهانی پیکار علیه امپریالیسم امریکا ... قادر نخواهیم بود در موضعگیری سیاسی مشی درستی اتخاذ کنیم". (۲)

---

(۱) ـ کراسین، اکتبر و روند انقلابی جهان معاصر.
(۲) ـ کار شماره ۳۸ ـ ۲۸ آذر ماه ۵۸.

می‌گیرد منجر شده است . جهان علیرغم حدت تضادهای آن همبیوسته‌تر و تا حد معینی یکپارچه شده است . رشد اجتماعی در جهان معاصر و حل عده‌ترین مسائل آن مستلزم همکاری و همیاری همه خلق‌ها ، کشورها ، رژیم‌ها و نظامهای اقتصادی ـ اجتماعی ، قطع نظر از تفاوتها و تمایزاتشان میباشد . فراروئی جهان به چنین سطح عالی از انترناسیونالیزاسیون ، دمکراتیک و عادلانه کردن مناسبات بین‌المللی یعنی این خواست خلقهای کشورهای رو به رشد را به نیاز مبرم جهانی تبدیل کرده است . منطق خود غرض ، تابعیت طلب و برتری‌خواه و سلطه جوی امپریالیسم که با این خواست عموم بشری نیز در تضاد و تقابل قرار دارد هرچه بیشتر زیر فشار قرار می‌گیرد .

بعلاوه انقلاب علمی ـ فنی نه در سترنج امپریالیستها بلکه در ستاورد کار و خلاقیت انسان اندیشه ورز و مولد است . ثمرتمدن بشری و متعلق به تمام بشریت است . بهره‌مند شدن از دستاوردهای علم و فن برای رشد اجتماعی مترقیانه همه کشورها و خلقها از ضرورت جهانشمول برخوردار است . از این زاویه نیز استقرار نظم عادلانه اقتصادی در مناسبات بین‌المللی واجد اهمیت عموم بشری است .

<u>باین ترتیب درهم شکستن کهنه و نوسازی انقلابی جهان که مضمون اساسی آن عبارت است از گذار جهانی سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم زیر تاثیر دیالکتیک تر و تازه‌ای انکشاف می‌یابد ؛ دیالکتیک عموم بشری و طبقاتی .</u>

این دیالکتیک که زائیده سیمای دگرگون شده و واقعیات زنده و در حال گسترش جهان است تفسیر کننده ـ وضعیت جهان امروز و شکل دهنده " تفکر نوین سیاسی " است که متوجه پاسداری از حیات و تمدن بشری و نوسازی مترقیانه و انقلابی جهان زمان ما می‌باشد .

ابتکار حزب کمونیست شوروی در شناخت و فرمولبندی این دیالکتیک به کمونیستها امکان می‌دهد که با بهره‌گیری از خرد مجموعه نهضت ما ، نقش پیشاهنگی خود را در حفظ تمدن بشری و نوسازی مترقیانه جهان امروز ، در پیکار بشریت ترقیخواه علیه امپریالیسم در راه صلح ، دمکراسی ، استقلال و سوسیالیسم حفظ کنند و آنرا تحکیم ببخشند .

آری! حقیقت در انحصار کسی نیست . اما این سخن بمعنی سرگشتگی در روادی حقیقت نیز نمی‌باشد . " تفکر نوین سیاسی " برخلاف اندیشه‌هائی که ذهن برخی رفقای ما را مسموم کرده است ، به هیچوجه بمعنی دورشدن کمونیستها از مبارزه طبقاتی ، از دست دادن تعیین ایدئولوژیک و طبقاتی پرولتری و انصراف از مبارزه در راه هدف سوسیالیستی نیست . " تفکر نوین متکی است بر تئوری لنینی امپریالیسم " . (۱) و باید اضافه کرد بسط غنای آن . پیروی از دیالکتیک عموم بشری و طبقاتی بمعنای حرکت از نقطه نظر " تحلیل همیشه عینی و عیقا علمی از واقعیت زنده و در حال گسترش " (۲) بسوی سوسیالیسم است . بمعنی اینست که کمونیست‌ها در شرایطی که محدود به پیکار ضد امپریالیستی وسعت گرفته و بر تنوع متحدین طبقه کارگر افزوده شده است از واقعی‌ترین راه ممکن بسوی سوسیالیسم بروند ، راهی که به آنها امکان میدهد متحدین هرچه بیشتری گرد طبقه کارگر مجتمع سازند و پراکندگی هرچه بیشتری در صفوف دشمن طبقاتی بوجود آورند .

مارکسیسم ـ لنینیسم از واقعیات جهان فرا روئیده و متوجه تغییر جهان واقعی است و نمی‌تواند در قبال واقعیات نوظهور بی اعتناء باقی مانده و جهان دگرگون شده را در خود بازتاب ندهد . سخن خلاف این ـ بیگانگی با جهانبینی مارکسیستی ـ لنینیستی است ، زیرا اصول برنامه عمل نیست، اصول راهنمای عمل است .

ضرورت دارد یادآوری کنم در دی ماه سال ۶۵ هم در تحلیل " بحران جنبش ما و راه برون رفت آن " اندیشه فوق را تصریح کرده بودم . در بارهگوئی نخواهد بود اگر عین عبارات مذکور در آن مقاله را نقل کنم :

" بد یهی است در دورانی تا بدین پایه از نقطه نظر تراکم روندهای انقلابی و در انترناسیونالیسم پرشتاب ، تراکم تجربه انقلابی این چشم‌انداز را می‌گشاید که

(۱) ـ گورباچف : ایدئولوژی نوسازی ، در رخدست بازسازی انقلابی ـ پلنوم فوریه ۱۹۸۸ .
(۲) ـ همانجا .

با صراحت تمام باید بگویم که در نقد و نفی مکانیکی مبارزات ضد امپریالیستی سازمان ، اندیشه راهنما ، اندیشه کهنه و بیگانه با مارکسیسم ـ لنینیسم ، یعنی اندیشهٔ " دمکراسی ناب " است .
در فصل آتی در نشان دادن ماهیت انحلال طلبانه این اندیشه اهتمام خواهم ورزید .

رحیم

اردیبهشت ماه ۶۷

www.iran-archive.com

سانترالیسم دمکراتیک یا سانترالیسم بوروکراتیک

در جنبش کمونیستی ایران اعتقاد به حل دمکراتیک مسائل مربوط به زندگی درونی احزاب و سازمان‌ها بسیار سست و کم مایه است و از این کانال ضربات سختی به انسجام درونی این جنبش وارد آمده است.

بررسی اجمالی از وضعیت احزاب، سازمانها و گروههای مارکسیست لنینیست موجود در کشور بیانگر این واقعیت دردناک است که در پراکندگی کنونی جنبش، نه فقط اختلافات فکری و برنامه ای، بلکه عدم وجود درک صحیح از مناسبات درون حزبی سهم و نقش جدی و بعضا تعیین کننده داشته است. بسیاری از انشعابات در جنبش کمونیستی ایران در صورتیکه راه حلهای دمکراتیک برای حل و فصل مسائل مطروحه در پیش گرفته میشد اجتناب ناپذیر نبودند. اگر طرفین درگیری بجای سیاست تصفیه و انشعاب روشهای دمکراتیک را در پیش می گرفتند بسیاری از مسائل آنها در طول زمان قابل حل بود.

باید به این سئوال پاسخ داد که چرا علی آنها ئی که روش تصفیه را در پیش گرفتند و هم کسانی که به انشعاب متوسل شدند، پس از جدائی از یکدیگر نیز عموما نتوانستند الگوی مناسبی از مناسبات درون حزبی ارائه دهند و عملا خیلی زود به شکلی تداوم دهند همان انحرافاتی شدند که قبل از جدائی دچار آن بودند؟ در پاسخ به این سئوال است که باید ریشه انحراف را در درک حاکم بر مجموعه جنبش کمونیستی ایران از ضوابط زندگی درون حزبی جستجو کرد.

بجز آنچه که در کتب و اساسنامه ها درباره ضوابط لنینی زندگی درون حزبی نگاشته شده است. پراتیک کمونیستهای ایران را این اصل تعیین کرده است که خرافیت فکری باید سرکوب و یا تصفیه شود و متقابلا نیز برای پیشبرد یک اندیشه جدید راهی جز درپیش گرفتن انشعاب وجود ندارد. اکنون گرچه وضعیت سازمان ما هرچند در مقایسه با سایر نیروها بهتر است و پتانسیل های جدی برای جاری ساختن موازین سالم زندگی حزبی در آن وجود دارد، اما تاکنون سازمان ما نیز از تناقض و انحرافات بسیار مهمی در این زمینه رنج برده و زیانهای غیرقابل جبرانی را متحمل شده و می شود. تا جائیکه یکی از مشخصات بارز بحران کنونی در سازمان را بحران در عرصه مسائل سازمانی تشکیل می دهد. تلاشهای پیگیرانه برای حل بحران فزاینده سازمان از طرف نیروهای نوآندیش درون آن، طی سالهای گذشته شرایط مساعدی را جهت اتخاذ راه حل های دمکراتیک فراهم ساخت. در عین حال تفکری در سازمان مدام کوشش کرده و می کند که این وسایل و شیوه های دمکراتیک حل مسائل را مختص دوره بحران قلمداد کنند و هرچه زودتر از شر آن خلاص شود و همان شیوه ها و متدهائی را در پیش گیرد که ناشی از دیدگاه بوروکراتیک است.

در سازمان ما مدتها ست که حل بحران ایدئولوژیک و برنامه ای و طبیعا غلبه بر کم تحرکی سیاسی، بدون غلبه بر بحران در عرصه مناسبات درون حزبی مقدور نیست. این تصور که گویا میتوان با زسازی حیات حزبی را به پس از حل مسائل فکری سازمان موکول کرد، تصوری نادرست و مسئولیتزا است. چراکه این حقیقت را نادیده می گیرد که سازمان برای حل و فصل معضلات فکری و برنامه ای خود قبل از همه به ابزار و شیوه های دمکراتیک حزبی و هم چنین زمان نیاز دارد. بدون نقادی و تجدید نظر در روابط درون سازمانی و بدون ازمیان برداشتن درک و عملکرد کهنه و بوروکراتیک گذشته از زندگی حزبی نه تنها نمی توان مباحثه ایدئولوژیک را بشکل درست و مطلوب آن پیش برد و اهداف آن را تامین نمود، بلکه نمی توان انسجام و وحدت آگاهانه سازمان به منظور مشارکت فعال در پراتیک انقلابی را نیز تامین کرد.

برخی رفقا تصور می کردند و هنوز هم می کنند که برقراری انضباط حزبی با ثبات شیوه های تشکیلاتی "قاطع" و در واقع خشن مقدور است. ولی حقیقت اینست که برقراری انضباط آگاهانه حزبی در سازمان نه با تبلیغ علیه منحرفین و خاطیان و یا تنبیه آنان، بلکه قبل از همه و در درجه اول در گرو تغییر موازین حاکم بر سازمان و جا رو ساختن نرمهای سالم و دمکراتیک زندگی حزبی در سازمان قرار دارد. کسانی که برای حل بحران در درون سازمان به شیوه های غیر دمکراتیک توسل می جویند و از طریق ایجاد

www.iran-archive.com

موانع متعدد و مخالفت آشکار و نهان مانع مشارکت فعال اعضاء در حل و فصل مسائل مطروحه در سازمان می شوند ، در بهترین حالت نتوانسته اند انضباط آگاهانه حزبی را از انضباط خشک و بوروکراتیک تمیز دهند.

تردیدی نیست که تنبیه یکی از شیوه های کار حزبی است و حتی در مختصات کنونی نیز نمی توان کاربست آن را مطلقا منع کرد . اما تنها پس از تحکیم نسبت دمکراتیک درون حزبی است که میتوان مرز بین انضباط و هرج و مرج طلبی را با اعتراضات حق طلبانه در سازمان روشن نمود و از حربه تنبیه نیز در خدمت تحکیم انضباط آگاهانه بهره جست.

متاسفانه برخورد اندیشه های حاکم بر مسائل سازمانی علیرغم آنکه مدتها است به ضرورت حاد تبدیل شده است ، در سازمان ما شکل سیستماتیک صورت نگرفته است ، به دلیل مقاومت چند ساله افکار کهنه ، این مهم با تاخیر زیاد در دستور کار ما قرار گرفت. بدین دلیل تاکنون نظرات گاه و بیگاه در این زمینه ارائه نشده است. مقاله حاضر می کوشد با نقد نظرات و گرایشات حاکم بر سازمان ، گامی در جهت کمک به نوسازی حیات حزبی و تقویت مواضع دمکراتیک زندگی حزبی در سازمان بردارد .

★ ★ ★

نقد دیدگاه بوراتیک سازمان در عرصه مسائل درون حزبی جدا از برخورد انتقادی با درک رایج بر جنبش جهانی کمونیستی امکان پذیر نیست . در اساسنامه کنونی ما و اکثر اساسنامه های احزاب کمونیست سانترالیزم دمکراتیک با اصول زیر تعریف می شود .

- انتخابی بودن ارگان ها از بالا تا پایین
- گزارشدهی بالا به پایین و بالعکس
- رعایت انضباط و تابعیت اقلیت از اکثریت
- حتمی الاجرا بودن تصمیمات ارگان های رهبری
- رهبری جمعی و مسئولیت فردی

برخی احزاب موارد ی مانند انتقاد و انتقاد از خود ، مبارزه با فراکسیونیسم و غیره را نیز بر اصول فوق می افزایند . علیرغم تفاوت های بسیار جدی در نحوه درک و نوع پیشبرد اصول فوق توسط احزاب مختلف ، دمکراتیسم حاکم بر مجموعه اصول فوق به علت عدم اعتقاد به یکی از اساسی ترین اصول سانترالیزم دمکراتیک یعنی اصل علنیت ناکافی است. این نادرستی بزرگ امکان تحقق عینی و عملی سایر اصول دمکراتیک زندگی حزبی را نیز بسیار به مخاطره می اندازد ، بطوریکه کاربست اصول فوق در عمل در بسیاری موارد به غلبه سانترالیزم و نقض دمکراسی منجر می شود .

در فقدان علنیت در یک حزب ، دستگاه رهبری آن امکان پیدا می کند که بدون اطلاع کل حزب و مردم درباره مهمترین مسائل مربوط به سرنوشت حزب و مردم تصمیم بگیرد . در شرایط فقدان علنیت ، نه توان مقایسه و انتخاب اعضا و مردم و نیز قدرت ابتکار و خلاقیت آنها بشدت کاهش می یابد .

در فقدان علنیت امکان واقعی و مادی برای انتخاب نمی تواند وجود داشته باشد . در این وضع این توده حزبی نیستند که علیرغم انتخابی بودن ارگانها ، عامل و ضامن اصلی اجرای دمکراسی اند ، بلکه این رهبران خوب یا بد هستند که تشخیص می دهند ، کجا ، به چه میزان و از کدام طریق باید دمکراسی تجویز شود .

نظریه اهمیت علنیت بعنوان کلید درک صحیح از سانترالیزم دمکراتیک ، در بحث حاضر آنرا مورد بررسی قرار می دهیم. اصل

www.iran-archive.com

تمام تاریخ فعالیت حزبی وسیاسی کلاسیک های م٠ ل موید این امر است که اعتقاد عمیق وپایبندی آنها به علنیت افکار و اندیشه ها درحزب و در جا معه یکی از مشخصه های بارز فعالیت آنهاست آنها به لحاظ نظری بر پیوند تنگاتنگ و جدایی ناپذیر سوسیالیسم با دمکراسی تاکید نمودند و نشان دادند که زمینه اصلی برای اجرای دمکراسی در جامعه وحزب، عدم سرکوب اندیشه ومیدان دادن به طرح و مباحثه علنی افکار است ٠ انگلس در این زمینه میگوید :

" جنبش طبقه کارگر بر پایه شدیدترین انتقاد از جامعه موجود استوار است ٠ انتقاد جوهر و جنبش آن است ، چطور خود میتواند از انتقاد بگریزد و تلاش کند بحث ممنوع شود ؟ عجب است ما ازدیدران آزادی سخن را برای خود طلب میکنیم فقط برای اینکه دوباره آنرا در صفوف خود از بین ببریم " (۱) وهمچنین " حزب به قدری بزرگ است که آزادی مطلق تبادل نظر را در درون آن یک ضرورت است ٠ " (۲)

لنین مهمترین آثار خود را در رابطه علنی با مخالفین فکری خود نوشت ٠ ازهمان ابتدا همواره صفحات روزنامه های بولشویکی در اختیار نظرات گوناگون داخل حزب قرار داشت ٠ این نظرات حتی ناهی متعلق به کمونیستهای سایر احزاب بود ٠ مثلا مدتی پس از بلمیک علنی لنین با مارتف برسرماده اول اساسنامه ، نظرات روزا لوکزامبرگ در مخالفت با نظرات لنین در روزنامه مرکزی حزب به چاپ رسید ٠ تزهای اوریل " در سال ۱۹۱۷ به مباحثه علنی گذاشته شد ٠ (۳) لنین همواره اعتقاد داشت که " منافسه علنی در برابر تمام سوسیال دمکراتهای روسیه و کارگران آگاه یک امر ضروری ولازم محسوب میشود ٠ " (۴)

برخلاف تصور برخی مخالفین مباحثه فکری در سازمان که ادعا میکنند که وجود مباحثه علنی فقط مربوط به قبل از کنگره دهم حزب کمونیست شوروی - زمانی که فراکسیون در حزب منع گردید - میشود ، اسناد چیز دیگری نشان میدهد در کنگره دهم در سال ۱۹۲۰ منع فعالیت فراکسیونی در داخل حزب به تصویب رسید اما مباحثه علنی افکار به فراموشی سپرده نشد واتفاقا بعنوان موثرترین وسیله برای وحدت واقعی حزب رقابله با فراکسیونیسم بکار گرفته شد لنین در همین رابطه و در همین زمان یعنی وقتی که حزب وحکومت شوروی از همه طرف تحت فشار قرار داشت و انظباط حزبی امری حیاتی قلمداد میشد نوشت :

" غیر تحلیل از حد مشی حزب با در نظر گرفتن تجربه عملی آن، وارسی اجرای تصمیمات آن، بررسی اشتباهات و غیره باید بهیچوجه در معرض بحث مقدماتی گروههایی قرار نگیرد که بر اساس پلاتفرمهای معین وغیره تشکیل میشود ، بلکه باید منحصرا در معرض بحث مستقیم کلیه اعضای حزب قرار گیرد، برای این منظور کنگره دستور میدهد " ورقه بحث و انتقاد " و مجموعه ای مخصوص بنحوی منظم تر منتشر گردد ٠ " (۵) این نوع بولتن ها بعدها نیز در آستانه کنگره ها مورد استفاده قرار گرفت ٠ در همین سال در مسکو حزب کلوبهای بحث را در جنب حزب که متشکل از اعضای حزب بودند بعنوان شیوه دیگری برای برخورد علنی عقاید دایر نمود ٠ در سال ۱۹۲۳ حزب در مقابله با اقدامات فراکسیونی تروتسکی و اقدامات " اپوزیسیون کارگری " به مباحثه علنی درون حزبی روی آورد ٠

لنین تا آخرین روزهای حیاتش به این اندیشه و سخن خود در عمل وفادار ماند که " وحدت عمل ، آزادی مباحثه و انتقاد ٠ این است مشخصه ما " تنها اصلی که شایسته حزب دمکراتیک طبقه پیشاهنگ است ٠ " (۶)

متاسفانه پس از مرگ لنین این شیوه ها بعنوان اهرمهای اصلی حل مسائل درونی حزب جهت ایجاد وحدت رزمنده و آگاهانه آن ترک شد و آرام آرام شیوه های بوروکراتیک و خشن

۱- کمونیست - شماره ۲ ، ژانویه ۱۹۸۸ مقاله بازجوع به بنیادها ٠ ۲- همانجا ۳- رجوع شود به پیشگفتار لنین به تزهای آوریل
۴- کتاب درباره وحدت حزب صفحه ۳۰ ۵- طرح اولیه قطعنامه کنگره دهم درباره وحدت حزب ۶- کمونیست شماره ۲ سال ۸۸ مقاله بازجوع به بنیادها

www.iran-archive.com

برچسب زنی ، احراج و حتی اعدام مخالفین فکری جان آنرا گرفت . هرچند این شیوه‌ها بعد از استالین کمتر بکار گرفته شد اما پس از او (تاکنون هم که اوضاع در این زمینه در حال تغییر است) درکی بر جنبش جهانی کمونیستی غالب شد که میخواست با نادیده گرفتن علنیت سانترالیزم دمکراتیک را بکار بگیرد . احزاب متوجه نبودند که علنیت آنچنان سهمی در برقراری دمکراسی دارد که نفی آن به نفی دمکراسی منجر خواهد شد .

درکی که علنیت را بی بها میکند در عرصه زندگی حزبی و در جامعه به تقویت سانترالیزم بوروکراتیک و تحکیم بوروکراسی منجر میشود و در عرصه مناسبات بین احزاب بستر مناسبی است برای پیدایی و رشد عژمونیسم .

در عرصه رعایت اصول زندگی حزبی بدون علنیت نمی‌توان سایر اصول دمکراسی را بخوبی و به مفهوم واقعی آن پیاده کرد. علنیت و سایر موازین و اصول دمکراسی حزبی اجزاء به هم پیوسته و ارگانیک ساختار تشکیلاتی حزب منطقا کارگر است . تردیدی نیست که اصل انتخابی بودن مسئولین و ارگانها از بالا تا پائین یکی از اصول پایه‌ای دمکراسی در یک حزبی است اما همین اصل بدون علنیت به میزان زیادی فاقد محتوای واقعی است . چرا که سرشت مقتضائی برای هرگونه انتخاب واقعی دسترسی به اطلاعات است . زمانی که توده انتخاب کننده از طرز فکر و روش برخورد افراد در مورد مسائل مهم نظری و عملی مربوط به زندگی حزبی در جامعه اطلاع نداشته باشند چگونه میتوانند شایسته‌ترین افراد را برای پیشبرد نظرات و اعمال اراده خود برگزینند و در عمر قدم امکان کنترل آنها را داشته باشند ؟

در شرایط فقدان علنیت توده انتخاب کننده خود را با این حقیقت تلخ مواجه میبیند که قادر به استفاده واقعی از حق انتخاب نیست و ناچار است یا به عنوان رهبران و سیاستهای سابق مجددا رای بدهد و یا رای خود را به حساب سیاستها و کسانی بریزد که از طرف آنها معرفی شده‌اند تضادی نیست که در چنین وضعیتی در بسیاری موارد بین چند هزار نفر شرکت‌کننده در کنگره حزبی اتفاق آرای کامل نتنها در مورد سیاستها بلکه در مورد انتخاب افراد نیز پدید می آید (البته در میان کف زدنهای ممتد)

نمی‌توان چنین کنگره‌هایی را تجسم واقعی دمکراسی درون حزبی دانست وقتی که قرار است رای انتخاب کننده علنی و خوب اید تولوژیک برنامه‌ای و سیاسی انتخاب شونده در واقع مخفی بماند، انتخابات وسیله اعمال اراده توده انتخاب کننده نیست .

در شرایط فقدان علنیت گزارشدهی از بالا به پائین که منطقا باید بمثابه جزئی از دمکراسی و وسیله ای در خدمت تحکیم و گسترش علنیت عمل نماید به اهرمی برای توجیه وضعیت موجود و ارائه "دست آوردهای بزرگ" تبدیل میگردد . اصل گزارشدهی نیز تنها زمانی از مضمون و محتوای واقعی برخوردار میگردد که امکان مباحثه علنی و نقد و بررسی آشکار گزارش در میان اعضاء و توده مردم وجود داشته باشد و آنها بتوانند بر اساس مجموعه اطلاعات واقعی ، پیرامون گزارش به قضاوت مستقل خود دست یابند . اما رهبری جمعی به مثابه اصل دیگر دمکراسی نیز آنگاه که علنیت و امکان کنترل توده بر رهبران حذف شود، در خطر جدی قرار میگیرد و در بسیاری موارد کیس شخصیت را جایگزین رهبری جمعی میسازد . تفکری که ملتزم به پذیرش نظارت و کنترل بوسیله توده مردم و توده حزبی نمی‌داند، نمی تواند در مناسبات درونی دستگاه رهبری مکانیسم دمکراتیک رهبری جمعی را بپذیرد. این تفکر به اشکال مختلف سرانجام "حوزه‌های میرا از انتقاد" ، "شخصیت‌های مصون از خطا" و "مسئولین مادام العمر" را بوجود می‌آورد و کیس شخصیت را میزاید و در چنین وضعیتی رهبری فردی جای رهبری و خرد جمعی و تبلیغات پوچ جایگزین گزارشدهی واقعی میگردد . هر چه دستاورد است بحساب توده مردم و نه حزب و حتی نه رهبری آن بلکه افراد مورد نظر نوشته میشود و هرچه کاستی است (که معمولا بوجود آن افراد نیز نمی‌شود) بحساب "دشمنان" و در بسیاری موارد "مخالفین" گذاشته میشود .

حال میتوان قضاوت کرد که سانترالیزم دمکراتیک پس از حذف علنیت و بیرمق کردن سایر اصول مربوط

www.iran-archive.com

به دمکراسی درون حزبی چه چیز باقی میماند • بجز سانترالیسم مطلق یعنی انضباط غیرحزبی و اجرای دستورات و تابعیت اقلیت از اکثریت • بدین دلیل است که در صفحات اساسنامه بلکه همواره در عمل سانترالیسم دمکراتیک به سمت سانترالیسم بیروکراتیک میل میکند •

کاریست اصل علنیت در درون حزب ونیز در درون جامعه رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد • بین یک حزب توده‌ای با مردم دیوار چینی وجود ندارد هرچه یک حزب توده‌ای تر باشد مسائلش با مسائل مردم بیشتر گره خورده و باید به نحو مقتضی این مسائل را با آنها در میان بگذارد • آگاهی حزب همانا در خدمت ارتقاء آگاهی جامعه است•

مسلم است که حزب برسی مسائل را فقط در درون خود به بحث میگذارد اما یک حزب جدی در بسیاری موارد مسائل و مباحث را باید به میان مردم ببرد تا کیدات نظری و عملی کلاسیک های م • ل • در این زمینه باید مورد توجه جدی تری قرار گیرد •

ازطرف دیگر بین دمکراسی درون حزبی ودمکراسی در جامعه نیز ارتباط نزدیک وجود دارد • حزبی که در درون خود مخالفین فکری رهبری را تحمل نکند ، چگونه وقتی که قدرت را در دست بگیرد ، میتواند در جامعه دمکراسی را رعایت کند • مردم ما چگونه باور کنند که مثلا رهبری حزب توده ایران اگر روزی قدرت را در جامعه بدست گیرد ، اصولا حقی برای برای مخالفین خود قائل خواهد بود • یا چگونه میتوان به دمکراتیسم سازمان مجاهدین در جامعه باور داشت ، در حالی که رهبری این سازمان ، مخالفین فکری خود را به شیوه‌های مختلف سرکوب میکنند ؟

هر حزب کمونیستی که خود را ملزم به اصول دمکراتیک در زندگی درون حزبی خود ندانند نمی‌تواند معتقد به دمکراسی برای مردم جامعه خود باشد ، صرف نظر از اینکه در حاکمیت باشند یا نباشند •

با تکیه هرچه بیشتر بر علنیت این سوال بطور منطقی مطرح میشود که پس مرزهای بین علنیت و سریت در حزب و در جامعه کدام است• واضح است که اعتقاد به علنیت و تاکید بر اجرای آن نمی‌تواند و نباید در مقابل سریت و رازداری بپیوزد در شرایط فعالیت مخفی احزاب قرار گیرد • هر حزب چه در شرایط علنی وچه در شرایط مخفی باید هرآنچه را که آشکار شدنش به پراتیک انقلابی آن آسیب میرساند پوشیده بدارد مخفی نگه داشتن افکار و اندیشه‌ها نمی تواند در خدمت پراتیک انقلابی باشد • حوزه عمل سریت و رازداری باید اساسا شامل اموریمربوط به فعالیت های مخفی تشکیلاتی و سیاسی حزب باشد • در حالی که علنیت باید شامل تمام آن موضوعاتی شود که از طریق اطلاع از آنها شرکت واقعی توده حزبی و مردم هدایت و کنترل حزب و جامعه میسر میگردد • در این میان نقش علنیت در مباحثه فکری و برخورد اندیشه‌ها در عرصه مسائل مربوط به حیات تئوریک ، سیاسی و سازمانی حزب نقش درجه اول دارد •

همانطور که قبلا گفته شد گسترش نقش علنیت در حزب و جامعه به نقش آن در عرصه رابطه بین احزاب برای پیدایی و رشد هژمونیسم بستر مناسبی پدید آورد • تاثیرات مخرب این امر بر وضعیت کل جنبش کمونیستی وبسیاری از احزاب کاملا محسوس است• برخی تفکراتی که از چند دهه قبل به این طرف از طرف کمونیستهای فرانسوی ، ایتالیایی ، چکسلواکی و برخی کمونیستها ی شوروی درباره راههای دستیابی به سوسیالیسم و تکامل آن ، درباره دمکراسی سوسیالیستی ، درباره اقتصاد در سوسیالیسم و غیره عنوان شده‌اند ، اگر ابتدا با انگ " اروکمونیزم " ، ضد شوروی ، ضد انترناسیونالیسم و غیره کوبیده نمیشدند واز طریق بحث آزاد و رفیقانه همه کمونیستها با این مسائل برخورد میکنند ، چه بسا تغییرات جدی در عرصه فکر و عمل جنبش جهانی کمونیستی که اخیرا آغاز شده است مدتها قبل میتوانست آغاز گردد و دستاوردهای معینی داشته باشد ، چه بسا بازسازی و اتحاد شوروی سالها زودتر آغاز میشد ، چه بسا تجربه ساختمان سوسیالیزم در کشورهای مختلف سوسیالیستی به نحو دیگری مورد ارزیابی و تجربه اندوزی قرار میگرفت ، چه بسا عمیقتر بین احزاب کمونیست مجلم تر و آگاهانه‌تر میبود ، چه بسا با مسائل مطروحه در چکسلواکی سوسیالیستی در دهه ۶۰ به گونه‌ای دیگر و ثمربخش‌تر برخورد میشد • به احتمال زیاد استبالینا

کمونیستهای افغانستان و سایر کمونیستهای کشورهای جهان سوم در ابعاد کوچکتری صورت میگرفت.

البته پدیده هژمونیسم بغرنج تر از آن است که بتوان علل پیدایی و رشد آن در مناسبات بین احزاب برادر و نیز آثار و تبعات سوء آن را در این مختصر بررسی نمود. ضرورت بررسی جداگانه این پدیده بطور جدی وجود دارد.

نگاهی به تاریخ جنبش کمونیستی در میهنمان نشان میدهد که این جنبش نیز از آثار سوء هژمونیسم و دنباله روی به میزان زیادی آسیب دیده است که بررسی همه جانبه این مسئله نیز در جای خود ضرورت تام دارد. شکست برنامه و خط مشی حزب توده ایران در انقلاب بهمن و ناتوانی آن در حل مسائل سازمانی خود از تبعات بارز مخرب این اندیشه و عمل در جنبش کمونیستی ماست.

سازمان ما و علنیت

قابل از انقلاب برخورد اندیشه ها در سازمان در چهار چوب مشی چریکی و با اشکال ویژه در جریان بود بخش اعظم این مباحث در درون زندانها، در بین رهبران و فعالین سازمان صورت می گرفت. در خارج از زندانها، در خانه های تیمی نیز مباحث با شکل خاص خود و با حضور رفقای رهبری یا مسئولین سازمانی پیش می رفت. در سال ۵۴ چند شماره از نشریه ای انتشار یافت که مخصوص مباحث تئوریک درون سازمانی بود. در عین حال سازمان یک نشریه علنی بنام "نبرد خلق" منتشر می نمود که مطالب مختلفی در چهار چوب همان خط مشی چریکی حاکم بر سازمان در آن درج می شد.

پس از انقلاب با توده ای شدن سازمان وضعیت جدیدی ایجاد شد. اولین موضوع مورد اختلاف در سطح سازمان مسئله نوع برخورد با مشی چریکی بود. مباحثه فکری حول این مسئله هرچند به علت وضعیت آن موقع سازمان و جامعه، منظم و سازماندهی شده نبود، اما توانست به جز اعضا سازمان که در آن زمان تعداد اندکی بودند، طیف گسترده حول و حوش سازمان را نیز در برگیرد. آنها توانستند از طریق خواندن یا شنیدن نظرات مختلف رفقای رهبری تا حدود زیادی در جریان مباحث قرار گرفته و به نوعی در آنها شرکت نمایند.

این مباحثه هرچند فشرده و به لحاظ زمانی کوتاه بود ولی به لحاظ شیوه نسبتا علنی و همه گیر خود توانست به طیف گسترده نیروهای سازمان کمک کند تا بتوانند با آگاهی نسبی و قابل قبولی در آن شرایط تشخیص دهند که کدام راه را باید انتخاب کنند، مشی چریکی یا سازمانگری توده ای را؟ به نظر من اختلاف بر سر تحلیل از حاکمیت در آن مقطع نقش فرعی داشت، چراکه به دو سیاست در قبال جمهوری اسلامی نینجامیده بود هر دو جناح فکری اساسا با حاکمیت در تقابل بودند.

پس از آن در درون سازمانی "به پیش" در پاسخ به ضروریات حادی که در رابطه با مبارزه حول نظرات مختلف پیرامون مسائل مطروحه در سازمان وجود داشت انتشار یافت. این اقدام یک گام جدی در راه علنیت افکار و اندیشه ها در سازمان بود. به علت تغییر و تحولاتی که طی سالهای ۵۹ و ۶۰ در دیدگاههای حاکم بر سازمان صورت گرفت متاسفانه این نشریه تعطیل شد و علنیت، این سنت لنینی به فراموشی سپرده شد.

در پروسه تحولات نظری سازمان که به پذیرش اسناد جلسات مشاوره انجامید، سازمان طی رشد خود یک تحول متناقض و پیچیده را پشت سر گذاشت. درک دگماتیستی و ساده انگارانه سازمان در آن زمان در برخورد با گذشته و دیدگاههای تئوریک و سیاسی جنبش فدائی که در آثار خلاقانه رفیق تبلور یافته بود به برخورد مطلقا یک جانبه و غیر انتقادی و در واقع دنباله روانه با جنبش جهانی کمونیستی و اسناد مزبور انجامید. در جریان این تحول سازمان توانست از یکسو با تاکید بیشتر بر نقش عوامل بین المللی در تحولات کشور و اتخاذ سمتگیری های روشن ترانترناسیونالیستی جهت همبستگی با احزاب کمونیست و بهره جوئی از تجارب آنها گامهای مثبتی به جلو بردارد. در عرصه تشکیلات نیز سازمان با پذیرش اصول ساختمان و

www.iran-archive.com

فعالیت حزبی به مرحله بالاتری از تکامل ساختاری دست یافت. اما از سوی دیگر بارها کردن برخورد مستقل وزنده با شرایط جامعه که بر پایه اندیشه مارکسیستی در آن نهفته است، کوشید حیات سیاسی وتشکیلاتی خود را با اسناد منطبق سازد که عقب ماندگی از زمان و دگماتیسم از ویژگی های برجسته آن ها بود.

همه آن چیزهای ارزشمندی که در جریان این تحول سازمان بدان ها دست یافت، بدون حفظ همه آن عناصر مثبت وارزشمندی که در این پروسه نفی شد نمی توانست درخدمت پیدائی وسلطه درک بوروکراتیک ودنباله روانه قرارنگیرد. چنانچه قرارگرفت.

درک انحرافی که برسازمان حاکم شد، تمام خلاقیت ها وتجارب گذشته جنبش فدائیان را در عرصه های مختلف به هیچ گرفت وبجای تکامل واقعی، دیالکتیکی وخلاقانه میراث های تئوریک، سیاسی وسازمانی آن وبجای برخورد خلاق ودیالکتیکی با جنبش جهانی کمونیستی، به بهانه انترناسیونالیزم، دنباله روی فکری وعملی از احزاب برادر در تمام عرصه ها را در پیش گرفت.

این تفکر برای همه چیز یک نسخه از قبل آماده داشت، برای حل مسائل برنامه ای انقلاب ایران نسخه راه رشد غیرسرمایه داری را تجویز می کرد وآن زمان حتی بحث کردن روی آن را نیز گناه قلمداد می نمود. رفقای انشعابی ۱۶ آذر که می کوشیدند از همین مقوله درک تا حدودی متفاوت تر را با استناد به دانشمندان شوروی ارائه دهند مرتد اعلام می شدند.

در عرصه تشکیلات، درک تازه برای حل مسائل سازمانی، ضوابط موجود در اساسنامه سایر احزاب کمونیست را به گونه ای مکانیکی وبدون برخورد با نواقص موجود در آنها ارائه می داد. درک غیرحزبی تا آن روز سازمان علیرغم عقب ماندگی وغیرد مکراتیک بودن وقتی که با مسائل تازه و زنده روبرو میشد چون کمتر قالبی فکر می کرد در بسیاری موارد به راه حل های واقعی می رسید.

در سال ۵۸ که سازمان با بحران داخلی مواجه شد، اهمیت درک غیر حزبی اجلاسی در حد کنگره را در وضعیت آنموقع سازمان برای حل بحران برقرار کرد. وبعد از انشعاب اقلیت برای پیشبرد مباحث مطروحه در سازمان بولتن داخلی را دایر نمود. اما درک بوروکراتیک با معیارهای خود شرعه اینها را گناه اعلام کرد. چرا که باید حداقل ۱۰۰ حزب کمونیست پیدا میکرد که برای حل وفصل مسائل خود شان بولتن انتشار دهند تا وی بتواند بعنوان صد ویکمین آنها دست به این اقدام بزند.

درهرحال بولتن قبل از انشعاب دوره ۱۶ آذر تعطیل شد و بیشترین کمک را به انشعاب کرد. تا این اواخر هم مخالفین بولتن کنونی چنین استدلال یا بهتراست بگوئیم تبلیغات میکردند که گویا خود انتشار بولتن علت انشعاب ۱۶ آذر بوده است مسئولیت اصلی این انشعاب زیدرس به عهده همان تفکر بوروکراتیکی است که در آن زمان حاکم بوده است. در عین حال فراکسیونیسم و ماجراجویی انشعابیون نیز نقش جدی در انشعاب داشت.

پس از تعطیل به پیش از انشعاب ۱۶ آذر تا تصویب انتشار بولتن جدید یعنی بیش از ۵ سال مبارزه فکری-طلبی در سازمان بطور کامل ترک شد. بطوری که طرح نظرات خارج از ارگان گناه نابخشودنی و فراکسیونیسم محسوب میشد و حتی هم توسط عده ای از رفقا محسوب میشود. زیانهایی که این شیوه برخورد پس از ضربات سال ۶۲ تاکنون به سازمان و اعتماد اعضای آن وارد ساخته است بسیار سنگین است واین شیوه برخورد یکی از عوامل مهم تشدید بحران سازمان بوده است.

اثر نظراتی که قبل از پلنوم ۶۳ در رهبری سازمان حول خط مشی گذشته، ماهیت حکومت و شعار سرنگونی مطرح بود به بحث عمومی گذاشته میشد، قطعا علاوه بر آنکه در تامین دمکراسی درون حزبی موثر بود، اسناد پلنوم نیز می توانست بسیار بلوغ از آن حدی باشد که به تصویب رسید.

درک کهنه در پروسه تدارک پلنوم ۶۵ نیز تمام کوشش خود را بکار بست تا از ارائه نظرات مختلف جلوگیری کند اما موفقیت این پلنوم در آن بود که توانست علیرغم این کوشش ها مسیراتی نسبتا روشن از نقد خط مشی گذشته ارائه دهد.

www.iran-archive.com

پس از پلنوم وسیع فروردین ۶۵ باز هم تفکر بوروکراتیک بشدت تلاش می‌نمود که علیرغم وضعیت بحرانی و بی‌اعتمادی افزایش‌یابنده در تشکیلات، مسائل را ابتدا در سطح رهبری حل و فصل کند و پس از حصول توافق در بالا به اعضا سازمان ابلاغ نماید. اما پس از تلاشها و مبارزات فکری نود و رهبری و بدنه سازمان بالاخره در دی ماه ۶۵ انتشار بولتن کنگره در هیئت سیاسی سازمان بتصویب رسید.

با انتشار بولتن کنگره که با تاخیر زیاد انتشار یافت این دومین باری است که سازمان برای حل و فصل مسائل فکری و عملی خود به شیوه‌های علنی متوسل میشود. بولتن علیرغم اشکالات معین که در شیوه کار و نیز وجود دارد توانست برخلاف درک و پیش‌بینی مخالفین آن بزرگترین حرکت را به حفظ وحدت سازمان بطور نسبی و یا توجه به سرایه موجود بنماید و عاملی باشد تا سازمان به راه حزب تبدیه ایران در عرصه حل و فصل مسائل درونی اش گام نگذارد. این بولتن که تا مدتها پس از انتشار از طرف مخالفین تحریم بود بالاخره، تریبونی شد برای سخنان و استدلالهای موافق و مخالف. این پدیده مثبت است و به پیشرفت روند علنیت در سازمان کمک می رساند. اما جای تاسف است که عده ای از رفقا گاهان به لحاظ اعتقادی بولتن یا بحث در دیگر علنیت افکار در سازمان را قبول ندارند.

البته مخالفین انتشار بولتن کنونی همواره تاکید کرده و می کنند که مخالف "بولتن" بطور کلی نیستند، بلکه خواهان آنند که بولتن رهبری شود. آنها خواهان انتشار "بولتن رهبری شده" در سطح جامعه می شوند. تردیدی نیست که بولتن باید رهبری شود. اما مسئله اصلی در درک مساله از مفهوم "رهبری" نهفته است. بولتن رهبری شده از دیدگاه رفقا مباحثه در چهارچوب دیدگاه مسلط در سازمان و لذا تهی کردن علنیت از مضمون واقعی آن و تبدیل بولتن به نشریه ای شبیه مجله "دنیا" است و طبیعی است که رفقا انتشار آن در سطح جنبش را نیز بلا مانع بدانند.

توجه به استدلالهای رفقا نشان می دهد که برخورد منفی با بولتن ناشی از درک نادرست از مقوله "سانترالیزم دمکراتیک" است. رفقا بولتن را "انحلال سیاسی" ایدئولوژیک رهبری، "پدیده‌ای بورژوائی" "سازمانگر انشعاب" "تجسم فراکسیونیسم" قلمداد می نمودند. براستی چرا رفقا به این نتیجه رسیدند که علنیت افکار پدیده ای بورژوائی است؟ کدام درک از مقوله رهبری به این نتیجه‌گیری انجامید که بولتن را انحلال رهبری بدانند؟ با چه برداشتی از "وحدت سازمانی" به این نتیجه می رسند که بولتن لزوما سازمانگر فراکسیون و انشعاب است؟

در پاسخ به این سئوالات است که باید گفت علت پایه ای چنین برداشت‌هائی درک خشک و بوروکراتیک از "سانترالیزم دمکراتیک" است. براساس این درک که جوهر آن نفی علنیت است، طرح هرنوع اندیشه ای خارج از "چهارچوب" تفکرات مسلط بر رهبری، در خارج از حوزه حزبی و برای کل حزب، ایجاد ممنوعیت حزبی، انحلال رهبری، بورژوائی و انشعاب طلبانه است. براساس این تفکر اعضای سازمان در عمل ناگزیرند فقط در چهارچوبی بیندیشند که تفکر مسلط برای آنها مقرر کرده است.

در این تفکر مرز اندیشه و عمل درهم ریخته میشود و سلسله مراتب تشکیلاتی به حوزه تحولات فکری نیز تعمیم داده می‌شود و این اندیشه لنین بفراموشی سپرده می‌شود که مشخصه حزب عبارت است از "وحدت عمل، آزادی مباحثه و انتقاد". با این درک از این اصل روشن سانترالیزم دمکراتیک که هر عضو حزب باید بر طبق سیاست رسمی سازمان عمل نماید اینطور نتیجه گیری میشود که اعضا باید اندیشه خود را نیز در چارچوب اندیشه رسمی سازمان محدود نمایند. بدین ترتیب امکان این را که افکار جدید در معرض دید و قضاوت تمام اعضا حزب قرار گیرد از بین می‌رود و حزب سیاسی به جمود فکری مبتلا میشود.

اکنون که بولتن کنگره در سازمان نقش مثبت و حیاتی خود را در عمل نشان داده و علنیت مورد استقبال نیروهای بازهم بیشتری در سازمان قرار گرفته است و بویژه در جنبش جهانی کمونیستی شعار علنیت بعنوان یکی از عرصه‌های نوسازی حیات فکری، سیاسی، اجتماعی و حزبی مطرح شده و عمل می‌نماید، برخی

www.iran-archive.com

از مخالفین آسکار این اصل نیز به لحاظ اصولی آن را پذیرا گشته‌اند • مسلما این امر بسود تحکیم اصل علنیت در سازمان و گسترش آن در جنبش کمونیستی ایران است • روشن است که از چند سال پیش سازمان ما در بحرانی عمیق بسر می‌برد • اتکا به علنیت بعنوان یکی از وسایل موثری که می‌توانست سازمان را از سلطه روشهای بوروکراتیک و سکتاریسم رهایی بخشد و راه‌های صحیح و دمکراتیک را برای حل و فصل مسائل آن ارائه دهد از مدتها قبل بشدت ضرورت جدی و حاد محسوب می‌گردیده است• هر روز تاخیر در قبول چنین راه حل هائی آنهم در مسئولیت ما به کلیدی رهبری آسیب های سختی به اعتماد همه‌ای رفیقانه در سازمان وارد کرده است • زیانهائی که از این بابت به حیات فکری و عملی سازمان وارد شده است هرچند بسیار بزرگ است اما در اینجا این امر مورد نظر نیست• مسئله اصلی در آن است که آیا رفقا اصولا براساس درک، اعتقاد، تجربه و تفکر خود و سازمان و در عین حال با توجه و اتکا به تحولات و تجارب اخیر در جنبش جهانی کمونیستی به درستی به تجدید نظر در افکار گذشته و پذیرش علنیت بعنوان تاریا به اجرای صحیح سانترالیزم دمکراتیک در سازمان رسیده اند یا اینکه نسبت پذیرش روانه از تحولات جاری در جنبش جهانی کمونیستی و تمکین در مقابل واقعیت های موجود در سازمان مطرح است•

نقد جدی از درک حاکم بر سازمان در زمینه مسائل مربوط به زندگی سازمانی که بتواند راه پیشروی سازمان را در این عرصه را بیشتر بگشاید ایجاب می نماید که رفقا به تقاضای همه اعضای سازمان صریحا پاسخ دهند که اولا چه رابطه ای بین درک کهنه حاکم بر سازمان در زمینه مزبور با پذیرش و حاکمیت تفکر سازمان ۶۰ وجود دارد • آیا تحطیه " به پیش " امری متضاد فی بود • ثانیا چه رابطه‌ای بین نفی علنیت در عرصه حزب و جامعه با نفی آن در مناسبات بین احزاب وجود دارد • در همین رابطه هژمونیسم چه پدیده ای است و چه زیانهائی به جنبش کمونیستی جهان و بویژه میهن ما وارد ساخته است ؟

اعتقاد به علنیت باید در عمل و در موضع مشخص پیرامون واقعیت های موجود در جنبش کمونیستی ایران نشان داده شود • اکنون بر کسی پوشیده نیست که رهبری حزب توده ایران سرسخت ترین مخالف علنیت و حل و فصل دمکراتیک مسائل درون حزبی است و با فشار آن بشیوه های بوروکراتیک، حزب را تا آستانه پاشیدگی کامل پیش برده است و واقعیت این است که در تمام سالهای اخیر از تریبون سازمان ما در خدمت تحکیم موقعیت جریان مسلط در حزب استفاده شده است که حتی سکوت در این موارد با پذیرش اصل علنیت مغایرت دارد •

در خاتمه آنچه که مربوط به اصل علنیت است باید گفت که سازمان علیرغم تاخیرات زیانبارش توانست به علنیت یعنی یکی از عناصر اصلی دمکراتیک در مناسبات درونی خود دست یابد • گسترش و بازگشت ناپذیر کردن اصل علنیت در حیات انقلابی سازمان ما وظیفه همه ماست • هم اینک تاخیر قابل ملاحظه این روش برای اتخاذ تصمیمات آگاهانه جمعی و اعتماد برانگیز در سازمان کاملا محسوس است این روش همچنین عامل مهم یکپارچگی سازمان است، وچنانچه با سایر اصول مربوط به زندگی سالم حزبی توام گردد خواهد توانست وحدت آنرا در آینده نیز حفظ نماید •

اردیبهشت ۶۷

حمیدتهران

www.iranarchive.com